

نور اول نام المرحومه - ونگ

ص ۱۰۰ اول هجده

دفتر کتب کتابخانه ملی
بشماره ۱۶۴۵۷
ثبت گردید

دفتر کتب کتابخانه ملی
بشماره ۲۶۰۰۲۰
ثبت گردید



تمثال همایون اعلی حضرت قد رشوکت امیر اطوار اعظم شاه کل ممالک محمد و سائر



NUSSER.OOD.DEN, SHAH OF PERSIA



WALI

AHUD



ولیعہ
"

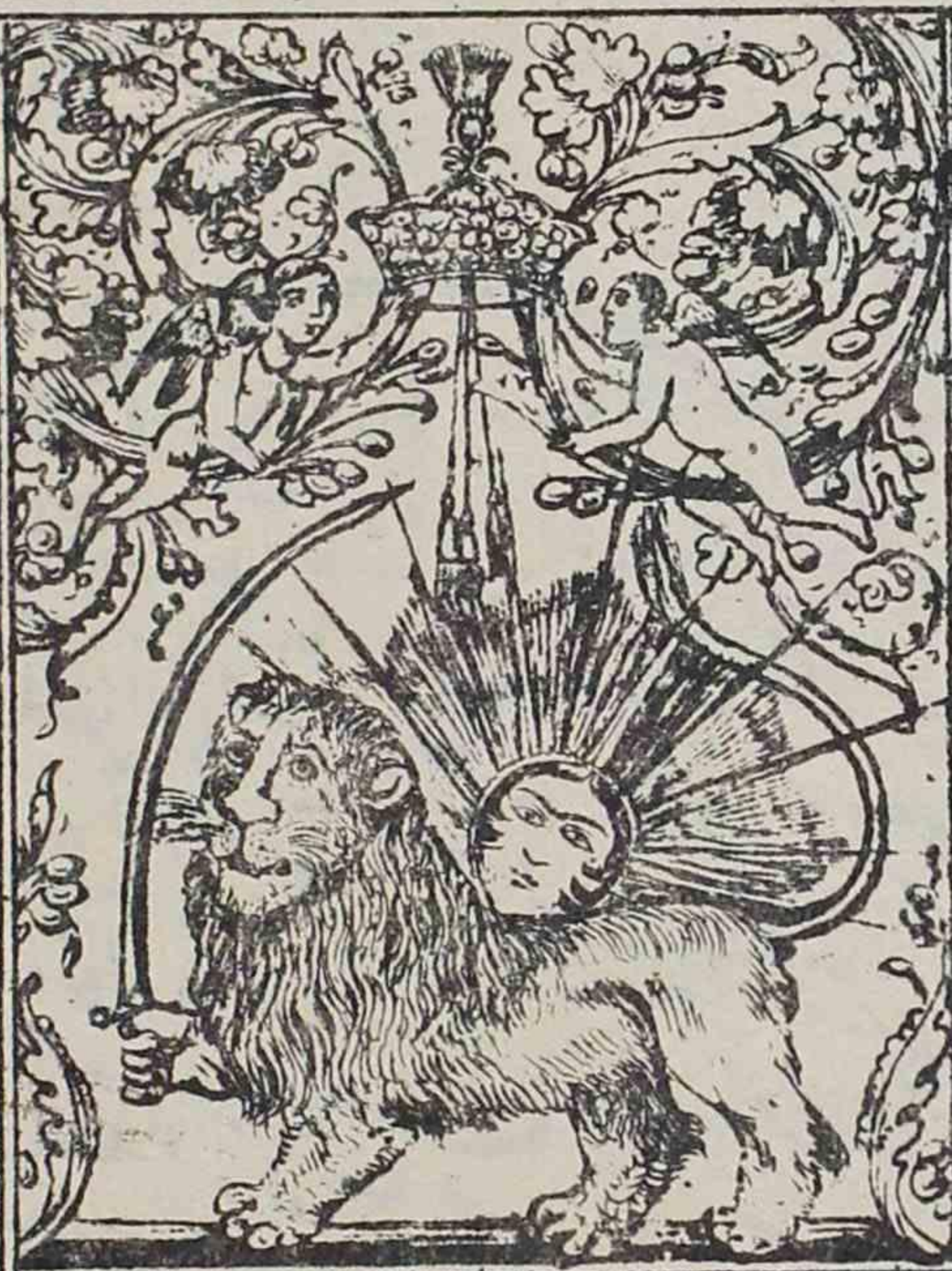
ZILUS

SULTAN

ظہیر سلطان



وفایع مسافرت و
سیاحت سلطان السلاطین
السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد
ملکه مملکت انکاستان الی وزیر و دموک
مسعود دار الخلافه طهران بدست خط مبارک
ایلی حضرت خدیو بهمال شاهنشاه ایران نگار یافته
بود بسی و اهتمام بنده درگاه الحاج شیخ عبد
لوهاب و لمرحوم شیخ محمد موسی شیرازی در دار
الطبع نبی زبور طبع در آمد مع تصاویری چند
که در روزنامه های لندن و غیره مرقوم
شده است امید که مطالع کنندگان
از توجه بان بهرور گردند



روزنامه سفر فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه سفر فرنگستان است که بمسئمت و مبارکی بخوار است خداوند تعالی و قادر بیستابنده محراب
بشرط سلامت مزاج مینویسم از طهران الی انزلی را سابقا و سیاحت کیدان تفصیل نوشته بودیم و اینجا بشرح تفصیل
نست که خروج از دارالخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی میدهد ان شاء الله تعالی بنویسم بعد از آن از روز جلوس کشتی تقضیم
در طی روزنامه کشتی روز شنبه بعون الله تعالی حسن توقفه استیکم شهر صفر ۱۲۹۰ نوشته خواهد شد
از طهران بغرم سیاحت فرنگستان برخاستم حال یکسال تمام است که اخبار فرنگستان شده است و چند روز
بود که سینه در روزگام شدیدی عارض شده و هیچ احوال خوب نبود کسالت و ضعف بنیه بنسبت کمال بود
بطوری که هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلان علی الله تعالی بیرون آمدم صدر عظم و غیره بودند قدر
ایستاد فینم و از در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در داخل و خارج شهر در راه و بیراه بودند را ندیم
بطرف اسب و دوانی امروز اسب و دوانی بهم هست رفتیم بالا خانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر شده
بودند بخار آورند بی میلی قدری صرف نمودیم امیر خورشید میرزا احسان الدوله حاجی آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند

امین حضور که چند روز بود ناخوش بود و امروز آمده بود و بعد از نهار سه بهار داد و اندک سبهای مرا و بیکت نایب که از
اسبهای صطبل خاصه است چهار سرق اول را بروشته یک سرق اول را هم اسب و جیه افتد میرزا بر و اسب اقبال
محمد قلیخان سرق چهارم را و در آخر برواشت بعد از اتمام اسب روانی سفرای خارجی بجهت و واع بحضور آمدند و
اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن را ندیم سوار و بای تازه که همه ترسمه و زر می و غیره بودند و کتا
ر و دخانه زده بودند بعد از ساعتی محمد علیا بکن آمدند و والده شام را دیدم ایشان و در شب در آنجا ماندند و با و شدیک

سه شنبه هجدهم روز می آمد بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و همان روز سوار شده بجهت شکار با هم و بای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه در رکاب بود و پیشرو
او بیک الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسد الله خان بودند میرزا شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود
قبل از نهار یک تکه و دو ساله با چهار پاره زوم الحمد و شد خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم مجدداً شدیم
در نهایت صحت و سلامت است و کسالت بالمره رفع شده حالاً فصل آلوده ناز است یعنی خیلی کوچکت است و هنوز درونی
نشده چنانچه و شکوفه هم در شمرات قریب با تمام است کل زرد و کل سرخ هم یک تکه دیده میشود و محمد قلیخان یک شب شهر رفته است

ناخوش چهارشنبه بیست و پنجم برکت

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلامحسین خان محقق حکیم طولوزان و جیه شد میرزا از شهر آمده اند

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای بخار را آنجا صرف کردیم آب زمبابوی می آمد محمد الملک عکاس باشی و سایر پیشمستان حاضر بودند
آفتاب گردان را و کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود و عصر مراجعت بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود و کسر مزاجی داد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیش خدمتان و غیره از شهر آمده بودند و صدر اعظم هم آمده است
منیف افندی ایلی دولت عثمانی که تازه وار شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر تر میخورد
افروشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد محمد الملک هم بود و نصره الدوله معتمد و له اعتضاد
سلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا و سلام خاص شیر نگاه داشته بودند الحمد شد با و منی و زید ایلی آمد و نفر
هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ وافر هم همراه او آمده بود و مرضی شده بمملکت خود برود و منیف
افندی زبان فارسی و فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط است آصف الدوله و

روز و شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشاخوبی دار و بقدر یک سنگ آب جاری بود و آفتاب

کردان زوندانجا نهار خور ویم نایب السلطنه در رکاب بود و از پیش خدمتان امین الدوله و یب الملک و غیره

یکشنبه سبت و ختم

اشخاصی که امروز از شهر آمده بودند خسر و میرزا و قایع نکاح حسام الدوله سر تیب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت تقاضا شرفیاب شد منیف افندی مجد و الامر و زبجنور آمد جناب آقا سید اسماعیل مجتهد بهیسان بدین آمده بودند خازن الملک جواب آلتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بجنور آمدند امام جمعه آمده و عامی سفر خوانند پس امام جمعه صفهان هم آمده بود پنج راسل بسی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سنا حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد ویر الملک هم سوار اسب در از ترکمانی با صدر اعظم آمده بودند نایب السلطنه از نزدیک کن مرخص شده بشهر معاودت نمود و از شاهزادگان که همراه بودند معتد الدوله حسام السلطنه و عضاد السلطنه عماد الدوله نصره الدوله بود معتدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود و مسیو بکر وزیر مختار دولت روس که تا انزلی باستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در مختار است صبیح الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد محمد یقینخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم

از کرج بقا سم آباد حرکت کردیم پنج فرسخ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر المملکت امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک و شب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود و از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود و قراولی اردو تا انزلی با صبح دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن شجه مراجعت کرد

پنجشنبه سیم

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسنعلیخان وزیر فواید و میرزا محترمان امین شکر و غیره هم ملترزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راسل سب بجهت اصطبل توپخانه اذربایجان خریده بودند از سان حضور گذراندند یک صد نفر سواره مکرری بسر کردی حاجی آقا بیگ از سان گذشتند قدری از راه را با صدر اعظم صحبت کنان را ندیم بعد از آن بکال سک نشستم منزل امروز کاران سکت مسافت راه



سه فرسنگ بخار را و منزل خور ویم اردو را و چمن بسیار خوب با صفائی زوده بودند همه جاسیره و مرغ
است صاری سلطان که از شهر آمده بود و دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسه شده بطرف عباده آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم کرد و خاک بسیار بود
در آخر زراعت قشلاق به خارا افتادیم قبل از بخار تفنگ دست گرفته در اطراف و حوالی گردش میکردم
یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زرو و ده صید کردم امروز حکیم دیکون و مسیوطه مسون نایب صفارت خان
انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر و از خلفه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفته میرزا
موسی رئیس دفتر شکر بهسم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز زرو و دوتنوزین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر اردو زده اند پنج فرسنگ مسافت راه است از
دات خاک علی و غیره که ششم صبح که سوار شدم صدر عظم وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم و
کالسه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر استاده بودند صاحب دیوان که از اوربا
آمده بود بجنور آمد محمد صادق خان قزاقی نایب جودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان
شهر و غیره بتوسط ایلمانی حاکم قزوین دسته دسته بجنور آمده معرفی شدند بخار و در این راه صرف شد
بعد از بخار باو شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود بجا پاری رسیده و ملحق شد سواره ابو الجحی
اسد خان قزاقی که جزو غلامخانه هستند با صاحب دیوان از اوربا بجان آمده بودند که بطهران رفته سان
بدبند سپر اسد خان که سر کرده سوار است جوان خوبی است نزدیک شهر سوار سب شده با صدر عظم صحبت
کنان دار و دو شدم صدر عظم مرخص شد بشهر رفت با و سر و سختی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده
بودم امشب زرو و تر میل با ستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدیدی می آمد و باینکه مدتی بارید و بود باز می بارید این باران برای
قزوین بسیار نافع بود ایلمانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را بجنور آورد خیلی معمر است
بعد سوار شده با صدر عظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقا بابا و بامر الملک از اینجا مرخص
بشهر رفت هوای امروز برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحراییکل و سبزه است در باغات

قره‌بین بکنوع کل ورن دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بکل زرد کفتم از ریشه و تخم آن بیاورند و پطران بکارند بخار را دور
دست قرینه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم با و سردی میوزید بخار در کالسکه خورده شد از پیش خدمتان مشکوه
الملک و غیره بودند چهار ساعت بغروب مازده وار و منزل شدیم با و بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری
بود که کل بخیر و چادر را از دخت تا صبح متصل می آمد و بخیر قدرت بیرون رفتن نبود و از شدت سرما همه فروده و از کارها

روز دوشنبه هفتم

بودند

باید بخزان رفت علی باد و سرما بطوری بود که هرگز در مستانهایی سخت بلکه در هیچ وقت دیده و شنیده نشده بود
فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه بدو سوار اسب شده کالسکه را بر گردانند صحرای هر
همه سبزه و گل بود اما سرما بسیار بود که کسی احساس چیزی نماید یا تلفت حضرت و طراوت صحرایش با اینک کل
و سرداری خروپشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر کدوک خزان دره بود که آب کمی می
آبخیزها را افتادیم با و قدری ساکت شده بود و عضد الملک امین جنور صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق غیره
بودند بعد از بخار از کتل منور بالا رفتم این کوه خزان سنک ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت و می کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاثوند می کنند حسنعلیخان جنرال که خبر و همراه
امروز وار و وار و و شد با صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم بالاسی کوه و ده بنظم آمدن کردم خزان است بعد از
تحقیق معلوم شد اسمعیل آباد است که اسمعیل خان غیاثوند سر کرده سوار غیاثوند تازه احدث و آباد کرده است جایز آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یک فرسنگ و نیم رانیدیم تا بخزان رسیدیم عتضاد و سلطه نصره الدوله
نصره الدوله را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاد از سرما و باد و شب داشت می گفت خیلی صدمه خوردیم و الحمد
لله وار و منزل شدیم با و با غلیظی در هوا بود که کاه هم میبارید جوهر سرما بطوری بود که آب مانند فرستان بچ می

سه شنبه هشتم

منزل امروز لو شان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلمانی و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم
را این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره و کوهها را حاصل کاشته اند محمد قلیخان جلورفته بود و بشکار گشت
میگفت تومی دره یاس زرد زیاد بود خلاصه همه جا رانیدیم محمد قلیخان جلورفته بود و آفتاب گردان زوند آب شاه رو
زیاد بود و کل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوه الملک امین جنور محمد قلیخان جنرال
میرزا غلامحسین خان امین سلطان جعفر قلیخان و غیره بودند بخار آوردند آدم و جمیه اند میزاکه در شط
کوفه آب زده بود با کمال جرعت اینجا هم با اسب باب زوال خلی جز است کرد تا عصر اینجا بودیم بعد بطرف منزل
رانیدیم زیریل و کالسکه خیلی خوب دیدیم که تا جرشیر دانی بجهت فروش بطران میر و بنکام غروب وار و منزل شدیم از دور اخیان و ازین



ورده و سیعی زده بودند بجهاد الله باو هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از مقتدر الملک آورد و ملاحظه شد

چهارشنبه

منزل منجیل میرویم صبح زود سوار شده و بر راه نهادیم حسام السلطنه از راه بکندی آمده بود و بکندیران از خنده است و در منزل آقا بابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلیانی صحبت کنان رفتیم هوا بر خلاف ایام گذشته گرم بود کس زیاد بود راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم با کجکل با رسیدیم کنار رودخانه بنهار افتادیم صبح که گذشت خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده و به منزل رانیدیم در بین راه میرزا بهیم خان حاکم رحمت آباد خدمت افتاد خان رشتی نصر الله خان طالش کرکان رودی دیده شدند سواره ابو الجحی نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی بجنور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو هرزه بل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبودارد و زولندار و در آن نزدیک منجیل در ده که پناه از باد بود زو و ه بودند با وجود این هنگام عصر باد شدید برخواست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعضی باد شدید میوز و بطوری سخت و شدید است که دخترهای زیوتون که در انجا رسته یکسر بطرفی که باد میوز و کچ و متمایل گشته اند حال منجیل و سرزیدیل همه جا حاصل کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک نفر فرستاد و روشن مارکریده حکیم طولوزان مشغول محالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت چسته اینجا ما را زیاد دارد

پنجشنبه

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید و است و عبور و مرور قوافل مترو و دین بهجت کیلان از بهمانجا است و سوار توانی با چوبی بر روی آن بود که قوافل عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از جوه خزان و دولت پل و کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاج است که در هشت سال قبل ایشان را دیده بودیم از پل گذشته به سخت رانیدیم تا بغیل و رسیدیم همان کان که چند سال قبل در سفر کیلان صرف نهار شد باز بهمانجا بنهار افتادیم ناهنج بهار کرده و انار تازه کل داده بود و طول را دامر و موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراسر پاره کنار رودخانه زده بودند و زمین پاره آب بازو شنای زیاد می دیدیم که در آب سفید رود که و طول راه واقع بود شنای میکردند

جمعه یازدهم

باید بطرف اناروده با ششم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروزی بعضی جا های بدوشت یعنی بالا رستم آباد بعضی جا آب قناده و تجا و زار بهر ارقم کل یاد بود و بعضی جا های دیگر هم سنگ زیاد بود و پارس جاها ناچار پیاده شدیم با صدر اعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای سب صدر اعظم در گل غریزه از سب پرت شد و بی هیچ وجه صدمه نخورد شخصی یکو هم



گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این السلطنه بوده از قاطر پرست شده مرده است اعضا و سلطنت عماد الدوله
از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پس سیاه رو دهم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی طارفع شده است
تمام شده اما آب سیاه رو در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل نمیتوانست از آن عبور نمود ولی کاهی چنان طفیلان
میکند که با سب هم نمیتوان عبور کرد و در انتهای رو و خانه مزبور که وصل بسفید رو می شود و بخار افتادیم چمن خوبی
بود و رسایه و رختی نشستم مشکوه المملک صلیع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام
میشود جلگه است و رشت که ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته را ندیم تا نزدیک منزل

شنبه و نهم

امروز روز ورود بشهر رشت است و لیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخاسته قدری راه را سوار آب
بودیم بعد در شکله نشسته را ندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو کریل مترجم دم در شکله ایستاده بودند با آنها قدر
صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود طبل کاه کاه میان جنگل میخاندازده سراوان و شاه اقا حاجی هم کدشتیم معتمد المملک
که از رشت با استقبال آمده بود و بامیرزا عبدالرحیم خان ساعد المملک که بایرنس منچیکوف هماندار از پطر پورع آمده بود
در پائین شاه اقا حاجی دیده شدند حکیم المملک که از طهران مامور بپذیرائی همانداران دولت روس بودند رسید
بخار را دست چپ راه و رسایه و رختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی
در سر راه ملاحظه شد که تمام آنرا با آجر و کچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیدانی با شرکت جمعی دیگران بازار را
ساخته اند از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر با استقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی طارفع و حاجی ملاطاف
و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده با سب سوار شدیم
صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر با استقبال آمده
بودند شش ساعت بغروب مانده وار و عمارت ناصریه شدیم چادر برای مازده بودند پرنس منچیکوف هماندار
کواونل بیراک اجدان مخصوص امپراطور روس و وزیر مختار دولت روس مسیو کریل مترجم سفارت حکیم المملک
یک ساعت و نیم بغروب ماند و بجنور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و اراعیان دولت روس است و جنرال جودان
مخصوص امپراطور و سنا قریب بشت سال وارد

یکشنبه و دهم

صبح سوار سب شده برای انزلی را ندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزد
بوسا را ایستاده بودند از بوسا با نظرف از سب پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته
رسیدیم پیره بازار و در سردر مکرم خانه بخار خور ویم لنگه و کرجی و ولی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلنگه نشستم
قدری دور تر از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک بخار را نگاه داشتیم یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ

و خوب ساخته اند و دیگر از کشتیهای دولت روس بودند یکی از کشتیهای روسی وزیر مختار روس
و امیرالیهونکین و حکیم طو لوزان نشسته بودند و کشتی ویکرموزیکا پخیان روسی بودند و مادر کشتی خود را
نشتیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آورده اند آنچه لازمیه رعایت است از آیینها
و اسباب اطاق بسیار ممتاز این کشتی وار و وساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای
اطاقهای کشتی بعرضه آن که سایبانی از ماهوت کل دوزی داشت رفیقیم وزیر مختار روس دریا یکی را
بجور آورده معرفی نمود و اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمده خلوت که کشتی
ما داخل شدند حکم شد تا کشتی حرکت دهند چهار ساعت بعروب مانده وار و انزلی شدیم صدر عظم
معتد الملک این سلطه لدی الور و کشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جا
هسرا مان و بار مارفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بودند که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت
روس هستند ولی چندان تیز رو نیستند کشتیهایی که پانی از کشتیهایی جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند
کشتیهایی جنگی مزبور با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد و منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله
نایب انکومر کیلان بود با تمام رسید حالا هم جزئی کاری دارد که معتد الملک تمام خواهند
این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماماً آجر
و سنگ و کج کریمان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازم از فرش
و سبلی و مینر و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار
سمت بدریاست خلاصه با و سردی میوزید شب ماهتاب خوبی بود بنا شد فرو با کشتی بشینیم در غازیان
آتش بازی شد

دوشنبه چهار و هم ربیع الاول

امروز نشاء الله بکشتی شسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان می شویم صبح زود برخاسته بدریا نگاه
کرده و دیدم متصل قایق و کرجی است و ما را آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند هوا مه رقیق داشت و باد می مختصر
می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط
داشت تا جیل در حرکت بهتر مینمود فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج
پائین آمدیم حاجی ملا رفیع مجتهد و عای سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل جمع شده بود و اول بکشتی بجا
خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطنیه رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منچیکوف هماندار و سلاطین

هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و مله‌نرین رسیدند بچهار ساعت بغروب مانده لنگرکشتی را کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک می نمودند و از جلو و عقب و طرفین کشتی با حرکت میکردند بالاخره کشتیهای جنگی مانده کشتی با تعجیل راه افتاد و این کشتی با طاقهای خوب دارد و همه باذینت و محبت از و پاکیزه با قاعده از پیش خدمتان امیراطور با اسباب قهوه خانه و غیره از بطور برخ آمده بودند اشخاصی که که با ما بفرنگستان می آیند از این متذکرند

اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقبطنطین که مخصوص ما است هستند

صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک کشتی حضور این سلطان صنیع الدوله امین السلطنة محمد تعلینان حکیم طولوزان عکاس باشی غلامحسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفر تعلینان قهوه چی باشی میرزا عبد الله فرآش خلوت میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر

اشخاصی که در کشتی براتنسکی بودند

عضد الدوله اعظم وال السلطنة حسام السلطنة نصره الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایطالیایی حسنعلینان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله نصر الملک محب الدوله شجاع السلطنة حسنعلینان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت ابراهیم خان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلو دار و دو نفر ممبریک نفر نوکر مله نرین هشت نفر مسیو و دو بکی وزیر محنت رمنه مسیو موسون نایب سفارت انگلیس مسیو و یکسون حکیم انگلیس

اسامی اسبها

اسب جلوه اسب ظل السلطان اسب جانی صباح الخیر حسام السلطنة حکیم طولوزان میکفت دریا یکی روس سر بطری آب جو شراخو استه بود باز کند سر بطری شکسته پارچه از شیشه کشیم او پریده کشیم او نابینا شده است بعد دریا یکی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود و از خود او سوال کردم همان بقتضیل را ذکر نمود و زیاده افسوس خور و مرمزد یک عصر که بعرضه کشتی رفتم کشتی برانگیشتی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را با کمال راحت خوابیدم

شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع با باده و مانده ایشاران رسیدیم هر قدر جلو تر میرفتیم زمین و مانده بیشتر و بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جز باد و کوبه محسوب میشود بوته گز زیاد داشت و بعضی جاها سنگ و یخ



میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و حیوان همه پیدابودند و نقطه مرکزی و مانع برجی برج
 بجهت چرخ بگری ساخته بودند اطراف آن چند خانه وارسنگی داشتند که متحفظ آن برج بودند و دست راست
 جزیره پیدابود بعضی بنائهای عالی دیده شد بعد تحقیق معلوم شد که کارخانه تصفیه نفت است اما حالا
 هیچکس آنجا نیست از قرار می گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را
 نگاهداشتند صدر اعظم بعضی تلکرافها نوشته بود و ادبها و کوبه بودند که از آنجا بایران و فرنگستان
 تلکراف نمایند تا دو ساعت بظلمت ماند و دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند
 میشد همه اهل کشتی با حالت متقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و دود باشی
 و حکیم طو لوران که نینقا ده بودیم و خود داری می نمودیم از صاحب مضبان و عمده کشتی خرامیرال حسین
 نفر از ملاها و غیره و سایر افتاده بودند خلاصه بختری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا شامل حال بود
 که یک باد مساعدی از عقب کشتی بادی آمد که مار زود و تر بطرف مقصد میبرد و شب را تا صبح همین طور دریا متحرک
 و امواج بود مع هذا اندکی خوابیدیم صبح که برخاستیم دریا نگاه کرده دیدیم باز همان طور متقلب بود
 امیرالاحسان را گروه نقه دریا را با او نگاه کردیم که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال طینا
 میداد که دو ساعت دیگر نزدیک بدنه شاولکا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج فزاع بیشتر نیست و باین
 واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله کشتی بود
 که از حاجی ترخان بهو اصل لنکران و مازندران میرفت کشتی جنگی بخار هم دیده شد موسوم
 بایران یک ساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجایی که معروف بقرانین است که کشتی بزرگ
 داخل کجا نمیتواند شد و باید ازین کشتی بکشتی کوچکی نشسته بجای ترخان برویم کشتی ما آنجا لشکر
 انداخت شام خوردیم استخا صی که دریا آنجا را گرفته بود و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از
 شام حاکم حاجی ترخان را پرسن مجیکوف بخور آورد و اسم حاکم میسوپ پین است آدم درست
 کار قابلی بنظر می آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد و بعد مرخص شده شبانه بجای ترخان رفت که هنگام
 ورود ما آنجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید مارا بجای ترخان بر دوسوم بکوکت و حسیلی تشک
 است بعد از شام بآن کشتی رفتیم کشتی کوچکی دیگری هم بهین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین
 حاضر کرده بودند کشتی مارا کشتی کوچکی بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

دارو حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته با طرف نگاه کردیم دیدیم الحمد للہ از دریای بزرگ خلاص شدیم



برو خانه وسیعی که اسمش ولکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رود خانه
 بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار رزق عرض داشت کلوله تفنک
 متداولی از این طرف بآن طرف نمیرسید آبش کل آلوده بغایت تند مانند دریای موج رون
 است سواحل رودخانه همه درخت بنر جنب کلی و بید متعارفی و بید مشک و زمینها همه چمن و تیغ
 است و اغلب ایلات قالوق که مذنب بت پرستی دارند در آنجا سنگی گرفته اند لب رودخانه الایق
 زده مواشی و غنایم زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ
 هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شرده میشود دیده شد که در کنار رود
 خانه واقع و از و در خیلی بزرگ و آباد و بنظری آمد و در هر ده یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند
 اغلب امالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی ماهی خاوی هر یک از این دهات که میرسد
 امالی ده بخت رودخانه آمده همورا میکشیدند و این دهات بسیار چوبه باغ و زراعت و دیده شد
 که در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرگ مشجر می از و در ملاحظه شد که از طایفه شاپور نیکوف
 بود ماهی نموده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که
 نتوانسته بودند نمک سوز نموده و کاهدارند و زیاد عفون شده بود و رودخانه انداخته بودند آب رود
 ولکا بسیار کوار است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارماهی بزرگ ماهی خوار بسیار در
 جوار دیده میشد یک کلاغ و یک سارماهی بزرگ با تفنک در روی همواروم و کشتی کوچک بخاری و شرابی
 که حامل مال التجار بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقدارن ظهر از و سواد حاجی ترخان پیدا شد اول
 بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته اند شهر مثل جزیره مابین دو
 شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ رودخانه از کتار شهر و شعبه دیگر از میان شهر
 میگذرد که پلچاه می متعدد روی آن نباشد است و طرفین رودخانه کوچه
 بود را با اصطلاح روسیها عبارت از تنفیت و رود و دعای خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه
 یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده و با از لبند متفقا با و امیر ساکنند و حال در جمیع فرنگ معمول متداول
 است و خانه است مساجد زیاد و در که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یک مسجد معتبر هم از مسلمانها
 ایران است خلاصه و در شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیادی از هر نوع بود اسبهای بادی متعددی
 دیده شد از و ما هم غریبی از مردوزن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرس
 و قالوق و غیره در کنار آنها و معا بر کرده بودند و پیوسته همورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه

تأسیس با سکه کشتی ایستاد و وقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود و امروز صبح میرزا
 ملک خان و وزیران خان و میرزا اسد الله خان و نسل تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملک خان
 از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آمدیم بعضی آنکه تدم بخشگی بخایم
 یکده جمیع مردوزن صدا بهور بلند کردند جمعیت فوق العاده همه غریبی بود و طریقین معابر و
 راهها چند آنکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصری در کمال رفعت و شکوه
 ساخته بودند طاق نصرت را علی سبیل الرسم بجه و رود سلاطین بشهرت امیسا زنده از دم اسکه
 الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که هنگام ورود
 امپراطور پادشاهان لا غیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد و بر آن نمکدان
 طلا و دوری نقره مطلقه نان در آن نهند و تارنج و رو و مارا بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند
 کالسکه می موافق قانون روس جلوسه را بدست گرفته ایستاده بود و پیرن منجیکوف را با خود و کالسکه
 رو بازی که چهار اسب خوب بسته بودند نشاندم یکده سواره قراق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از
 مردوزن و پیر و جوان پای کالسکه میدویدند و بهور میکشیدند و خاک و همه زیاد بود و همه اطراف
 کوچه ها و مناظر خانه ها و بالای باهما مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم به دار الحکومه که منزل ما را
 آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات و مقابل درب دار الحکومه منظم ایستاده بودند همه
 جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها که ششم سر باز با احترام نظامی
 بجا آورده بهور اکشید پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی و
 وسیع و پر یورت است اطراف پله که به عمارت و تالار بزرگ و اصل میشد محض پذیرایی
 کوزما که کل زیاده و چیده بودند این عمارت اطاعت می زیاده و تالارها متعدد
 از تالار سلام و طاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است
 و اغلب از اطاعت شیرینی و شراب و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت بر خلاف
 بخاریهای معمول ایران است یعنی در گوشه های طاق قدری از دیوار را بطور خروجی
 از کاشی سفید جلوه آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه
 منافندی که درین خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد طاق میشود حمام این عمارت
 در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر حمام میروند حمام بسیار تشنگ است
 سندی و سینه و نیم تخت و انواع عطریات و کل و غنیه و در آنجا آماده کرده بودند



حوضی در گوشه اطلاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری می شد یکی سرد و دیگری گرم که
 بر وجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را می توان نگاه داشت زمین حمام را با حصیر
 بسیار نرم فرش کرده بود و اندک سمّت حمام چند پله چوبی است و بالای پله ها در پنجه
 است که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضایی حمام میکنند شیرهای آب
 گرم و سرد ملایم اطراف حمام زیاده از حمام که بیرون آمدن می شود و لبی و زیر محنتار منته و سیو
 طومون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بخت و دواع و مرخصی بحضور آمدند که از جکوب
 بسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منجیکوف و کوکونل بیراکت و مسکو کرزبل
 آمدند گفتند که اگر میل دارید مشق تلبیه چهار تا شام تا شام بعد از اجازت ما علامت
 الآرم یعنی علامت اضطراب از یافتن را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور
 از جمیع محلات تلبیه چهار تا غدا و تلبیه و نروبان حاضر شدند اسبهای عاوده هر محله
 بر نکت مخصوص بودند همین که در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنجا
 یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلبیه را
 بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می افشانند خیلی مشق خوبی کردند شب
 در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشای خانه رفتیم هوای آنجا بسیار
 گرم بود تماشای خانه کوچکی و از حمام غریبی بود این تماشای خانه دو مرتبه بیشتر نداشت
 همین که وارد شدیم پرده را بلند کرد و انواع بازیها در آورده و اول چنین تصور شد
 که بازی کرمان را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده
 بلند شد و سه بازی مختلف در آورده و هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید
 تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بتدریج بود که از فضایی تماشای خانه
 بیایا خانه جنب آن رفته قدری از کرمان آسوده شده و دوباره مراجعت میکردیم اگر
 گرم نبود خیلی تماشای داشت

بخشنامه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوٰة است و امر
 باید توسط کشتی برویم بسیار تیسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق
 سلام رفته اعیان و نجباء حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخووی آنجا از نظامی

و غیر نظامی حاضر بودند معرفتی شدند بعد از انقضای سلام به کاس که نشسته رفتیم
 مسجدی که مخصوص مسلمانان شیعه است پیش از این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار
 ذمیت باز امروز از هر کوهی که میگذشتیم مردم با طرف کاس که دیده بود را میکشیدند
 باران و شب کرد و خاک کوچه را فرسودند و نشانده بودند صلاصه این مسجد بطور بالا خانه
 ساخته شده است از چندین پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از
 تبار و سایر طایفه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان
 و ملترین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین شیما
 خطب غائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهلسرشت که اجازه اجتهاد و
 داشت چند شعری بفارسی گفت بود خواند بعد مسجد تا تاریک شدیم جمعی کثیر از تاتار
 و علمای سنت در آنجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدند ما را و عامی کردند یکی از علمای
 آنجا بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه مسجد
 شیعه است بعد بعارضت که بعضی اسباب بطریق امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم
 و قایق بزرگ آنجا دیده شد که بطریق کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از آنجا
 را که بسیار خوب منبت کرده بود و صورت بطریق کبیر و کاترین را هم آنجا نقش کرده بود
 استیگان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از بطریق کبیر بوده و معروف
 است که آن پادشاه باریش منجیکوف جدیمین منجیکوف که همانا ارماست در آن شراب میخورد
 سندلی بزرگی بود که کاترین بجا که حاجی ترخان که معاصر ما بوده بخشیده است کتابخانه
 هم با آن سندلی بود که از طرف کاترین بجهت هالی حاجی ترخان فرستاده شده
 دیگر از اسباب بخاری بطریق کبیر از آتیه و کلنک و تبر و غیره بود که با آنجا کشتی ساخته
 است بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون
 دراز و طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکه
 رفت بکشتی بخار موسوم با سکندر که از کمپانی است نشستم سایر سواران هم
 در این کشتی هستند این کشتی بسیار بازینت است اطلاعاتی خوب و وسیع و لوازم و
 پنج ساعت بغروب ماند کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم تند
 رواست در بین راه چند کشتی دیدم که از سارتمین بجای ترخان می آمد جمعیت یار



از هر قبیل در آن کشتیها بودند و رودخانه و لکا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل هیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشود و ذات مغظمه دارد که از کنار رودخانه نمایان است طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوش وضعی از قالیقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است تپه است و چمن و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرامیکروند گوشت این حیوان را اهل اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و سواحل ازین خوش منظر تر دیده نمیشود و دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود و شام

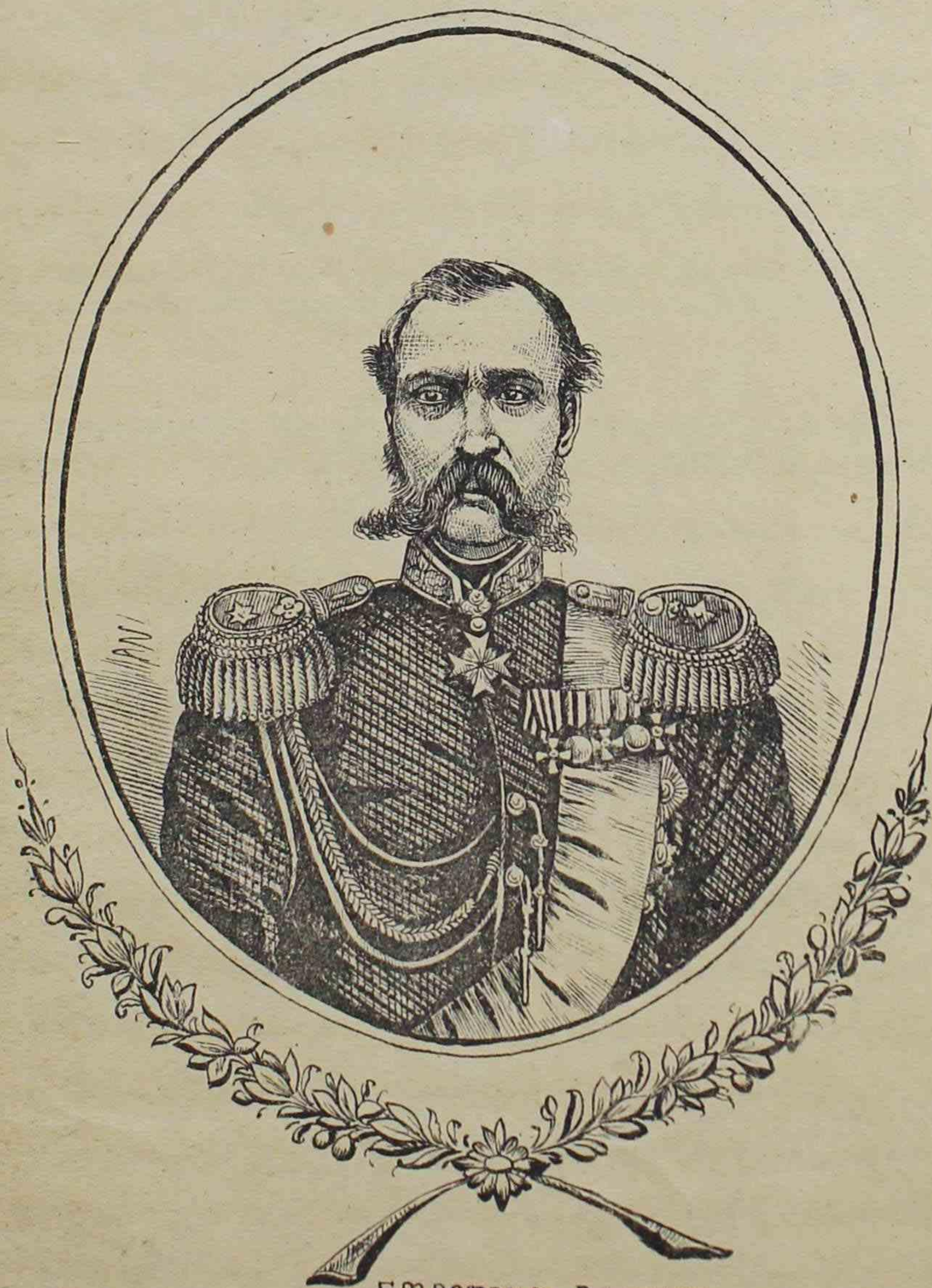
خرویه خوابیدیم

جمعه بیست و هفتم

صبح که برخاستم معلوم شد که ویشب تا صبح باران شدید باریده بود و سواحل امروز مثل ویر و زاست ولی ده کمتر وارد تلمکرافی از دیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه با و طوفان سختی در طهران شده است اهل طهران وحشت کرده بودند که مبادا این با و طوفان در دریا و چار باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سارقیسین شدیم که ابداء راه آهن از آنجا است و در بند می کنار رودخانه و لکا واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است یکت شهر از آب رودخانه از وسط شهر میگذرد و یکت شهر از رودخانه را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهل شهر از آن میشود جمعیت زیادی از اهل شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت کالسکهای بخار که باید مارا ببرند پیدا شدند نماز خواندیم از اطاق کشتی بیرون آمدیم حاکم سارا طوف که شهر سالانستین جزو حکومت اوست بحضور آمد شمس کاو کین و اراف کلمی است مرد خوش روی بخیلی است از راه دور آمده بود و رئیس نجباء سارا طوف و غیره و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفتی شدند یک سته موزیکانچی خوب هم آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند سرق ایران بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن استقبالین محب و اکبشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یک ساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی طرخان



تصویر امپراطور پادشاه روس



EMPEREUR RUSSIES



از آنجا مرخص شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند
 کالسکهای راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و
 اطلاعاتی متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطلاق پذیرائی همه مزین بچرخ و میسر
 و سندی و تخت و نیم تخت کالسکها همه بهم وصل بود و بطوریکه بجمیع کالسکها میسر رفت
 و آمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطین بآباد بودند در کالسکه مانده و شانه ها و کان و سایرین
 بایک دسته کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشستیم بسیار
 خوب و راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود و صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جای
 خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه بصبحانگاه کردم همه جاسزده و چمن کل کپا حشم ما دیان کوسفتند
 خوک و غیره دیده و در هر دو سه فرسنگ یک دو آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف
 بحاصل خیری هستند هر جا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن از یک یل بزرگ خوبی
 که نشستیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون میشود و پلهای کوچکی هم زیاد در عرض راه
 دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ
 یک استاسیون ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عاودا و خوردن
 و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوب است و همیشه چند
 کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافرو مال التجار در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت
 تامبوف میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین آدم صاحب منصب و سرباز
 وزن و مرد زیادی آنجا بودند از بملوصف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش
 اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سک لیست است جمیع کارکنان نظامی و قلمی این
 شهر باستقبال آمده بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه
 امروز غالباً از میان جنگل سرو و کلج است تنگی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ و قشیکه
 در پرواز بود کالسکه مجازی او رسیده از او میکشدشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرای
 و چمن و زراعت بود و در این فصل زراعت آنجا منتخبات یک بند انگشت از زمین بلند شده
 است خلاصه رسیدیم باستاسیون که سلوف آنجا جمعیت زیادی بود و حاکم و کارکنان
 این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود و همساخانه عالی بسیار خوبی سه راه بود و چهار
 هم حاضر کرده بودند بجنب و متولین روس و آنجا ایلمنی و اردن اسبهای خوب



آنجا عمل می آید چند راس از آنهارا آوردند و دیدیم چند نفر از جنرالها و صاحب
 منصبان روس بسم حضور داشتند بعد از شام مراجعت بجای که نمودم قدری
 که گذشت بر اقامت اویم ساعتی ننیک گذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده می شد شب
 در کال که گذشت مسج زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه بولگا می ریزد
 بعد از کوفت نصف شب بر بازان رسیده بودیم و دو ساعت از روز گذشته
 باستانیون فوستو و رسیدیم کال که مارانگاه داشتند تا کال که شایزادگان
 رسید از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم و رستاسیون
 فوستو و و پرش و القوریکی حاکم شهر مسکو که مردی بسیار محترم و دارای شئون است
 با استقبال آمده در کال که بحضور آمد سیو کا مازوف مترجم اعظم است امیر طور که از جانب امپراطور
 آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیر است ایران هم آمده است خلاصه را نیم تا شهر مسکو
 پیدا شد کنبه های کلیسا ها که همه مطالب و خاکهای بسیار عالی با عجا باغات
 عمارات سیلابی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بجای که توقف کال که بجای آنجا
 جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کال که آدم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب
 قلم بودند بطوری از دهام بود که حساب نداشت کال که چهار سبه با تشرفات و طق
 های امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدر اعظم و سایرین از شاه
 زادگان و پیش خدمت متحابر و دین در کال که کمانشسته از عقب ما می آمدند بهین طور
 از کوه چپا گذشته همه جا از زن و مرد و جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازه ارک عمارت
 کرملین از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار پلین قدیمی سازه
 از آجر دارد که بر روی تپه مانده واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه
 بسم در این عمارت است از نزدیک آنجا که گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در
 عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده میشود و زنک کلیسای مسکو که از قدیم
 افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه بود و زنک بآن بزرگی هم در هیچ جای
 نمیشود توپهایی که از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه بیله
 عمارت رسیدیم کرافلش و ورف که مرثال این عمارت و مدبر خالصه جات و باغات
 مسکو است جملو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب می دانند

مارا را بهمنامی و عمارات را معرفی می نمود و وصف عمارت کرملین را حقیقه نمیستوان
 نوشت از پله زیادنی بالارفتیم بطوری ساخت اندک حسیلی براحت بالا میرو
 ستوهای بزرگ از سنگ سماق و عنبره در آن راهرو ها بود و وسط پله و راهرو ها را
 سفر و شش کرده بودند از پله که بالا میرو و در طرف راست یک پرده تصویر
 جنگ روسها با مغولها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بتالاری
 بزرگتر و خصل میشود که معروف بشوالیه و سنت ژوژ است یعنی تالار صحنه
 نشان پهلوانی که هر کس در قیدیم و جدید این نشان را گرفته و میگردانمش
 در این تالار می نویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چار و چهل چراغهای
 بسیار بزرگ دارد و از آنجا بسا و درون یعنی تخته کا میرو و این تالار هم
 بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تحت امپراطور را پاره و میخیم که ساخته
 در صدر تالار گذاشته امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر
 بگذارند از آنجا بدو سه اطاق دیگر و خصل شده بعد بخوابگاه میرو و از این تالار دوری دارد و یک متهانی مانند
 جانی که از روی متهانی همه شهر مسکو و اطراف پیدا است قدری آنجا کشتم در این عمارت در سنگ کردن
 کج صفت غریبی کرده اند که کج مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستوهای
 خوب در این اطاقهاست مثل در ستون سنگ سماق یک پارچه بلند و اطاق خوابگاه و در تالار استو
 لخت بسیار است همه سنگ مرمر است و درت این عمارت از بالا و پایین
 بقدریست که آدم نابله کم میشود و نمیتوان همه را در یک روز گردش کرد
 کله انهای بلور و چینی در این عمارت زیاده است یک باغ زمستانی
 کوچکی شبیه بنارنجت انهای طهران متصل به عمارت بود که از کلههای
 عجیب و غریب آوره و ترتیب داده بودند بسیار قشنگ بود و یک کارتل
 و طبل یعنی جایی که پرده تصویر می آویزند در این عمارت است
 که مانند والان طولانی جایست و جمیع پرومادی اشکال
 روغن کار قیدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکال بسیار خوب
 و کله انهای چینی بزرگ هم بر دیف چیده بودند خلاصه
 بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشای خانه رفتیم مردم

زیادیه در کوچه با بودند تا رسیدیم در تاشا خانه از پلها بالا رفت
از اطاق را حگاه گذشته در لوثر جلو سن یعنی جلو جای که بازیه دریه
آورد نشستم تاشا خانه بزرگ است از بنا های اسپر طور نیکیلا
است شش مرتبه دار و در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی
از وسط تاشا خانه آویخته است پرنس و القوریکه حکم ران مسکو در اطاق

مانشت پرده بالا
رفت عالم غریبی پیدا
شد زلفها
رقاص زیاد برقص تا
این رقص و بازیه را
باله میگویند یعنی
بازی و رقص بی کلام
در این بین هم میرقصند
هم بازی ورمی آورند
با انواع اقسام که نمیتوان
شرح داد و بروی
مردم پائین محل رقص
و بازی هم
موزیکان چه زیاد
متصل میزنند
و هر دقیقه
از روشنائی
الکترسیته

روشنیهای رنگارنگ از کوچهها به محل رقص می اندازند که خیلی خوش نما است
و رقاصان هم هر دقیقه لباس دیگر در می آورند و رقاصان که خوب میرقصند اهل تاشا خانه

دست میزنند و می گفتند پس یعنی ایضا خلاصه بنام یک مجلس پرده تماشا خانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم در محراب
باجت می نشینند و باره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود و بعد از یک بازی که هر بازی و ایکت میگویند رستم
به نزد دیگر که نزد یک و مشرف بجل رخص بود شاهزاده کان و سایرین در لژ اولی مانستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج
قسم بازی در آورند تا نصف شب طول کشید تماشا خانه هم خیلی گرم بود و رفیق منزل اسم رئیس تماشا خانه کاو لیس است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امر و در رفیق منزل باین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان و غیره را چیده اند تماشا
کردیم عمارت عالی تو در تو نیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهر خانه همه اسباب و آلات را بسلطنت پادشاهین
گذاشته اند از چینیا می قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکی یکی تحویلدار و طلسم
انجا که اسمش سولو و سا است نشان میداد که از جنگ آتخا اسبابی بود که در جنگ پول طار پتر کبیر از شارل و دوازدهم
پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طرف میدان میبرد و اندوختن میکرد
با چش بیریق از آن پادشاه و دیدم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پتر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب
داشت بوضع زر کمری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پتر کبیر بود لباسهای پادشاهان قدیم
و جدید مختلفات اطلاق الکسندر اول و پتر کبیر همه کجا بود و در تحت مرتفع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دید شد
که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است و دوست زین و یراق مرتفع بسیار خوب
که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاد و کجا دیده شد حتی چکمه پتر کبیر و چکمههای کهنه
اول همه کجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکهای بطرز
قدیم انجا بود و بعد از تماشای انجا بدر شیشه لازاروف رفیق من در سه خوبیت اطفال ارامنه و مسلمان و روس انجا السنه
مشرقی و غربی میخوانند اسم رئیس مدرسه و لیا نوف است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جزای
نظامی متوقف مسکو بجنور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مروسن بلند قامتی است ذیل و نس طول
شیر انجا تماشا خانه رفیق من باز همیای خوب در آورند بعد بخانه پرنس القور کی مجلس بال رفیق من چون رختش مرد بود
خواهرزاده اش تشرفات مجلس را بعمل می آورد

روز بیست و سوم

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و ستیجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه
اتنوگرافی که عمارت عالی بود رفیق من جمیع امانی روس را از هر طبقه از موم بقدر جسته آدم ساخته و لباسهای
ایالت و طایفه را هم بجهت مومی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم



که از وحشیهای نیکی دنیا و افریقیه برای تماشا چیده اند در کتاخانه آنجا گفتند و بپشت هزار جلد کتابست
امپراطور هر وقت مسکومی آیند در اطاقهای تختانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجا ما را هم کشتم بسیار
اطاقهای خوبی است از پاکیزگی اسباب طاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمرو میرو سندی و اینهم
تخت بهتر از آن تصور نمی شود در اطاق امپراطور پوست و و خرص که بدست خود شکار کرده در جلونیم تخت
فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار نیکی که سر راه این بطر بوزع است رفتیم که انشاء الله
به بطر بوزع برویم از عمارت عالی راه این را چراغان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ماستند
بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو سیصد و پنجاه و یک هزار کس است نشان تمثال مجمران مسکو
داده شد شاهزاده ما در همان کالسکه ما می نشیند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم بیع الاول

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه چنگل سرو است امروز از دوی طولانی آهنی کشتم که روی دو در و عریض ساخته بود
یکی بی آب و دیگری روی رودخانه آبی هم از میان نش میگذشت بعد از طی مسافتی از رودخانه غطیمی موسوم به وک که
پل بسیار طولانی از آهین روی آن ساخته بودند کالسکه بخار که شت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است
و ات مسعد و میان مرداب ساخته اند از اندیم تا سیدیم از کالسکه ما این دیدیم جمعیت زیادی
بود و ما مورین و زارخانه شرقیه را استرا ما کوف که نایب پرس کر جا کوف است مجبور آورد و استرا ما کوف مرستی
است اما خیلی زرنگ و با کفایت و ویلومات است قدری صحبت شد بعد کالسکه نشسته اندیم نزد یک شهر
بطر بوزع لباس رسمی پوشیده همیای و رود شدیم کالسکه در کارایتا و اعحضت امپراطور با نواب ولی عهد
دیگر امپراطور همه شاهزادهای خانه واده سلطنت و سردارهای خانه واده سلطنت و سردارهای خانه واده سلطنت و سردارهای خانه
الکندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوک نیکلاس پسر الکساندر
امپراطور را پورت قشون متوقف پطرا واد نواب کراندوک قسطنطین نیکلایویچ را در دیگر امپراطور هم بود خلاصه دست بدست
را واده پتر و افتادیم صاحب منصب زیادی بالباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدای کوچه معروف بنوسکی که کوچه بسیار عریض طولانی
است و از واد شدیم طرفین کوچه عمارت تله مرتبه و پنج مرتبه فرش طرفین کوچه از سنگ و وسط از گچ است که کالسکه صدانگیز هر وقت جلوه از
سنگ فرش میکند و صدای بدی می آید اما از روی تخته فی صندل و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رویاری
نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب بود و طرفین کوچه و بالا خانها و بالای باها ملو از مردودن بود و هر که میکشیدند متصل
و امپراطور با مردم طعارف میکردیم مدتی را ندیم تا از زیر یک طاق و کراس مر تقعی گذشته وارد میدان جادو عمارت تختانی
شدیم میل بسیار قطور بلند از یک پارچه سنگ در این میدان است که مجسمه امپراطور الکساندر اول را از چوب درخت
نخستین

بالای آن نصب کرده اند ازین میدان داخل و عمارت شده با اعلحضرت امپراطور بالارفتیم البته بقدر هزار نفر حصا
منصب و جنرال در پلهها و تالارها بودند از اطاقها که نشیتم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود و پرده های خوب و تنگ
سنگ سماق میزهای سنگی ممتاز سندی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها بنوشتن ممکن نیست بخصوص یک کله
سنگ لمحت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود و امپراطور یکی یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم با طاقهایی که
مخصوص ما بود از آنجا امپراطور و واع کرده بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت بسیار
بسیار با وقار تکلم میکنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشیتم کنت آلد برک که وزیر و بار اعلحضرت امپراطور و بسیار
مرد خوبی است و بنیه قوی دارد و آمده نشان سنت اندره مکتل بالباس را که بزرگترین نشانهای دولت روس
است با حمایل بی از جانب اعلحضرت امپراطور برای ما آورد و بعد از دقیقه رفتیم باز دیدیم امپراطور ایشان در
اطاق خود ایستاده بودند دست بسم داده نشیتم صدر اعظم و مسیو کا مازوف مترجم امپراطور هم بودند
بسیار صحبت های خوب شد امپراطور و نفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از
چند دقیقه برخاسته بمنزل آدم ساعتی بعد باز دیدن اب و لیعهد رفتیم خانه و لیعهد و دراز عمارت سلطنتی است
نواب و لیعهد جوانی خوش ترکیب و بتن بیت و پنج سال است زوجه ایشان دختر پادشاه و انمارک است حلا
قدری آنجا نشسته چای خور ویم صحبت زیاد شد بمنزل آمده شام خور ویم مقارن غروب اعلحضرت امپراطور
منزل آمده باتفاق در کالسکه نشسته تماشا خانه رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود و در دم
تماشا خانه پیاده شده از پله زیاد می بالارفتیم در لژ و بروی سن نشیتم در این لژ امپراطور من و لیعهد زوجه و لیعهد
کراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانه واده سلطنت بودیم سطح تماشا خانه از صاحب منصب و ژنرال
و غیره پر بود این تماشا خانه شش مرتبه دارد همه مراتب پراز زن و مرد بودند شاهزادگان ایرانی و سایر ملترین هم بودند
چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشد و خیلی خوب میسوخت اما تماشا خانه مسکو بزرگتر و بازیکرانش
بتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد و با طاق دیگر رفتیم ایلی کبیر فرنگ که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوف لوست
و ایلی کبیر عثمانی کیل پادشاه هم در آنجا دیده شدند این مرتبه که پرده بلند شد با امپراطور بلژاپین که نزدیک محل
تماشا بود رفتیم و اکت هم آنجا دادند بعد از تمام بمنزل مراجعت شد

روز بیست و پنجم ربيع الاول

صبح پرس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو کریل ترجمه میگرد پرس کرچکوف مرد
بسیار عاقل زیرکیت بهقا و پنج سال دارد و بعد از رفتن اعلحضرت امپراطور آمده باتفاق در کالسکه نشسته میدان
شاندارش یعنی میدان شق رفتیم متجا و از بیت هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی ریاد



هم از زن و مرد و اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتاب گردان یک سمت میدان زده بودند و وجه نواب
 و لیعهد سفرای دول خارجی و شاهزادگان ما و انجا بودند بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره
 و پیاده گذشتیم نزد یک آن چادر آمده سواره استادیوم قشون از جلو ما و فیله کردند و نفر ششپوچی سواره هم پشت
 سر امپراطور بودند که ایشان هر فرمانی میدادند ششپوچیان با ششپوچ بقشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان
 خاصه که پشت بعد از فواج پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر فواج از توپخانه و پیاده بعد و تجات سواره
 که همه جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یک رنگ بودند که شتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره
 رفتیم بخانه پرنس اولد مبورخ که بنهار همان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدان است و دختر این شاهزاده زن
 نواب گردان و کینگلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که هماندار و صاحب خانه بود بسیار شاهزادگان محترمه است
 خلاصه رفتیم بالا شاهزادگانی ما و صدر اعظم و غیره هم بودند و این بنهار همان خانواده سلطنت روس موجود بودند
 قبل از بنهار دخترانی که در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ناویده شدند خود امپیر
 اطرسی و ریتریت بعلت دروسینه بفرنگستان زمره است خلاصه بعد سر میر نشستیم زن نواب گردان و کینگلا
 که صاحب خانه بود و دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور و دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میدادند
 منقسم بفرانسه صحبت میکردم بعد از بنهار با اعلیحضرت امپراطور با کالسکه نشسته رفتیم منزل ایشان بسیار سکو سلوک
 از یلاقات سلطنتی بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال مشب و جمیع بجای شهر مراجعت نمایند ما هم
 قدری و رموزه ارمی تاژ که وصلی مارت ماگروش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی وار و بنا شد روز دیگر انشاء الله
 بتفصیل تماشا کنیم تقارن نصف شب مجلس بال نجباء رفتیم روسای نجباء تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از
 وقت و رانجی منتظر ما بودند بجای آمده دست بهم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیاده از زن
 و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگی است که محل رقص است اطراف غلام کرده
 و مشرف به تالار است که مردم و رانجا گردش میکنند و می نشینند و تدری که گذشت بمنزل رفتیم
 روخانه نوا از سمت شمال بطرف با این جنوب و مشرق جاری و خیلی رو و خانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن
 کار میکند هر روز پارچهای بچ زیاد مانده از شمال می آرد که بسیار صاف و خوب مثل ریخ تو چال البرز است
 میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم بار از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رو و خانه عمارتی است که تشر
 ماست و طرف مقابل قلعه کهنه است که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلند
 از طلا و ار و مقبره سلاطین روس و رانجاست خراجخانه دولتی هم در قلعه است کوچای پطر بونچ کاز و شن میشود

روز بیت و ششم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفری خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلمچی کبیر بودند که یک یک با باطاق مخصوص حضار
 کرده بعد بیرون رفته و در تالار ایستادند ما هم رفتیم و در تالار همه سفره احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان معرفی
 کردند شاهزادگان و سایر قریین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود و اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است خیرال
 لوف ایلمچی فرانسه که مرد پیر و شیاری است لورد لوفتوس ایلمچی انگلیس کمال یاشا ایلمچی عثمانی پرنس ورس ایلمچی
 المان و از اکثر دول اروپ و نیکی و نیایو یونان ایلمچی و شارژ و فر بخور آمده بودند بعد از دیدن آمده هماره خوردیم
 پرنس اولد مبروع هم که دیر در خانه او هماره خورد و دیدیم آمد بعد از حضرت امپراطور آمدند قدری صحبت و تنه
 شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ار می تاج بمشق رفتیم امروز تلمبه چیان هم در پائین عمارت شتی
 کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم تماشای ار می تاج رئیس انجا که اسمش کید یانوف و هم رئیس تماشای آنها و
 سیریت حضور داشت یکی یکی اسبابها را نشان میداد و طاقانی که پروهای صورت و مجسمهای صر و حوضهای بزرگ
 و کویک از سنگهای قیمتی سیر و غیره داشت و اغلب ستونها یک پارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک سینلانگ است
 میزدانی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزد و کله آنها ملخیت که سنگ بسیار است انواع چیزهای عجیب و غریب
 با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرد بهیشتی و مختلفه از زن و مرد و بچه ستاده و خوابیده ساخته بودند که شخصیت
 میکرد یک زن بزرگ ستاده بسیار خوشکل بود که شخصیت داشت سه روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و مجسمه
 و هر طاق راده روز دیدن کفایت نمی کرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز نمیدانم نشسته متصل طاق باطاق و الان
 بدان کردش میکردیم بعد از ظهر زیادی که اطراف آن ستونها سنگ سماق بلند قطور بود و پائین رفتیم در طبقه زیر
 عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فته خریده آورده است یک مجسمه بسیار
 بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل آقا همه اعضا را بقناسب در آورده بودند سکه ای قدیم طلا آلات و غیره که در قمر زیر
 خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینه چیده بودند پروهای صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا
 است صورت های بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد و آدم منزل قدری راحت شده رخت
 پوشیدیم عصری و منزل امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند از خانه و او سلطنت
 روس شاهزاده کان و همراگان با جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که دلچسب و زوجة ایشان و غیره بودند قدری
 نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سر سبز نشستم امپراطور دست چپ و زوجة دلچسب دست راست ما بودند شام خورده شد
 در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شربتی بسیار متی من خوردند همان ساعت از قلعه توپ انداختند بعد از وقت
 من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسیار متی امپراطور خوردم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم
 اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم رفتند



کالسکه روی بازی حاضر شدند و آن نشسته و شهرک روش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که از چوبون ریخته اند که نشستم
بسیار مجسمه بزرگی است روی اسب قرار داده اند مقابل کلیسای آتق است کلیسای آتق هم از بناهای بسیار
حالیست تماماً از سنگ کنبش مطلقاً و ستونهای سنگ سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است همواره
بود که ششمین منزل شب فتنه شاهان امپراطور نبودند امروز در سارسکو سلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس و غیره بودند در آنجا
نشستم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچک تر اما قشنگ و بازیت است شش مرتبه دار و زن و مرد زیادی بودند ما بر سر یک
بودیم در این تماشاخانه کودی و رسی آوردند یعنی تکلم میکنند یکی زنی از اهل سود بند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از تو می یک تخت بسته که با میکرو و چیزی در میانش نبود یک پسر وزن
خوشکل و آدمی و یک ورمی آورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت و چند چیز مثل کار و غیره تا مدتی
بهوای انداخت و با دو دست میکرفت زنی فربه که رخت تنگی پوشیده و سینه و پایش باز بود کالسکه را که سه تا
دارد و دو سید می نامند سوار شده تند میراند خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورد و چند زمین بر
بطریها پهنه داشت با عرق آتش روزن کالسکه را از تو می شدیم با یکدیگر میکند زانند در آخر از عزا و بزمین رفت و ده من
پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تا بلو و یوان آوردند بسیار چیز غریب خوبیت چند نفر زن و بچه
و غیره بی حرکت و بطریهای خوبی ایستند و می نشینند که بسیار خوش آینه است مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ
میدهند که مکرر دیده میشوند
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمدیم و خوابیدیم
از پاریس خبر رسید که سیوطیریش جمهوری استعفا نموده و مارشال ماکما هون هموار را رئیس کرده اند

روز بیست و هشتم ربيع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آید امپراطور در سارسکو سلو هستند و امشب بنا بود در جزایر بازی کنند
بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول نجانه کراندوک قسطنطین برادر امپراطور که امیر البحر است
رفتم خانه بسیار خوبی دارد و اطاقهای متعدد و پر بهاب من جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستم
از دیوارها و شیر آب توی حوض میرنجت و در اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین
علیهم السلام نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم غلیانی کشیدیم
بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتم نمونه اسبابهای بجزی و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاد بود و کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود و کراندوک قسطنطین هم فرود امیر و در بجزی اسباب کشتی ساخته اند باب
میناز و از آنجا برشته رفتم خانه کراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود و زوجه ایشان که دختر پرنس ولدیمیر
و پسرش که جوان بلند قامت خوبی است بودند و دخترها و پسرهای کوچک و بزرگ هم از خانواده خوششان بودند

عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برکنشته رفیق منزل پرینس کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالاتر
در اطاق آخری نشستم قدری با او صحبت شد از اینجا برخاسته بمنزل ناری نیوفیکسکی که زیر عمارت ما بود رفیق من این شخص دوست
امپراطور است یک وقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را این مقام کرد و شامل را اسیر نمود و روی تختی خوابیده
لحاف بزرگ کشیده بود جانی سوای سرش پیدا نبود و در پیری است محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود و او را
دیدن کردیم چانه را میترسید کونه مایش ریش دارد و فرانسو صرف میرد قدری نشستم زوجه اش که از اهل کریمستان
ویده شد بعد برخاسته آمد منزل بعد از ساعتی تباشی جواهرخانه ارمی تاج رفیق طالس مطلقا اینجا بود و کول کرد
بسیار خوب چتر و خروس مطلقا هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق را کنسته از اینجا تا در آخر عمارت رفته از پله
بالا رفیق که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازم بود که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور
انجاست همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت بهر تاج
اول بزرگی بود یک تاج الماس کوچکی هم با کردن بند برلیان بسیار طلائی مال امپراطور است جواهر دیگر هم بود بعد رفیق
بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد و اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفیق تباشی خانه بزرگ
امپراطور اینجا بود و در خیلی صحبت شد در لژ پائین نزدیک محل بازی نشستم صدر عظم و والد برنج و کراندوک
قطنین و غیره هم بودند بازی را بترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی
رفته سیکار میکشیدیم و یکی از پرده افتاد و ما با امپراطور بین رفیق از وحامی بود و ختر ریخته دست امپراطور را میسوزید
شاهزادگان و غیره ملذذ و بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام ما امپراطور کالسکه نشسته رفیق منزل الحمد لله طی کل حال

در حاجی طرخان و مسکو و پتر توی شهر و کچپا کبوتر چاهی زیاده بی این که از آدم فرار کنند راه میرفتیم

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نماز خورده رخت پوشیدم صدر عظم امروز با اعلحضرت امپراطور ملاقات کرد و بعد با امپراطور
کالسکه سربازی نشسته را ندیم برای میله مشق دوسه هزار سواره نظام و قراق برای مشق حاضر کرده بودند هوا آبر بود
باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب شدیم سوار مشق کردند باران قدری است
بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قراق
و مسلمانان قزاق که متجاوز از صد نفر بودند جلوس اسب بازی کرده تفنگها و طپا پنجاه خالی میکرد و ندچند نفری
هم سخت زمین خوردند زمین هم کل زیاده بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفیق منزل امپراطور هم کالسکه
نشسته بسیار سکسوز قلند من بعد از ورود بمنزل یک ساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفیق قلعه و بانک ولتی



اول بیا بک رفتم جای غریبی بود و حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره
 همه جبت و و کورایان موجود بود و شمشار مثل نیمه ترش درست کرده روی زمین گذاشته اند
 وزیر و ائمه روس که اسمش رنزن است انجا همه را نشان میداد بعد از انجا سوار شده راه زیادی رفته اند
 جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا است گذشته و اخل قلعه شدیم حکمران قلعه خبری بسیار پست
 رفته هم وار و اسمش کار ساکوف است اول بمقابل سلطان رفتم جایی است کلیسا مانند صندوقهای
 قبور سلطان را که از مرمر است و درها و پها چیده اند از چهره انجا همه انجا و فتنه از انجا رفتم بصر انجا که در
 همان قلعه است امیر بایال طلا و پول نقره سکه زده میشود و بعد از قدری تا شایا و ده رفتم جایی که وال میرند
 یک مدال طلائی بزرگی بیا و کار ماز و مذکطر فاش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخت فارسی تاریخ در و
 آمدن اسم مارا نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بایال است شب را مجلس
 بایال رفتم بازار همان تالار و دالانهای طولانی عبور شد شاها و کان و پیش خدمتان و غیره بودند اول رفتم منزل پسر
 و دم امپراطور برسم باز وید قدری نشسته بعد با طاق امپراطور رفتم و لیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف
 بایال کردند و تالار بزرگی جمیعت زیادی از مردوزن و صاحب منصبان و خیراتها و پسران خود مان بخر غنای
 السلطنه و علاء الدوله که گفتند ناخوشند همه بودند و داخل شدن با طاق باین طور و چهل شدیم اول من و
 زن و لیعهد را گرفته از جلور رفتم بعد امپراطور دستشان برنس الد بوزع را گرفته از عقب آمدند زن و مرد هم دایره
 زده بودند و دور ما همین طور کشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن
 و مرد از شاها و کان و غیره بنای رفیق گذاشتند همه زیاد و تصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری
 با طاق دیگر رفته راحت شدیم متصل با امپراطور و سفر او و یکان صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من و دست
 زن و لیعهد را گرفته رفتم بتالار سوئیة تالار وسیعی اسب چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای زیادی توی تالار
 بقیشکی تمام میان کوزه بود که دور هر کوزه خرمای میزد و سندی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده
 در سر نیز بزرگ وسطی و سایر مرد و مراد سر سایر نشانند و خود ایشان ماه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند
 سر نیز نشسته بعد و هر آدمی هم درخت خرمای بود و آنقدر کل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور نبود
 سوزیکان خم میزدند و در میزها سفره زن و لیعهد و صدر عظم و غیره بودند بعد از خوردن شام باز من و دست
 زن و لیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز تصیدند بعد از تمام بمنزل رفتم بسیار خوش گذشت
 روز شنبه بیست و پنجم

امروز باید برویم به پترهوف و کراشاد هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود و جمیع ملزمین همراه بودند سوار کالسکه شده

رفتیم با سکه که ساخته بودند از کالسکه پیاده شد و حسل کشتی بخار کوچکی شدیم همه انجا جمع شدند و اندیم رو بدریا
و گریست و دریا تا گریست و بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود و نهار را در کشتی خوریم بعد از یک ساعت نیم
رسیدیم بشهر و قلعه جات گریست و قلعه جات معتبر زیاده و در بعضی برج و باستیا از سنگ ساخته اند که چند طبقه
سورخ جامی توپ دارد و باستیان معتبر اسمش شمس طغی است که بالا تر از شهر گریست و نسا و است نسا
فرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول کشتی جنگی آهنی بخاری مسمی بکریان رفته و بالا و پایین آنرا شستم
بقدر و عاوده توپ خیلی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند
بعد پایین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پاهای باستیان و قلعه از سنگ
است قریب بیست عاوده توپ بزرگ در و باستیان بود که هر توپی چهار صد و بیست خور و وزن
داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است از عقب پرمیشو و گلوله را با عاوده آورده با اسباب
جراثقال بلند کرده توی آن توپ میکندارند اما هر توپی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد و سکر و برج دیگر است مسمی بقلعه
منچیکوف دیگر قلعه الکساندر اما کوچک هستند از دور هم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزرگ آمده سوار کشتی کوچکی
شده و اندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر گریست
که اسمش کازاکیوچ است با کلاه ترو که خدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب مطلقا و کلاه
طلا بانان و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مردوزن بودند از
کشتی سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری و کشتی هم ساخته بودند هنوز نامتام بود بندر شهر محلو از کشتی بخاری
و غیره بود این شهر با دمار گرانگلیس و حسل روس و پروس و سود و نوروچ تجارت دارد در کارخانه یک تخته
آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را بهمانطور که سرخ بود زیر سنگنه گذاشته
قدری کج کردند این ریزی معتبری است قدری کشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر گریست
بسیار شهر قشکی است اهلش همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ خانههای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد و خلاصه
کشتی را رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم کارون است
دم اسکله صاحب منصب مردوزن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابانست که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا
نیست و راه کالسکه از خاک سرخ نرم مثل سبزه و پای درختان همه سبزه و چین و کل ولی هنوز درختها برکن نکرده و گلها
باز نشده بودند نشستم بکالسکه سیرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابان
و ازین راه بآن راه بروند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود و اطفال و دور کالسکه ما را احاطه کرده همه جا همراه
مید وید و تعریف باغبانها و فوارها را حقیقه نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص چشم خود نبیند چهار صد فواره



وار و همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه و در است هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه بازمی کنند
 و می بندند فوارها با اقسام مختلفه است یک چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار با صفا که از همه جای آن
 فواره میجست بعضی فوارها با هم بلند می شدند مثل یک کوه آب بعضی تک تک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف
 عمارت آب میریخت خلاصه خیلی کشته عمارت بطور کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود
 بطور هم خیلی آنجا بود برشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با
 دیوار فواره زیاده از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جانی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در آنجا آب
 سرو میروند از آنجا گذشته فواره دیدم مثل کنبه هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم به عمارت وسط
 که بهتر از سایر عمارات و دور بود و از جلو آن دو بیت فواره آب بلند میشد مجسمهای آوم و اشکال دیگر از چوب
 ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیت درخت میجست آب این فوارها آبشار شده از
 این مراتب بیابان میریزد و جلوه هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فواره است و دریا هم چشم انداز
 این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب و افرایم بنوشتن نمی آید این عمارت از بناهای بطور
 کبیر و کترین است پائین آمده باز سوار کالسکه شده عمارت مخصوص امپراطور و عمارت و لیعهد رفتیم خلاصه تماشای
 عمارات و خیابانها تمامی نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدده
 بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی دوست چنان پاک و تمیز بود که یک برگ
 و خاشاک نداشت و درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد
 خلاصه سوار و پیور شده رانیم برای جزایر ایلاکن که نزدیک شهر پتر است مشب آنجا آتشباری است از دور یا کشته
 رسیدیم برو و خانه که طرفین آن همه عمارت و درخت بنر و خرم است و ست راست و دو خانه آتشباری چیده و ست
 چپ چاورزده بودند قدری گذشته و ست چپ که اسکله بود از کشتی میرون آیدیم صاحب منصب وزن و مرد و کالسکه
 زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای آتشباری آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانها خیلی آس
 هم مثل پتر هوف است رفتیم تا رسیدیم به عمارت بسیار خوبی زوجه و لیعهد و و لیعهد و شایه اوکان و غیره کجا
 بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری مکث نموده بعد با امپراطور و زوجه و لیعهد و و
 و زوجه پریش الد موزع و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذراندن وقت رفتیم بگوش تا هوا
 تاریک شده وقت آتشباری برسد سواران هم از عقب برویف کالسکه میروند و میروند به هم شدت سرو بود
 گروش مفتعلی کرده بقدر یک فرسنگ سیر نمودیم عمارت تک تک متعدده و خیابانهای زیاده از حد پاک تمیز
 دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی قدری مکث نموده باز سوار شد و رفتیم بجای پوری که اول دیده بودیم جمعی از



فرنگی و ایرانی توی چا و روتا شاپی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی جاپ و رشتیم
 آتشازی بسیار خوبی شد تا زکی داشت اسم مارا هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید و رشت همیشه
 بعد از آتشازی با امیرطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد
 سوار شده باز از بهانه های با صفا و عمارات سیلابی خوب و از جلو ضرابخانه و دوم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده
 وارد منزل شده شام خورده و خوابیدیم امیرالی که امروز از پطرهمراه ما بود و مرگوتاه قدی است یک دستش را و جنگ
 المای سواستاپول کلوله برده است
 اسمش اسکولکوف است

روز غره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس سبی پوشیدیم با پرس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده
 رفتم عکاسخانه و در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوپتسکی است و مرفه قطور با مزه بود و اسباب و آلات
 معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها
 منزل برگشته نماز کرده جای خوردم امشب در سارسکو سلوک عمارت و باغ مخصوص امیرطور است بشام نمود
 هستیم چهار فرسنگ مسافت کمتر است باراه آهن و نیم ساعت طی میشود و در ساعت عین سوار کالسکه شده باز رفتم
 جمعیت زیادی بود سوار و اکنون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امیرطور بود شده را ندیم
 نیم ساعت بعد باول آبادی سارسکو سلور رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است جمعیت زیادی دارد و کوچه ها همه
 راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار
 عالی خوبی کلیسیای متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج کسبه مطلقا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع
 قشنگ که مثل خیابانهای پترهوف بود رانده بعد برگشتیم باین عمارت پیاده شده بالا رفتم عمارت دیگر بهتر
 از این تصور نمیشود و این آبادیها همه از عهد کترین است امیرطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما
 معین کرده بودند نشستیم تا آمدند بامید کردیم بگوش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده که بوصف نمی آید
 پردای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود و اطاقی دیده شد که همه دیوارهای آن از کاغذ بود
 یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاغذها را فرزند یکت کبیرا پادشاه پروس بجهت کترین دیم
 فرستاده و امهم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص
 پادشاهی است که کسبه های مطلقا دارد کلیسای بسیار مقبولیت عبادتگاه در پائین است از این بالا پنجره چشم
 انداز باین وارد و بعد از برای شام خوردن از بهمان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ
 حیرت انگیزی که نشستیم که تعریف نمی کنجند از آنجا گذشته با طاق رفته با امیرطور قدری ایستادیم بعد تکلف بفرستاد



امپراطور و خانه وادۀ سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و غیره و شاهزادگان ما و صد عظم و غیره همه بود
 شام خوبی صرف شد در بین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مستانی بباغ بود راه رفتیم بعد
 من با طاق مخصوص خود آمده قدری ایستادم تا امپراطور آمده با دو پیرو وسطی ایشان بکالسکه نشسته رفتیم بنیابها
 باغ خیلی گشتم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ میکشیدند همه چیز این باغ شبیه ست به بطریق فواف اما فواره هیچ
 ندارد و سرباز خانهای تفنگ دارند که برای سواره و پیاده ساخته اند با التفات و این باغ دیده نمی شود بعضی اربابها
 از قدیم بنظر رسید این بنا از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند
 اطاق زمستانی در تختانی این عمارت وارم تاشا کنسید پیاده شده داخل شدیم و دو سگ بزرگ امپراطور یکی سیاه
 و یکی زرد انجا بودند و در این اطاق از هر تپیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی نیزه کرد و تیرکمانان تفنگ
 و طیاچه و شمشیر و اسباب قتل و ترکش کمان پوست شیر و ببر بعضی بکده و غیره جواهر که خان بخارا و استاد
 و فغان قنوه خوری چینی بازیر از طلا و مجموعه طلای میا که نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است
 همه انجا بود و خلاصه تماشای غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم عمارت قدری مکث کرده سواره
 کالسکه شده به کلی رفتیم تماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجۀ ولیعهد در غرفه نزدیک بس نشستم تماشاخانه
 سه مرتبه بسیار تشنگی است که اندوختنیک و ایچی پروس و سایر صاحب منصبان و معتبرین همه در این رومی سندیها بودند
 پرود بالارفت بازی و دوت کیشوت و آوردند یک دوت کیشوت با ساپوچونو کرش ساخته بودند که بسیار شبیه و فیه
 بود و این ضمن هم دخترها بالباسهای بسیار تشنگی رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم بهو امشل روز روشن
 بود و غره شهر بیج الثانی را هم دیده خدا را شکر کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده را ندیم تا رسیدیم بخار پیاده شده باز
 بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل مشب اعظم حضرت امپراطور همه همراهان ما بمراتب شئون نشان و انگشتری و ست
 و غیره و انداسب جافی را با امپراطور و اسب جلفه را بر وجه ولیعهد و آدم میرزا احمد اجدان صدر اعظم که از طهران
 ما مور با سلامبول شده بود در بطریق بخور رسید

روز دوم شهر بیج الثانی

امروز نشاء الله تعالی از راه دلیا که شهر روس و کونیکس بورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس برویم امپراطور
 هم فرودا با ولیعهد و زوجۀ ولیعهد و غیره بفرنگستان میروند صبح از خواب برخاستیم امپراطور آمدند با هم وداع کرده با اتفاق
 سوار کالسکه رو بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بهو میکشیدند کارخانجات زیادی
 انتهای شهر از دور پدید آمدند تا رسیدیم بخار راه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده با هم از جلوصف سالدات
 تا آخر صف گذشته بعد بوکون برگشتیم تا نیا با ایشان وداع کرده با همراهان بر راه افتادیم این همان ترنیت که از

سایتین بسکونشته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو و کاج و غیره بود از چیدیل گذشتیم نزد یک غروب
شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم نشین معتبر است بقدری بجاه و قیقه توقف شد حاکم اینجا بحضور رسید
باز راندم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی در راه
 دیده شد هر چه میرفتیم هوای گرمی میکند داشت درختهای اینجا شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال

رحمت از حرکت کالسکه خوابیدیم

و از چیزهای که در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پترسبورگ راه آهن سبی در کوچه های زیاد بود و سکهای بزرگ
و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد

روز سوم ربيع الثاني

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلاست حاکم اینجا که اسمش پاتایف است
باید بیاید و دواع کرده برو و توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آمی که بر روی رودخانه نمین ساخته
گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخارا از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریباً طول آن بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک بود و شش دقیقه
طول کشید تا ازین سوراخ گذشتیم راندم تا بسردوس و پروس که اسمش و کون است رسیده در استاسیون
شهر پروس پیاده شدیم سر باز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند همان دارائی که دولت پروس
فرستاده بود همه توی واکون آمد معرفی شدند رئیس همان داران جزال اجودانی معتبر و اسمش بوین است از جلو
صف سر باز گذشته بعد رفتیم با طاق استاسیون اطافهای این استاسیون و سبابش ساد است نهاری هم از آن
حاضر کرده بودند و خوردند بارهای ما را از کالسکه روس بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من بایش خدشها
در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه بخارهای اطاق هجوم آورد
معه میکردند آزادی اینجا خیلی پیش از روسیه است بعد که همه جا باشند رفتیم که بکالسکه نشینیم کالسکهای پروس
بر خلاف کالسکهای روس راه بهم نزار و چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری بی خبر است مگر در جانی که دقیقه
بایستد پرنس منچکوف و جنرال براك آمد و مرخص شدند خلاصه کالسکها براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکها
روسیه میرفت واکون من بزرگ و خوب بود و جنین آن دو قهوه خانه کوچک داشت و این سرحد وضع همیشه
از آدم و زمین و کالسکه و خوراک و غیره تغییر کرد آبادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هر چه بکا میکردم خانه
آدم است کا وادیان کوسفندچین زراعت آب کلهای الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه
از دور و نزدیک پیدا بود و تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدر عظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف



زیادی از طرآن داو خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز بره افتادیم چون کالسکه بخار پیار تندی رفت از سر حد
روس و ساعت دهم کشید تا رسیدیم بشهر کبیکس برک که یکی از شهرهای روس و بدریای پالک بسیار نزدیک است
در حدان عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش یژال است کشتی بخار تجاری از دریایا و وسط شهر می آید و میرود شهر
که چکی است اما فنک جمعیتش بود و چیز از نظر است مینوع زراعتی که اسمش راپ است در صحراهای خاک پر روس
امروز دیده شد که کل زرد بسیار خوشترنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن
و غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود و طبیعت تمام صحرا همین است و جنگها سرد و کج
اما در خاک پر بسیار کمتر خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم صاحب منصب و سر باز زیادی بودند همه جوانها
بسیار خوب نگاه خود بر سر لباسهای خوب و در تن خیلی قشون خوبی بودند مملکت روس همه قشون است موزیکان
انجا مثل فواج طرآن همه بالابان و نی دارند اما در روس این قسم فی ثوب و مردوزن الی غیر التهای همه جاد و خوش
راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه رو بازی شده را ندیدم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هندکانه
غریبی بود که چو طولانی نمی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است عمارت دولتی قدیم که پانصد سال است
بناشده و سیده و عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه است یکی همراهان هم از شاهزادگان و علمه
خلوت و غیره آمدند چون اسل این شهر بر کرارانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر یوکر است
کالسکهای این شهر و اسبهای کالسکهها زیاد و خوبی کالسکهای روس و اسبهای انجا نیست
کبوتر بازی کن دهم سیاه

و غیره ابابیل سیاه تعلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد اسباب باوی هم بسیار است خلاصه شب
چند دسته سوزیکان چپ زیر عمارت استاده بسیار زود یعنی قبل شب را می زدند اینک شیپورهای سوزیکان
و وضع آنها خیلی خوب بود و قبل بزرگ سرانبری را هم یک سگ بزرگ ببید بودند زیر قبل عراوه بود که سگ میکشید باران
شدیدی آمد جمعیت کثیری هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز نشاء الله باید برویم برلن این شهر چون نزدیک بد ریاست هوایش بسیار سرد بود و این عمارت پر دانه
که چک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تجمانی یک تالار بسیار بزرگ طولانی است اما سقفش کوتاه و انحنه
است پادشاهان روس و این تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از
همان راه که آمده بودیم را ندیم هیچ بودم کم از دیر و زجمع شده بودند و قشیم راه آهن یکی در جای خود قرار گرفته اندیم کالسکه بسیار
شد میرفت بقدریک ساعت نیم که راه طی شد طرف راست راست یا چه دیده شد که دوزش بقدریست فرسنگ شد و افش همه بادی و شاد کشتی





تصویر پادشاه پروس



GUILLAMEI ROI DE PRUSSE



شرقی و غیر هم در آن بود و طرفین او همه جاوه و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاده و کج و درختهای مکرر بود جنگل کاج در
این حد و بیشتر از وسیله است بعضی جاها بی جنگل هم نمیشود و خیارهای بسیار شک متعدد و از درخت بید و سفید و
دار که راه کالسکه آبی و گردش عامه است از رودخانههای کوچک و بزرگ زیاده و طبعی خوب داشت عبور نمود و از شهر آریا
که ششم که رودخانه عظیم و بستان آن یکصد و شصت و نه رودخانه که یکصد و سی و دو رودخانه و بسیار طولانی داشت و بسیار رودخانه و رود
خانهها در آن آبهای بسیار قشنگ و زراعتها و کلبهای بسیار خوب دیده شد و درختان شیرازی که در کلبهها بسیار است و هم جا
کل کرده بود و هر چه چشم کار میکرد و زراعت آبادی و رودخانه فراوان و همانجا خانه خیابان جنگل کل چین بود که از زیاده
دید و شد مثل کاههای مازندران خلاصه همین طور را ندیم تا عصری از استاسیون فی بنهار رسیدیم قدری غذا برای
من توی کالسکه آوردند و خوردیم سایرین بیرون رفته نهار خوردند و آمدند باز را من و بقصبه بزرگی رسیدیم قلعه سختی
داشت اسم شهر کوستر است شلیک توپ کردند و ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا بحضور آمدند زن و مرد و بزرگان
جمع بودند قدری گفت نموده بودند و افتاده رسیدیم با استاسیون که باید درخت پوشیده و نزدیک برلین است همراه
لباس سبی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده با بادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه را و آهین را کاهی روی پل
کاهی بالا کاهی پایین میردند و کاهی بر میگرداند مثل سبی که و بهینه آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود
راه آهین بسیار دور هر طرف کشیده شده است و اکنون و لو که موتو زیاده از حد در راه دید و شد کالسکه بخار
زیادی امروز با مالتا می کرد و خلاصه وارد کار شد و پیاده شدیم اعظم حضرت امیر اطوار المان کیوم و نواب و لیعهد
پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریش شارل پسر برادر امیر اطوار که فتح متراست و شانزده
و یکصد و نه خانواد و سلطنت مثل پرنس هوبن زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سر زمین شانزده
شد که فرانسویان راضی نبودند و پادشاه اسپانیول شود و پرنس نیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مولک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف
و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه و موزیکانچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد
همه سر راه آهین بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند و دست اعظم حضرت امیر اطوار گرفته سوار کالسکه و باز می شده از
کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن کل سفید خوشه بسته و همه جاسک فرش و وسیع و اطراف همه خانه
بود که شصت و هفتاد و نه بود و هر یک یکصد و شصت و نه نفر و همه تعارف میکردم با امیر اطوار و بزرگان فرانسه حرف میزدیم
تا بجایی رسیدیم دروازه ماند و درختها تمام شد کوچه وسیعی بود و طرفین عمارت عالی چند مرتبه یک ستونی دیده شد
که تازه بیا و کار فتح فرانسه بسیار زیاده و هنوز ناتمام است یک صورت فردریش اول یعنی فردریش بزرگ که با
مفرغ ریخته اند سر راه بود و از او بی و سیصد و شصت و نه نفر بسیار عالی است و دویست و هزار نفر شاگرد و در اینجا تحصیل میکنند



از آن سال که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهد تا بحال به انجامی نشیند و بعد از آن خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلند میجست دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود و پیاده شدیم سرانجام قدیمی بالباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطراف ما و قراولان از سواره که جوانهای بسیار خوب خوش شکل لباس بودند و در پایش خدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پهلایا بالا رفتیم وسط میدان جلوه عمارت با عجب می بسیار قشنگ است که اقسام کلها از یاس شیر وانی و غیره کاشته اند و مجسمه سب هم که دهنه هر یک دست آدمی است با چون ریخته اند امپراطور همه طاقها را با نشان دادند پرده و اشکال خوب در این عمارت است من صدر عظم و شانزده و غیره را معرفی کردم امپراطور هم همراه این شانزده و کان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفته قدری صحبت کردم صدر عظم هم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پامی پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت بعد از چند دقیقه مراجعت کردم امپراطور هفتاد و شش سال دارند و ایشان هفتاد و سه سال ما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس نیز مارک پنجاه و هشت سال مارشال ملک هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه بسیار جایی رفتیم شهر برلن با چراغ گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پراست مقابل عمارت تا آن طرف میدان عمارت موزه برلن است یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبهه خانه است وسط میدان سکونی است از اطراف پله وار مجسمه فردریک کبیر سواره از چون ریخته اند بر روی عمارت برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پیکر که عمارات با انواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر میگذرد و اسمش هیر است شعبه از آن هم در وسط شهر میگذرد اما کم عرض و آبش هم بسیار بد است خلاصه هر روز پیش از فرسنگ راه را در یازود ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجشنبه بیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتندام که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه کوچکی که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیبا
و خنثای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچههای گل کاری بسیار قشنگ حوضهای فواره وارکش نیا و منوده دریم
بکار کالسکه نجاران نشسته رانندیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد
اغلب نظامی هستند حاکم شهر و غیره آلمند پیاده شدیم رودخانه عظیمی بهم وارد که اسمش باول است سوار کالسکه
اسبی شده از نمای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره شبیه باغات روسیه
عمارتی که واردی پتندام و دیگری سانسوسی است هر دو در جاهای فروریخت کبیر است منزل ولیعهد در پتندام
است با کالسکه رفتیم و م عمارت منزل نبودند رانندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچههای مرغوب که ششم
باغات اینجا جنگل بزرگی است مثل با زندان امروز چون روز گذشته است کل مردم در گردش و جمعیت زیاده می در





خیابانها بودند رسیدیم بقواره بزرگی که سه فرس آب آن محبت مجسمهای مرمی بسیار خوب کار قدیم و در باغها و حوضها
زیاد بود و خلاصه این قواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند که بزور بخار آب بالا می رود
از حمام مردم قدی مانع از تماشا بود و کل یاس شهر وانی زیاده بود و میل و هزارستان در دستان میخاندند خوش عالمی و آسایش
بعد رفتیم بخان مقابل این قواره انتهایی آن حوض دیگر بود قواره آنقسم بلندی محبت آمانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه
شدیم رفتم عبارت سانسوسی ویدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیش خدش
وایشیک قاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم با طاق ملکه بر خسته آدم طاق آمد زنی است سن بقدر و سال بشیر از عمرش می رود
روی سندی نشستم صحبت شد بعد بر خواسته کشتم این عمارت مخصوص فردر یک کبیر است طاق که همانجا مرده است
ویده شد سندی که روی آن فوت شده نیز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردر یک همه آنجا بود چیزی محض احترام
روی سندی انداخته بودند و عطر یک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر
تا بحال کوک نکرده اند پروا می اشکال بسیار خوب داشت که همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول
این شهر را فتح کرده مابوت روی میز فردر یک را پاره کرده بود و همان طور پاره را نگاه داشته اند طاقهای خوب داشت
از آثار قدیم زیاده بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهابلی بلندی است در روی تپه باغهای بسیار خوب و حوضهای کوچک
دار و از بلندی مجسمه قرار داده اند که از هنر آنها آب بچرخ میریزد چشم انداز این مهابلی و بلندی و در عالم نظیر ندارد
و آن قواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه قواره و باغها و خیابانهای خوب زیاده بود قدری اگر شستم
بعد سوار کالسکه شده راندم و محلی آسیاب خرابه ویده شد از عهد فردر یک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد
وقتی که فردر یک خواسته بود آنجا را بسازد هر چه کرده بود آسیاب را از صاعیش بخرید که باغ ناقص نباشد راضی نشد
بود بشانه عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرخانه و مار بختان از آجر و شیشه و غیره ساخته اند اما
رفتیم همه کلام و درختها را از حالایرون آورده بودند جلوی بختان باغچه و حوض و مهابلی است مجسمهای مرمی بسیار خوب
و باغهای خیلی قشنگ دار و از اینجا پله زیاده ای است که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشته بعد
سوار کالسکه شده راندم برای عمارت و بیلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردر یک
شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و غینوا و موصل و غیره مجسمه های مختلف
مثل یک بایک سرگرفت دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوار با بطن
قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و با سلیقه هستند خلاصه باغهای خیلی خوب قواره و چمن و غیره
داشت بالا رفته قدری در طاق نشستم زن پرنس شارل خیلی عذر خواهی و اظهار خجالت میکرد و از اینکه دیر خبر شده است
و می گفت تکرار کرده بودند که شما امروز نمی آیدید کتانی آورد اسم خود را در اینجا نوشتیم زن سنی است بعد بر خواسته سوار



کالسه شدم دم منزل زن فردریک شارل هم رفیق خان بنو و در خیابان فردریک شارل و مجسمه مال نه خوابیده بالای
 معجز بود بسیار خوب ساخته بودند را ندیم از جای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش و منعی که مال امپراطورهای
 قشک چشم انداز خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفیقتم بکالسه بخار نشسته را ندیم برای شهر و بین راه مردم بازی
 غریبی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر کالسه و اسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار
 اسبها و کالسه شده بودند و چادر متصل سرعت چرخ میخورد کالسه و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه دار و منزل
 شدیم شب را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگای مانشاها و دای پرنس صدراعظم پرنس
 بیزمارک مارشال ملک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال و رانکل هم بود با و قدری صحبت کردم مرو کوتاه
 بسیار پیری است نو و سال دارد و از نکات و در حکمای ناپلیون اول همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم
 تاشاخانه تاشاخانه پنج مرتبه خوبی است بقدر تاشاخانه میشل بطراست جمعیت زیاد می بود بازی مشب باله بود خوب
 رقصیدند و قاصیه الباسهای غریب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری کشته بعد آمدیم باز بازی در آورده و قصد
 پروهای خوب نشان دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفیقتم منزل مخبرالدوله روزیکه از بطرا دیدیم هاجا
 مانده است برای آمدن پسرش بیطر خواهد آمد

روز ششم ربيع الثاني

بعد از نماز صبحی خارج شدیم حضور ایلی فرانسه نیامده بودند چون میبوی طیر استغفا کرده خستیار نامه نداشته است
 رفتیم با طاق و یک صفر را یکی یکی احوال پرسیدیم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او صحبت شد بعد مارشال رون
 وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد بر خاسته تغییر لباس داده سوار کالسه شده رفیقتم به باغ وحش امروز
 بهم روز عید فرنگیان بود و جمیع اهل شهر در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسه بسیار در راه و طرفین راه بود و مزیکان هم
 در باغ میزدند و ریاحهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچه بود بعد تک تک قفسهای بزرگ دیده شد که هر نوع
 حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگی است
 و از نیکی دنیای آورند یک بخت از آن بود و حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد و بسیار مرغ صیقلی است اما چنگاش
 مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خور است و یک اقسام در نای افریق و هند و نیل و غیره بود خیلی شست
 تر و خوشگل تر از دانه های متعارفی ایران انواع طیوری که در عالم به هم میرسد همه در آنجا موجود بود و بنوشتن می آید
 آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم و در اینجا ندیدم بعد چنسل الان قفسهای حیوانات در ندیدیم انواع سباع
 که بتصور نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و صیقل یال سیاه بسیار ضخیم رگینه
 سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگ تر چشمهای دریده خیلی صیقل بدن خوشگل مثل مغل شیربان که شست بلند کرد بلند میشد



پدری کردن پادشاه را در بحر بن





کوشش بکروند چهار فرغ قدش بود و کوشته را روی برآوده گذاشته میکشیدند و میپایند و ندانم محلی که بدالان منظر وار و خانه
خانه جای حیوانات است وری وار و از تخمه خجیم که باز بجز بلند میکنند آن طرف در محل کروش حیوانات است و در آنکه بلند میکنند
حیوان بآن سمت میروند و فوراً این در را انداخته اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخمه فرش کرده اند بسیار تمیز آدمی
نمی تواند نزدیک این حیوانات برود و کوشش را هم از سوراخ پنجره می بیند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیرانم
ولی از هجوم مردم تماشای ممکن نبود بعد چند بهر بسیار بزرگ ویدم از بهرهای همد و افریق و و پلنگ سیاه هم دیده شد
از افریق که خیلی غریب و عجیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل
آن و شیر ادلی نشده بود و شیر ماده هم بود که چند بچه شیرها را نجا زاشیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاده و یوزهای
مختلف گفتارهای عجیب الحلقه افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات
بود و میوه های مختلف و غیره و فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند و دیگری از افریقا فیل افریق بسیار تفاوت
بافیل میداشت کوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود بزرگ بود که کوراست بدنش خط خطی و بسیار عقول
است بزرگ بود که کا و میش و حتی افریق و یکی و نیاست متعدد بودند بزرگ و کوچک کا و میش تبت بود از اطرافش
آنقدر پشم آویخته بود که زمین میکشید بسیار عجیب بود اما که حیوان نیست با من شتر و کا و وار قالی و غیره و بسیار می بیند
توی باغهای وسیع بود و درش معجزات انواع ارقالی و بزرگوبی و آب بود از بند و افریق مثلاً ارقالی دیده شد بقدر سب
باشا خنای بلند خجیم تیر که هیچ شباهتی با ارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوانات عجیب و دیگر هم آنقدر
در آنجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر تسلیم بوده و در آنجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک
هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووس و قرقا و لهما طای استر الیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ
و رقصی بسیار بزرگ شغل پرواز و بازی بودند خلاصه سم رئیس این باغ وحش که مرفا ضل عالی است حکیم بود و دیوس
است بعد بر کشتیم منزل بعد از دقیقه چند کالسه حاضر کردند و بعضی کوچه های شهر کروش کردیم یک جانی بنظر آمد که باغ
است پیاده شده رفتیم دیدیم قبرستان است اما با صفا بود و زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در ما جمع شدند
بعد سوار شده رفتیم میدانی مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده
قدری هم آنجا کشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل هماندار ما که جبرال بوین است محمد سمان از ایل پلوی
هم بوده است و ایام اسیری و حبس و هماندار سلطان روم در پرت

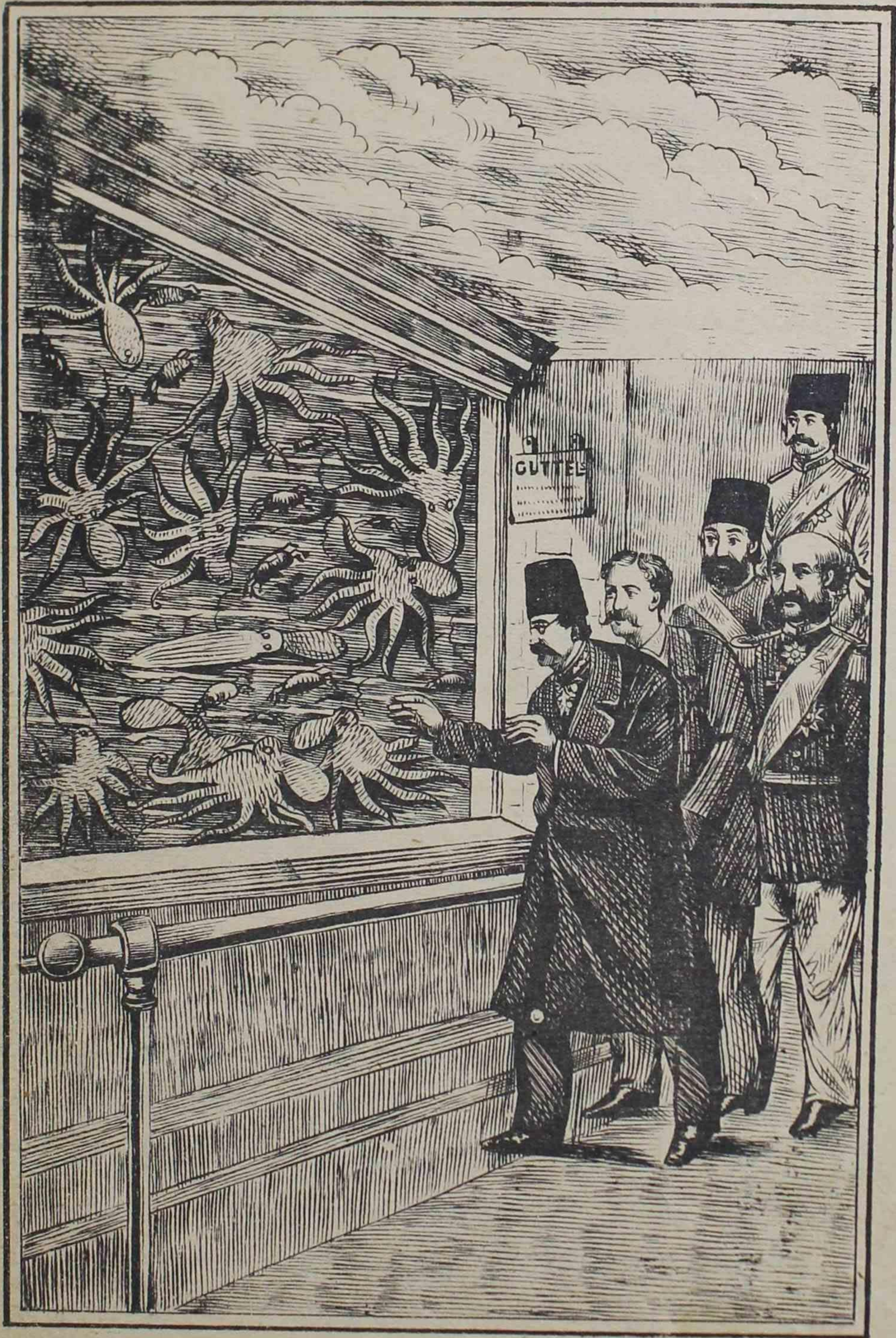
روز هفتم ربيع الثاني

امروز میخواهیم برویم با کوار یوم یعنی جانی که حیوانات و نباتات در یابی راجعه تماشاکاه میدارند صبح برخاسته
رفتیم دیدن امپراطریس اکوستا که تازه آمده است امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس



که در جهان عمارت امپراطور است زن من است هفتاد و سال دار نوشته صحبت کردیم بعد ما را برود و در اطاعتها کردند
 اسبابهای خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد و دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اولاد
 ایشان است نشستم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دار و پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ ده
 ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخمال مایه خانه بر خواسته سوار کالسکه شده را ندیم و م در پیاده
 شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجایهای عجیب و غریب رسیدیم و الانها و مغارهای تاریک و تیره
 ابشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند که شخص بتاء نمی فهمد اینجا نوی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است
 خیلی صنعت کرده اند از جایهای دیدنی دنیا است رئیس اینجا که اسمش هر سال است همه را نشان میدهد انواع مایه ها و حیوانات
 و نباتات مجرب را در توی حوضها که روی آنها بلورهای و اینهای بزرگ است انداخته اند و متصل هم را تازه میکنند از اینجا
 که مایه ها و نمنا میگردیم توی حوض پیدا بود همه مایه ها و جانورهای و نباتات بحالت طبیعی که در وریا دارند پیدا هستند
 بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند یک نوع حیوانیست مثل دسته گل و زاله پر پر با انواع رنگها بسکی یا علفی پیدا
 است بدون آنکه هیچ حرکت کند و ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است یا اینکه از بالا مستحفظ اینجا گرمی را
 بآب فرو برده و ل میگذرد می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و گرام جذب نموده میخورد و خلاصه مایه های
 عجیب نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صد فهای بسیار خرد چکهای مختلف رنگ رنگ و رنگ و غیره بسیار
 بودند متصل از پله پایین آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا هم همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوت با سقف مغاره ندارند
 انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگ رنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه با دم صدامیکر و یک محوطه بود و قفس داشتند
 که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها و خشت مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی
 که در دنیا تصور شود از سر و سیری و گرم سیری و اینجا موجود است و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ رنگ اینجا دیدم
 همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و وانه میبهند جمیع این مرغها یک دفعه میخوانند گاه باری میگویند گاه پرواز خیلی از آنها
 آنها حیرت و ست میباید و یک جفت حیوان دیگر بود و زود ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی برای آنها
 ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و پال و کرب
 و دشان مثل شیر پال و را فریق تاوست و پاها مثل انسان و میمون بود و جلاد و یک انگشتی مثل خروس داشت
 که سر آن یک چکالی بود مثل جنک قرغوی بسیار فقیر بود صدای عجیبی داشتند گرم میخورند و دو حیوانی دیگر
 هم بود بسیار غریب اما این دو کو یا در باغ وحش هم بودند حیوان تپل میگویند اینهمه با انسان مرسوم معلوم
 شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت
 منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم نیز چیده بودند همه زنهای و شاهزادگان و خانها و شاهزادگان و شاهزادگان و شاهزادگان و شاهزادگان





و پرنس بیزمارک و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موزیکان میروند این عمارت قوه فی
 عمارت بسیار خوبی است پروهای اشکال بسیار خوب و تالار و اطرافهای عالی دارد و بعد از شام پائین آمده
 شب را رفیقیم تماشای خانه شهر تماشای خانه کوچکی است چهار مرتبه دارد و ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند و ما در
 آن نزد یک پرنس بودیم بازی خوب و آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و سایل و تاج که از سی بهین
 امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سواران و مارشال ملک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده
 بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود و اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربيع الثانی

امروز باید برویم میدان شوق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزاده های و غیره همه بودند رفیقیم
 آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان شوق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسان سلطنت شدیم
 امپراطریس و زوجه ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور سوار ناخوشدا فوج و سواره قریب هجده هزار نفر
 بودند با جنگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس و تبار که سوار قشون و مرد
 بلند قامت پیری است و در یک شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند بعد از اتمام قشون و فیل که سواره پیاده توپخانه با
 لباس و اسلحه خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام سان سوار کالسکه شده رفیقیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام خورد
 بودیم رفیقیم همه بودند شام خورد و رفیقیم منزل و از منزل تماشای خانه شب تماشای خانه بزرگ کالا بود همه زنهای بالباسهای
 خوب و مردان بالباس رسمی بودند و امپراطریس و سایر زنهای و صدر اعظم و شاهزاده های پرنس و شاهزاده های مادران بزرگ متعلق
 سن نشستیم خیلی گرم بود پروهای خوب و آوردند رقصهای خوب کردند بعد از واک که قدری در تالار
 بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفیقیم با نزدیک پرنس پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از
 مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد و بسیار با تماشای پرده بود و بعد از آن آمدیم منزل
 امروز هنگام مراجعت از میدان شوق به ارسال یعنی جبهه خانه رفیقیم در طبقه پائین نمونه توپخانه ای که از فرانس
 و اطریس گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند و در وسط حیاط جبهه خانه شکل شیر بزرگی از چوب
 بود این شهر را دولت و انارک بیا و کار اینکه ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته
 بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر
 یک کوه است خلاصه رفیقیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود و تفکات زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم
 و جدید و غیره اینجا بسیار بود و جزای که مستحفظ جباخانه است مردی بلند بالا و اسمش تره است
 زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند و دست چپش را در جنگ کراولت که همین جنگ آخری بود و کلاه فرانسها



برده است خلاصه در این شهر صدای کال که از شب الی صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود یک شب
هم طولو موجب میان با مشعلها آمدند بای عمارت مشق کردند

روز پنجم ربيع الثاني

صبح سوار کال که بخار شده رفتیم به پستد ام همه طرین بودند بجز اعتضاد السلطنة که شهر مانده سیم
تکراف را با طهران وصل نموده حرف میزدند نشان اکل نوار مکلل بالماس را با حامیل زرد و غیره
امپراطور بتوسط جنرال بوین همانندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پستد ام پیاده شد
یکسره رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد و غیره بودند قشون ساخلوی اینجارا امروز سال
میدهند همه قشون در میدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالا بخمار
حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کال که شده بجهت
رستم بنار جستان تالار بسیار خوب بار و حی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل
ساخته بودند پرده های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای با اسباب خیلی خوب داشت از بنا های فرد
ریک است باز سوار کال که شده رفتیم گردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری در یکجا
منشسته تماشا می فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی فنیکی است
موسوم بقصر شارلوت که محل نشین یکم بمبلیت معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است
میتابی بنر فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند شیشه
داشت فرانسه نمیدانست و سرلیقه عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چودن ریخته بودند خلاصه سوار شده
باز بنار جستان رفته نماز کردم نزدیک بقصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل بریک
خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه ناول که شهر پستد ام را از این عمارت سوار کرده و از جاهای با صفا
و خیا بانهای خوب گذشته تار سیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس نیز مارک مارشال رویشان بودند
پروس شاهزادای ما و غیره شاهزاده خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بنا های امپراطور
حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد و شام خوردیم صحبت شد بعد
از شام پیاده رفتیم در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد
امپراطریس با ولیعهد سوار کال که بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس کال که
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کال که شده رفتیم
برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پستد ام شده تار سیدیم بدر مقبره کلیسیا

مانند جانی بود بر قهائی که از فراسنه و غیره گرفته بودند انجا بود و وصندوق در ختمه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از
خوش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهان نارنجستان مدتی هم انجا گذشت و لیعهد رفتند عمارت خودشان که در آنجا
کرده بودند بعد ما هم رفتیم انجا عمارت خوبی است همه سفرا و زنهار و شاهرا و ما و غیره بودند باغ مقابل را بر یکهای مختلف
کرده بودند فواره آب بر یک سنج محبت خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود و نشان که بر وجه و لیعهد داده بودم با حمالان زده
بعد امپراطریس باز دست ما را گرفته بودند پائین قدری نشسته و کشته بعد رفتیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی روی
میز اسباب خوراک زیاد و چیده بودند میزها از زن و مرد همه هم میزها نشسته و صرف ماکولات شده بعد
با و لیعهد و غیره وداع کرده رفتیم بر آهمن یکت بالار خوبی انجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده
و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد کالسکه را را اندر رسیدیم به کار عجب کار
بزرگی است چهلچراغ زیاد و داشت همه را از آهمن و بلور ساخته اند سوار کالسکه ای شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نماز رفتیم بارلنت یعنی دارالشورای المان که در شهر بود در حجره نشستیم و کلامی المان
بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرسن نیز مارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی
رئیس دارالشوری نشسته بود اسم رئیس دارالشوری سمون است نایب وزیر جنگ زیر دست پرسن نیز
مارک ایستاده با و کلا حرف میزد و از طرف دولت ایراد و کلارا ورنکا هادری اکول و کاد و رومیک و نطق
مفصلی میکرد این اکول و کاد و مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در
پتندام است صاحب منصبان خوب پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود و لیعهد هم در این مدرسه تربیت
شده اند یک روز هم و لیعهد این شاکر دانرا در جلو عمارت آورده مشق کردند بقصد نفر شاکر و هستند چون خرج
زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرسن نیز مارک پیش خواهد بود خلاصه زود بر خاسته رفتیم خانه پرسن نیز مارک
باز دیدار حاضر شده استقبال کرد و خانه کوچک ساده دارد و زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه
خیلی صحبت شد بعد بر خاسته رفتیم بنوزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخصی مسن و همش لپسی نویسن است
اند و دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی کج کشیده اند از پلهها بالا رفته کشتیم
از و حامی بود و مجسمهای کچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استخوان روم و غیره تقلید کرده اند انجا زیاد
بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهر و چوب و غیره بود قدری کشته رفتیم منزل قدری
نشسته بعد بجهت وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور انجا بود و امروز در کنار رودرن پرسن نیز مارک
پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیههای جنگی المان بوده فوت شده و جسد او منته امپراطور هم



مرد است باین واسطه امشب مجلس مهمانی سازو آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده فستق شد
شد یک کلدان چینی زوجه امپراطور برسم بدیه باو اند بعد با کوار یوم رفته قدری کشتم آن جوان قبل را
امروز بدقت دیدم در دستها و ناخن بلند مثل عقاب دار و در پاهایش ناخن هر جا که بند شد شکل استل

بشو و رفتیم منزل روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم لشکر کلون و ویسا و صبح زود برخاستیم باو شدیدی بهم می آمد هوا بر و سرد بود رخت پوشیده نظر
آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده رانده در شهر بکار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده
خدا حافظ که ده راندم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هر وقت چشمم کرم میشد بیک استاسیون میر رسیدیم قال
و مقال میشد لابد بر خوسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتد
الملك بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرار نامه خرید تفنگ را با دولت پروس ببندد
خلاصه باز وضع صحرا و چین و اشجار و جنگل کاج و کلهما و رودخانه و آبادی و مآت و شهرها همه جا همان
طور است که در و رود برلن دیده بودیم از شهرها نو و نو که بسیار تشنگ است و بعد از شهر و قلمه و وست فالی
که شتم بسیار جا های تشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه های بلند دیده شد از رودخانه های متعدد و هم عبور
نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود و یک ساعت بعزوب ماند و رسیدیم بکارخانه کروپ میو کروپ خودش
سرا راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغری است تمام این کارخانه ها را خودش برور ساخته است
توپ کل دول را از اینجا میدهند انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه بسیار
ساخته میشود و دستگاه و کارخانه های بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهت همه خانه و زمین
ساخته خرج و مزد میدهند بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداحل خود او است خلاصه کار
خانه چکش بخار رفتیم چکشهای غریبی است مثل کوه و بار و بخار با کاره توپ میخورد و بر ترکیب که بخار است
آزاد است میکنند و قتی که چکش بتوپ میخورد زمین کارخانه صدا میکند و میلرزد چیز غریبی بود و همه کارخانه ها
کشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند اینجا شام خوردیم شام خوبی
داوند و رختی در نارنجستان خانه دیده شد که برک آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار
با وجود فاصله زیاد باین اطاق زمین اینجا مثل هنگام زلزله ب حرکت می آورد یک توپ ته پرشش بودند بسیار
اعلی میو کروپ با تمام اسباب بایشان کش کرد بعد رفتیم براد آهن شب بود خوابیدیم خوابم برود و ساعت راه
بود تا شهر کلون یک دفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال شنیدیم معلوم شد که بشهر رسیدیم و حکام
انجا میخواستند بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادیم حکام آمدند بالا بعد رفتیم باین نظامشانرا دیده بعد سوار

کالسه شده داخل شهر شدم جمعیت زیادی بودند شهر قشکی بنظر آمد کلیسای بلند خوشو صنع بزرگی دارد و میگویند
اول کلیسای اروپا است رفتم همان خانه عمارت باروچی بود آنجا منزل کردیم بعد از سائیتت باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر بیدار رفتم بشهر و بسیار صبح از خواب برخاسته بنهار خورده سوار کالسه شده رفتم به باغ نباتات
و وحش که نزد یک شهر هستند متوالین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خودشان و مردم کابردی
میکنند از پای کلیسای بزرگ که ششم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز
مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجقها بر پا است در یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش بر ششم
دورش را دیدم کنبه های مخروطی زیاد دارد و انقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا
آشیانه ساخته است از آنجا که ششم بل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد و رودخانه از وسط
شهر میگذرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم نباتات عمارتی داشت جلوان باغچها
خوب و حوض فواره دارد و چین بود و لوله کم استیک را گذاشته بودند توی آب متصل میجر خید و آب از دهانش
با طرف چین میریخت بعضی هم دوله بود مثل آتش بازی چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل طاق و تالار
نباتات شد بعضی کلهها و درختهای خرما و غیره دیدیم از آنجا بگر مخانه کوچکی که هوای بهند را داده و نباتات
افریق و نیکی و نیا و بهند را در آنجا تربیت داده بودند رفتم درخت بن داشت که بر کهای بزرگ دارد
یک درختی دیده شد برش کم عرض اما پنج زرع طول داشت بیرون آمده رفتم بهای خانه کوچک بود
مثل برلن بای مارا پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشهها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود و باران هم گاهی می آمد کل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتم به باغ حیوانات
بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیرمال و ارد و پلنگ سیاه و غیره در باغ بران دیده بودم آنجا هم بود که
کمر غنای کوچک خوشگل الوان کم داشت اما غنای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ
در برلن دیده نشده بود و بزرگتر از آنجاست و از خیرای ملوک که معنی بسیار قشنگ است انواع پوست ملون که تاج
و ارد و خوش رنگ و عجیب بودند بسیار بود و در بود و در شتر مرغ بود و پاهای شتر مرغ و وانگشت خیلی عجیب
داشت خر سهای سیاه بزرگ خر سهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک یک شتر سفید نری بود
که مست شده بود و خیلی عجیب است که شتر و تابستان مست شود یک کاه و کوهان دارد و بهندی بود که
همه چیزش از شاخ و غیره بجا و های درشت چاق میماند اما بقدر که سفید بود و یک نوع قوچ ارغالی دیده شد
که از مار و ک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بدایران میماند اما یال سینه اش موسی زرد



خیلی دراز بود و از زانو بپایین دستهایش هم همه پال و موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و حیوانات
 بود که آدم حیرت میکرد و برای جای ارغالی و شکاو که مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن
 و گلها روی تخت سنگها روئیده بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم و در راه
 داشت یکی بجهت کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل
 باید هزار قدم باشد همه از آهن است و درون بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بخار بزرگ
 در آن کار میکند محض تماشا با نظرف شهر رفته دوباره از روی جبری معادوت بکلون نموده باز از آنجا
 گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم و کاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول و خلعت
 رفتیم بکالسکه نشسته حکیم الممالک و مسیو لمسون هر دو امر و زبلندن رفتند همه جا از صحرائی خوب
 آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون کالسکه ایستادیم و پلین فوج سواره
 هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سر کرده این سواره پرس و وس برادر ایلمی المان که
 در پطر بود و بحضور آمده مارشال پیر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف دارد
 اسمش پروارستن فلسد بشهر گوبالش رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه
 آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود و در آن کم عرض میشود و طرفین
 آن کوه است کنار رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انکورو و درخت کیلاس و غیره بود کیلاسها
 هم رسیده و پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تا گلستان است شراب میشود
 رن از همین انکورو با عمل می آید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار و حرکت است راه کالسکه
 عراوه و پیاده و هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحرائی انکورو و درخت
 میوه و باغچههای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا
 سیر نمیشود و تک تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه با کمال قشنگی و کتب
 رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل بهشت بعضی آثار قلعه خرابیها
 قدیم و کوهها و کنار رودخانه دیده شد تزد و کالسکهای بخار و عمارات و سبزهها و گلها می طبعی
 و مصنوعی آدم را و اله میگرداند و چند فرسنگ راه شبیه باؤل رود خاک کیلان و رودخانه سفید
 رود بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانها و کوچههای دماست میکند شت خلاصه
 نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد
 و ما کم کم از رودخانه دور شده و بطرف و سباده رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بودند

شهر آب گرم معدنی دارد و از غربا هم زیاد از اطراف می آیند با صدر اعظم و جنرال تومی کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود و منزل مادر و سواست سایرین در فوق عمارت مانند منزل دارند و پنجره اطاق بار و
بکوچه و میدانها همی است که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و در کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است
چهار بنای سرتیز دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی می شد
در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنکال روشن کردند با طولی به فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجا
نمودند بسیار بلند میجست و از رنگ روشنهارنگ خوش آیند و فواره بهر سیدامروز نظر آقا ایلمچی ایران مقیم
پاریس بامیر احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیر دهم ربيع الثاني

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبة شیرستن که نزدیک رود زن است اینجا
کارخانه شامپین سازی دارند که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی میجست
را و بود راه را کالسکه و ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود و از تومی و ده و قصبة که ششم جمعیتی است
از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد و دیوار
کوتاه و در آهنی داشت بود اینجا از کالسکه پائین آمدیم باغبانرا صدا کرده آمد و در را باز کرد و چند نفر صاحب منصب
پروسی همراه ما بودند آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار تشکی بود باخیابانهای خوب و جاهای پاکیزه
چمن گل سرخ و غیره رودخانه زن و اطراف آن در مد نظر مثل هشت عمارت عالی تشک کرم خانه کوچک بسیار
خوب چفتنهای انگور همه مشک در کمال سلیقه کرده بودند تومی باغ یک لانه از چوب برای زنبور عسل ساخته
بودند خیلی تازکی داشت حوض و فواره های خوب منبع فواره را یک برج بلندی از سنگ ساخته بودند
مثل کوه طبعی که از اینجا آب از لوله ها و غیره داخل فواره میشود و کلاسهای بسیار خوب ماکول داشت در
اطلاقما بسته بود اما از پشت شیشه ها مرتبه زیر پیدا بود و همه جاستدلی میرزا ئینه فرش اسباب زیچنیلی
بود این خانه مال کنیز و معتبری است که اسمش بلوند برنغ است اما خودش در پطروزش در ویزا بود و حضور
نداشتند بسیار سیاق خوبی است سی و پنج هزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی و ماغش آبی
رنگ بود و تومی باغ و قفس بود و چند نفر کنیز پر هم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی اینجا گشته بعد
سوار اسب صماج الحیر شد م سایرین هم با کالسکه نشسته راندیم برای قصبة پیرش خیلی معتبر است در کنار رود
زن عمارت و باغ معتبری از دوک و ناسو که چند سال پیش والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده شده
حالا آن والی دروین است برادرش در باغ اولی سواره بازن و برادرش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس



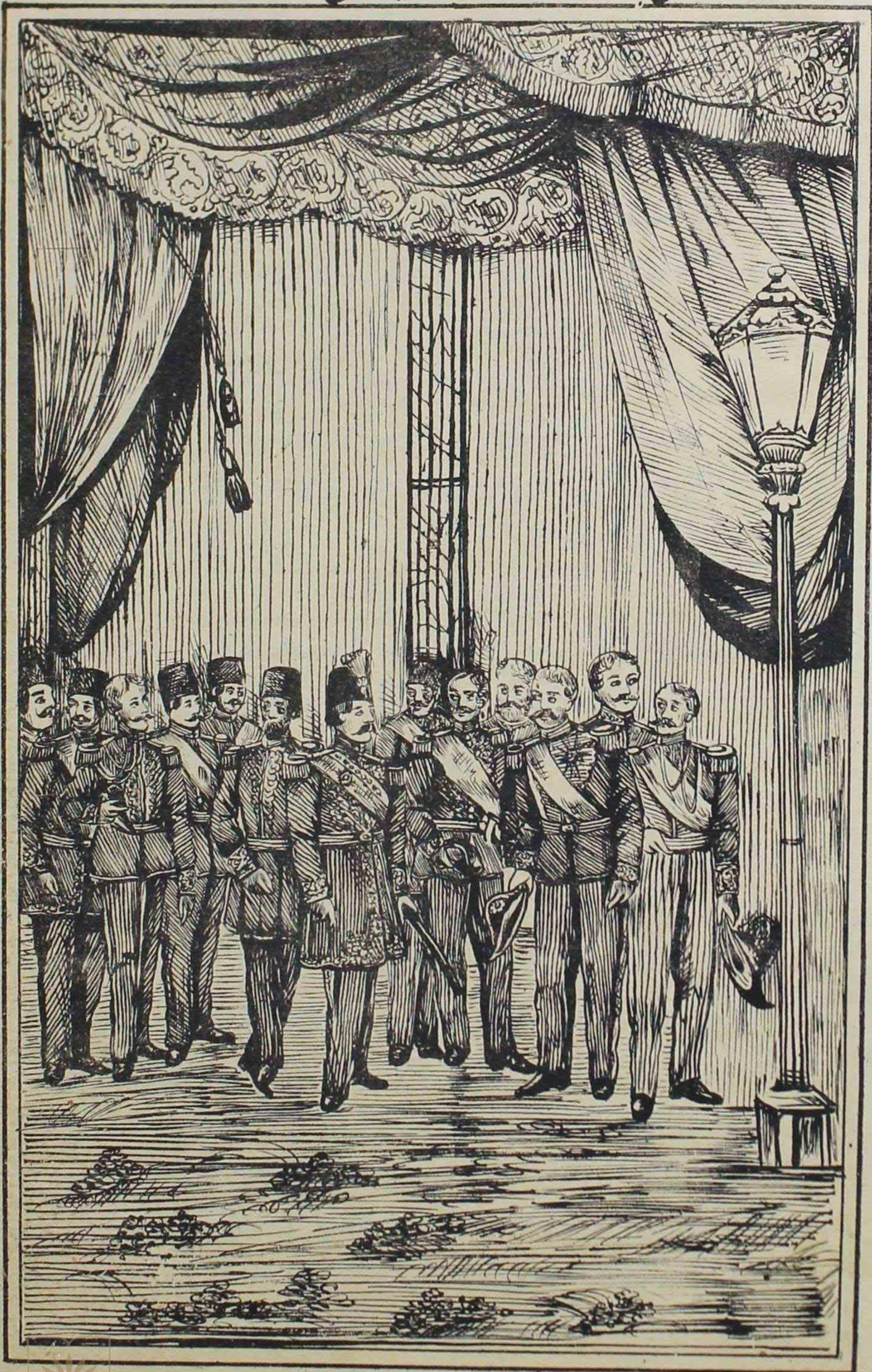
بنگلا است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زرش از اهل روستیه بود لباس سیاهی پوشیده سوار
اسب بود قد در می صحبت کردیم من قدر می اسب دوانده بعد سوار کالسکه شدم برادر والی با زن و برادرش
تا نیم ساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد کتفها رفته ما داخل مقبضه مزبور شدیم بسیار آبا و دو کاین
معتبر و جمعیت و خانه های زیاد و از اینجا گذشته بخیا بان بسیار خوبی رسیده راندیم بطرف شهر و نیز باد
خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین یکی برای سواره و دیگری پیاده و قتی که از مقبضه باغ
اول به بیریش میخو استیم برویم بین راه از دور پل و شهر بیریش پیدا بود که جای معتبری است و قلعه نظامی دارد
خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب
مانوده تماشا نرفتیم و حیات میز را رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد و صدر عظم و شاهزادای ما و غیره
همه خوابا بوده اند خلاصه شب را

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاستم همار خورده سوار کالسکه شدیم صدر عظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر راه آن
بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرامکفورت سورلومن یعنی کنار رودخانه من است شاهزادای ما و غیره
بجز اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و ایلیانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرنگفورت از طهران است الی کرج
در یک ساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کتار شهر مایان گذشتیم پیشتر آبادی شهر نظرف رودخانه رن بود
خلاصه بکار رسیده پیاده شد سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد از کوچه های شهر گذشتیم جمعیت
زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل هم یک است یک شهر که دیده شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها
بدست می آید خلاصه از شهر قدری خارج شده با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا تا تک تک عمارات بهتر
و قشنگ تر از بناهای توی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و کلکاری است رسیدیم
درم باغ مشهور بباغ خرما که پالمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفنن عامه
ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن اینجا بودند سرباز نظامی ایستاده سوزیکان میزدند پیاده شدیم
باغی بود و باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن پنج ذراع میجست ریش
باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پله ها بالا رفته به عمارت سر پوشیده و کلکاری رسیده از اینجا بباغ سر
پوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده اند که در رستان از سر محفوظ باشد و درختها
خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیداد بعضی نباتات یکی دنیائی کاشته بودند فواره آب و در جلوه
آبشاری داشت آب میریخت بر روی سنگها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب



رفتن پادشاه در آئینی که مالیات جمع میشود



زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای تالار بنا تا این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند
 موزیک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرد داشت قدری اینجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شایع
 حیوانات رفتیم باغ و جش اینجا اگر چه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس سفید و سیاه
 و بعضی ارغالیها و مینوع میش و قوچ جزیره سیل یا سرون ایتالیا بود شبیه میش و قوچ مملکت ایران
 اما قدری سیاه تر طوطی های رنگ رنگ تو قفسها بد رختها آویخته بودند یک نوع طوطی خوشکلی بود که کوچک
 شیرای و در بزرگ شیر ماه و پلنگ و دو بر دیک فیل بزرگی داشت جعبه ساز بزرگی آوردند یک کوک جعبه فیل
 با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز را قاصی میکرد و بعد یک سازی که اطفال
 و غیره با و آن میزدند فیل بان نزدیک فیل آورد و فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد و بزود در قصیدن بسیار غریب بود
 بعد رفتیم سوار کالسکه بخار شده برگشتیم بویز با و بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از
 شهر خارج شده بنجیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تک تک عمارات خوب و باغها پر گل و مرغ
 ساخته اند زن و مرد زیادی در خیا بانها میکشند خیلی کشته بعد رفتیم سر بالا که درخت و تنه زیاد و مشرف
 بشهر است اما همه جا خیا بان و راه کالسکه هست مقبره برادرزاده نیکلا امپراطور روس که زن و دوک
 و ناسو بوده اینجا روی کوهی است در نوزده سالگی مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه
 مغیره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند گنبد های مطلقاً در شکل همان زن را هم که با حالت ترغ خوابیده
 است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته اند این دختر و دختر میشل برادر نیکلا بوده است
 شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و دروین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین جا بود
 و حالا همه مال پروس است شهر فراتر که فوراً هم که امروز رفتیم سابقاً از او بوده بعد از جنگ با اطریش پروس
 بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از اینجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام
 باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلوه عمارت میدان و باغچه و درخت و اردو قواره آبی از وسط
 میجد طرف هم همه دکان است اینجا آتش بازی چیده و در ایوان عمارت سندی گذاشته بودند نشستم صد
 اعظم و شاهزاده و غیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد و توایوان و میدان بود آتش بازی بسیار
 خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر بسیار
 و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند
 روزنامه کل دنیا را اینجا می آوردند و مردم خوانده اطلاع بهم رسانیده بعد رفتیم بیایرون قدری لب حوض نشستم
 و دختر ملکه ایچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فریبی است دختری هم دارد بسیار



خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حال ساکن پرسیدند زن دختر جزال بون هماندار را معرفی کردند بعد
آیدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهت خرید تفنگ در برکن مانده بود و امشب آیدیم طو لوزان فروامیر و پیش کرد
برای خریدن توپ صیحه از سنای و مانی میوه و سبزی و غیره با عراوه میاوردند جلوعارت ما در کلیسار بازار
سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سوار سیاری معمول است بخصوص زنها

گرایه کرده سوار میشوند روز پانزدهم ربیع الثانی

باید نشاء الله برویم بشهر بادن با دیک شب را اینجا همان دوک هستیم که دختر امیر طور المان زوجه اوست
ازادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است اسم زوجه اش اویز خلاصه
صبح برخاسته هزار منزل خورده سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر اعظم و شاهزادگان و سایر ملوک همه
بودند بجز اینانی که با بعضی دیگر در شهر و یز با ماندند از شهر مایانس گذشتیم قلعه سختی دارد و همین جزال هماندار
حاکم اینجا است باین معنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی و غیره از جانب دوکدار مستسا است
این شهر مال این دوک است پر و سها بزور در قلعه آن ساخلو گذاشته از اینجا گذشته بغیر انکفورت و از اینجا بشهر
دارمستاد رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همین که ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد
معلوم شد امیر طور روس هستند که از دین می آیند بروند باب کرم اس صدر اعظم را فرستاد احوال پرسید
خود امیر طور با ولیعهد و زوجه و لیعهد والد برق و غیره آمدند امیر طور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشید
بودند از کالسکه پایین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امیر طریس روس را که مردی بلند
قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بیروس ندارد و زوجه اش معرفی کردند و دختر پادشاه انگلیس
هم زوجه پسر یانیره همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده مرده و سنوز هم غاوار است تقضیل را
سابق نوشته بودم خلاصه و داغ کرده بکالسکه نشسته را ندیم بشهر رسید لیسج که اول خاک گرانذوک و باد است
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با داندیکفاز معلمین نطقی بزبان فارسی کرد و بعد را ندیم بشهر
کارلسروه که پای تخت گرانذوک با داست رسیدیم خود گرانذوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران
و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی و یکدسته سربازی از دوک صف کشید
بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز قشون باوشبیه است به بیروس اما کلاهشان نشان دوت
با در دارد و در جنگ فرانسه قشون با و خیل رشادت کرده است بیت هزار نفر از قشون با و در جنگ بوده اما
الحال قشون مستعد مصلشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت با و شهر خوب آباد است
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچای راست طولانی دارد و کل حاصل اینجا ما دیم است خلاصه من و دوک

سوار کالسه شده راندم سائرین هم آمدند هوا متصل بر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه استاده بودند بسیار
 مؤوب و آرام خود و دوک هم بسیار آدم نجیب مؤوب خوبی است ریش زرد بلند انبوهی دارد روی سرخ
 و سفید چشمهای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم به میدان جلو عمارت میدان
 خوبی بود با باغچه بندی کلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم اجدادی دوک است
 دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن براد دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس سمش
 ماری و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم بود و جواهرهای اصلی بر سر زده بود با او هم دست داد
 رفتیم بالا عمارت خوبی است پرزینت و اسباب دوک ما را برد با طاق مخصوصی که بجهت ما معین شده بود قدری
 نشسته تغییر لباس داده رفتیم با طاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بود
 شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری کشته رفتیم باغچه پائین عمارت کلهای خوب داشت همه اینجا بودند قدری
 کشته باز سوار کالسه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم بر آهین سوار کالسه شده راندم برای شهر با دوک
 با دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست
 جلگه بود اما ابتدا کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک باو میشود و جنگلش بیشتر و
 قدری بلند تر میشود و کل زمین و کوه اینجا چین و هوایش بسیار سرد و ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر یان
 باور رسیدیم شهر لیت و در میان و دره اطرافش همه کوه با سبز و جنگل و چین بعینها کوههای کلاردشت مازندران
 هوای ابر و مه بسیار سرد و کاهی هم باران تنگی میاید خیلی شبیه هوای اشرف و صفی آباد مازندران
 است مسئولین فرنگستان در اینجا تک تک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان
 اینجا جمع میشوند هوای وار و مثل هشت روزه مثل و دو خانه شهر سناک از دره می آید از وسط شهر میگذرد
 الحی شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه نیست
 زنهای خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سوار و با کالسه و گردش هستند و در حقیقت
 شهر پران است کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد و از پرستانی هم هستند تمام شهر با چراغ کاندل روشن است
 حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد اما بالایی کوهها همه با بچ و خم راه کالسه و خیابان است که کالسه
 همه جا میرود و پرنس منچیکوف که در روستیه همانا را بود و اینجا خانه خوب وزن و اوضاع زندگی دارد و خود او هم بود
 آمد صحبت شد زن پرنس هم بجنور آمد خلاصه در همان خانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد
 زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزنند باران هم کم کم می آید و نزدیک
 دکانهای بسیار قشنگ و میدانکاهی بسیار خوب بود که همه چین و درخت گل بود و رفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای



خوب خریدیم همه جازن و مرد و تاشاچی زیاد بود و خلاصه خرید ما خیلی طول کشید بر کشتیم بمارت آتشاری کردند
رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدیم روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدیم پرنس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و سرور با ما بیجا آمده است
حضرت آید صدر اعظم هم بود و نشیمن خیلی صحبت شد و رفت محترم رفتم حمام حمام خوبی بود و با بخاری و غیره گرم کرد
خزانة کوچک مرمری داشت رفتم توی آب آدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل قدری که گذشت و دوک آید
کالسکه رو بازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود و هوا ابر و بسیار سرد بود و گاهی هم باران می آمد من عرق و ارجام
در آمده و بالا پوشی ننوشیده بودم در این راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سر بالا سر از زیر اجامای با صفا میکشیدیم
تا رسیدیم بالای پلیت دی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق منساق بغداد
که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیا و کار پسر جوانی که از او مرده بود و خود پرنس و زنش الآن درین شهر اقامت
دارند مجسمه پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمه ای مرمر ساخته
اند مقابل آن هم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی
آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است
کنندش هم بنظر مطلقا آید از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویزا دیده شد از آنجا
بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندها و جاهای بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی
می آمد آیدیم پایین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رودخانه خواره خوبی بود که
دورش را از سنگ مثل سنگ و اصل طبیعی ساخته اند آب از خواره مثل آبشار توی حوض میر بخت دوک عمارتی را که پادشاه
انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس و غیره در ایام گردش آنجا منزل میکردند اند بانشان داد و درین راه که باران
گرفت من و دوک بتهنائی در کالسکه سر پوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم منزل قدری ایستاده باز با دوک کالسکه
نشسته رفتیم بمارت و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقعت که اجدا و دوک ساخته اند ششم
اند از بسیار خوبی بشهر و اطراف و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدور قصر زن زیادی بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم
عمارت بعمار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب و یرد های اشکال خوب دارد
بخصوص اشکال اجدا و ویدان دوک که بدیوارها نصب کرده اند قدری کشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزاده
ما و غیره بودند هوا بهیچان باران بسیار سرد و لطیف است بعد از بعمار برخواستیم قدری از پنجره ای عمارت بصحرای
کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوش چشم اندازی دارد که همما و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنگ در
دولت فرانسه بوده پیدا بودند اما حالا که ملکات آراس و اورن را پر و سهما از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از

انجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک مارا بر دبر تبه بالای عمارت اشکال شکارها و انواع مرغها را که در این مملکت پیدا میشود و از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان و از جمله مرغی است بزرگ که گوشت و بویایی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلهای پیدا میشود و سر و تریکیش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن و مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چتری است بسیار حیوان خوبی است هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلهای مرال و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه شده فستیم بکار قدری معطل شدیم پرنس کرچکوف و وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره فستیم بکالسکه بخار نشستیم دوک بهم با صدر عظمی شش من بودند برادرا فستیم مابین بادن باد و کارلسروه شهر و قلعه است مشهور به راسنا و که اقلیای سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد و در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج رزق ارتفاع داشت و در زرع متجاو زعرض میگفت و در کارخانه سازی همین مملکت بود که در شهر ما بنحسب است ساخته اند خلاصه را ندیم تا رسیدیم بشهر کارلسروه که پامی تحت دوک است با هم وداع کرده اورفت و ما از همان راهی که آمده بودیم رانده غروبی به دیزباد رسیدیم از بادن باد تا دیزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که باره آهن و ریخ ساعت طی میشود و دوک از دختر امیر طور المان پسر و اردیسر بزرگش که هفده هجده ساله است و لیعهد است خود دوک بنظر جیل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربيع الثاني

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده صبح عظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به پیریش میرفت رفتیم تا با سکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند اخبار دیده بعد رفتیم بکشتی سندلی و کوزهای کل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود و همراهان ما با بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرنیه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خان و جای نهار شاهزادها و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما با همه وقت بالا بودیم گاه گاه بیائین میرفتیم بنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها با سکه رسید بهر قدر اشاره کرده بگذشتیم تکان داده بودند کسی متفت نشده بود خلاصه یکی ما میرفتند که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما را ندیم رودخانه رن مثل هشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشت و آبادی و زراعت و راه آهن متصل کالسکه در تروداشت کشتی بخار مثل این کشتی که مانشته بودیم زیاد آمد و رفت مسیگر و که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود و عمق رودخانه تاوه فرغ میشود طرفین رودخانه همه جا کوه است و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد و همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم



از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود و هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان متمول بر
 سیلاب آمدن و عیش کردن ساخته اند الحقی برای تفریح جانی بهتر از اینجا پدید نمیشود بعضی عمارت را در بالای بلندیمها
 و توی جنگلهای و روی سنگها ساخته و در جلو با عجمها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج
 است خلاصه قصبات و دلاجات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر که بلانز کشتی ما از
 زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد و در هر دو طرف قلعه بسیار سختی ساخته
 اما آبادی عمده شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ و کوه و تمام آن از سنگ است
 توپ انداختند و این شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند
 و در شهر کوپنس همه قلعات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی انجا دم اسکله ایستاد
 همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد و زن بودند رسیدیم برآه آهن
 و اکنون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه برآه افتاده رسیدیم بشهر کولن از انجا رو بسرحد بلجیکت کرده رانندیم همه
 سبز و چمن و آبادی است از یک سو راخ کوه گذشته که تقریباً نصف ذرع راه بود اینجا ما اغلب طرفین راه نیمه راه
 کالسکه از دره تنگیت اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد و خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوار
 گذشته شش سوار طی طولانی داشت از ویست الی سید و چهار صد ذرع سایر از اینجا الی هفتاد و هشتاد ذرع بیشتر
 رسیدیم بشهر دورن که از شهرهای پروس است از انجا گذشته بشهر اکسلا شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم
 انجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صرف رفتیم باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون
 که نزدیک سرحد بلجیکت بود کالسکه ایستاد جنرال بون هماندار بحضور آمده و داغ کرده با اطباء خود مراجعت کرد
 که بیل تر جسم با کینفر روسی دیگر که تا جان سراه ما بودند از انجا مرخص شده رفتند ما رانندیم قدری که رفتیم
 بروودخانه کوپنکی رسیدیم پل کوپنکی هم داشت سرحد بلجیکت و المان کوپنکین رودخانه است اما خداوند عالم
 قادر طوایف و ممالک را چگونه از هم سو کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان ندانند و وضع
 خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت که هر با قدری بلند تر و پر جنگل هواسر در زبان
 همه فرانسه مردمانش فقیر تر و وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیکت زبان فرانسه حرف میزد
 زبانی هم خودشان علقه دارند و ایشان اغلب کالیکت است ابل این مملکت آزاد تر از المان هستند هم
 پادشاهشان که او پلید و م پای تخت بروکسل است از ویزباد ما اسپا تا کشتی و راه آهن در هشت ساعت
 بیشتر آمدیم خلاصه از دره تبه جنگل و غیره رانده تا رسیدیم باسپا اگر چه رساوار و نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا
 و سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی و غیره آمده سراه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد و جواب دادیم

مردمان خوبی هستند اسم حاکم هانری پسر است سوار کالسکه شد در اندیم شهر کوچک قشکی است توی دره و کوه و قطع
است اطرافش کوه جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همان خانه از آن منزل کردیم ما در طبقه زیری منزل
کرده بودیم سایر پیران و مردم در اتاقهای بالا و پایین بعد از شام با صدر عظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش
جمعیت زیادی از مرد و زن و در مارا گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچ ساعت هفت است
کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل حبسه و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلوه و کاهها
آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها از پشت آئینه پدید است رفتیم تا آنکه کوچه حوض و فواره ساخته بودند
با اکثر ریخته روشن میکردند و با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالا خانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند
انجاموزیکان میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم منزل امین السلطنه و غلامحسین خان
آمدند بعد از آن بختی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از آنجا با کالسکه بخارا آمده بودند به سیریش و در آنجا یک شخص نمسه ارسل
مانور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکارها خورده است خلاصه در المان از مضافی مشغول کار و رحمت
هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردمان ایشان کار میکنند کوش اسبابهای کالسکه
و غیره را در المان با ماهوت قرض و غیره میپوشانند که از کس محفوظ باشد و برلن و سایر شهرها اطفال کوچک
کوله بار سر بازی بدوش بسته توی کوچهها میدوند و شیپور میزنند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را
عادت بشکری میدهند سنگ فرش کوچه را بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میکنند
خیلی خوب جسم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر ترش
طهران است اسپاس شهر کوچکی است یک کوچه معتبر شتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپاس از خواب برخاسته بخار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلومیر
و بلدیت میگردازد کوچه رفتیم سر بالا بجای رسیدیم گفتند حمام بطر کبیر است وقتی بطرنا خوش بوده اینجا
آب معدنی رفته است بعد راندم سر بالا بمسافت کی شهر تمام شد بجایان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم
با جلوه دار و دیگر اسبابهای مارا همراهی آوردند رسیدیم بجایی که همان خانه بود در حوض آب معدنی داشت یعنی
چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پایین زنی ایستاده استیکانها داشت که مردم آب میداد کسانیکه
ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها انجا رفته قبل از هزاران آب آشامیده روی سینهها
نشسته از آشپز همان خانه غذا گرفته میخورند از غراب مخصوص از انگلیس خیلی سیاح انجامی آیند قدری از آتش
خورم بسیار بد مزه بود و در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم انجا می گفت این جای پای



سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هر زنی که حامله میشود اینجا آمده پای خود را میکند و توی این
اثر حامله میشود خیلی عجیب است و رایر اختم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده اینجا
دیگر همان خانه و آب معدنی و پیکر فتم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار
اسب صبح الحیر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بهما نخانه و آب چشمه دیگر که
از آن بد مزه تر بود از دود و و نفر فرنگی دیدیم اسب دوانده پیش آن خار فته قدری بزبان فرانسه صحبت
کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در آله آبا و هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی رفتم که بقدر
یک سنک آب هم از نزد یکیش جاری بود کالسکهها را از راه دیگر برده بودند باران هم می آمد بعد در همان نخانه
دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوال هم خور و از همان حمام با دین با و که عقدا را با و ک کشته و سرفا
خورده بودم حالا بروز کرد و یک ساعت لرزیدم سرم درد گرفت و کیسون آمد طو لوزان هم که پیش مسیو کروب
رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمد للہ خوابیدم

روز نوزدهم ربيع الثاني

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران میاید آفتاب اینجا هیچ دیده نمی شود و امروز روز عیدی
از فرنگیان است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا می رفتند و در کوچه ها همه چراغ کدشته
بودند و درخت های متعدد که توی کوچه ها بود آورده زمین کوچه را از علف بنفشه کرده کشیش بزرگ را با شترغیا
بردند بکلیسا دختر های قشنگ بقدر و ویت نفر همه بالباسهای سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه
با دوشته کل باز دوشته دیگر از آنها کوچه تر بقدر و ویت میصد نفر سرچو به کل بسته در دست گرفته بودند بچه ها
کوچک از دختر ها و پسر های خوشکل بالباسهای خوب و ستشان چوب سرچو به شمع علمهای زری و مجلس
صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و با پنک خوشی میخواندند و ذکر میگردند عقب سر آنها چهار
چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم علیهما السلام بالای آن زیر چهار چوب خالی بود و کشیش آن میانه
پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل خیمه چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب زخم تماشاخانه
بسیار بجمارت مانزدیک بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه
عاجی ترخان هم کوچه ترا ما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند پرده بالا
رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی در آوردند بعد حقه باز غری آمد مردی
بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشکل هم وارد اسم حقه باز کار نو و حقه بازی را در فرانسه پرسنید تیری تاسیون

میگویند باز بهای غریبه را آورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتی مرموز از بغلشان در می آوردند و آنکه ابد اوشتی بگوشتش بزند یا بخوابد مثل او همه ساعتها شب رفته بود و باز میگرد و می نمود و در ساعتی چهار از شب رفته بود و دیگری بهشت و دیگری در ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده و او بمقتد الملک که در حجره نزدیک باو نشسته بود بمقتد الملک خوش قفل کرده و زور زد و باز شد قفل را توی چوبی کرد و سر آنرا و او درست مرموز بمقتد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود و بمقتد الملک گفت و او از ده حقه باز یکی یکی شمر و سر و او از ده که شد گفت قفل باز شود یکبار قفل باز شد کنجفه باز بهای غریب میکرد و بمقتد الملک یک خیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مرموز سوزانده بعد رفت با کتی لاک زده خیلی محکم آورد و او درست بمقتد الملک بزرگوار پاکت را باز کرد و از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد همچنین الی بیت پاکت همه بسته و محکم توی پاکت خیزی نوشته که بمقتد الملک بخط خود نوشته بود و در آوردها عدد پول بزرگ و حقه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد و بعد از دور میزری گذاشته روی کاران جلوی بودا سواره میکرد و از آنجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرئت صد کرده میرفت توی آن کلدان می افتاد و بعد که قوطی خالی شد رفت کلدانرا از آنجا آورد و پولها همه توی کلدان بود و اول هم که کلدانرا از آنجا گذاشت خالی بود و همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد و روی سندی نشانده بسیار زن خوشگل خوش لباسی بود و او را باره وست مالیدنها میخواست با ندیس از خوابیدن زنش غیب میکند از جمله بمقتد الملک نوشت که امشب شب خوبی است حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعدیها آنچه نوشته بود بطور بسیار

رو به رستم ربيع الثاني

فکنت گفت

انشاء الله تعالی بسلامتی امروز به بروکل پای تحت بلجیک باید رفت حانیکوف روس را در اسپا دیدم بحضور آمد و او از ده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه مرموز الحمد لله احوال خوب بود و سوار شده با صدر عظم رفتم بکار کالسکهای یاد شاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب کالسکهای بود و او شدیم جمعیت زیادی بودند زن حقه باز و شنبی هم دید شده صدر عظم حکیم طولوزان هم در کالسکه مانده بودند و دیدیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوب است کم تکان میدهد و بسیار تند میرود و بعد از ساعتی بشهر لیر رسیدیم که کارخانههای تفکات سازی و کالسکه بخار سازی معتبر دارد از اسپا مالیزه راه تیره و تیره و جکلی است از سکه چهار سوراخ هم گذاشتیم که یکی از آنها سیصد فرع میشود اما از لیر با نظرف بلکه است در لیر است و دیدیم جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم واعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدن نظام بالباسهای مابوت است و ده موزیکان



هم میزدند از حمام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش مردم را بزور پس کرده و میگویند که رانندیم شهر لیر
بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در نهایت و بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلزارهای
بسیار خوب دارد و راههای کالسکه و بلژیک را تا مابینش فرش کرده اند تمام محراب و خرم و زراعت و آبادی
است و زمین را هم االی لیر کل زرد بسیار قشنگی که بکل بتلاشیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه
سه ساعت که رانندیم شهر بروکسل رسیدیم که پای تحت مملکت بلژیک است در کارا علیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت و فلاندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند تعارفات
رسمی بجا آمد پادشاه و اتباع خودشان را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار کالسکه و بازمی شد
من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف میکردیم
مردم هم بهر آسایشیدند و میدویدند رسیدیم بجمارت دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا و مرتبه دوم اطاقها
ما را پادشاه نشان داد و در فتنه بفرشتان که اطاقهای چندین عمارت بودند نشان صورت خود را برای
پادشاه فرستاده بعد رفتیم باز و دیدایشان زوجه پادشاه استقبال کردند نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آدم منزل
پادشاه مرویت سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغریش زرد بلندی دارند و زمان و لیعهدی سیاحت
هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده بود و دختری لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه و پسر دانی پادشاه
حالی انگلیس است سه دختر دارد و پسر دارد و برادرش کونت و فلاندر عجلاله و لیعهد است و سنا قدری کوچکتر
از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای منسه و
اصلش از اهل مجار است مملکت بلژیک بسیار آزاد و ورلق و قیق امور است با مجلس پارلمنت است که و کلاً انجا جمع
شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و کلاً جمع بودند و زمانه نویسان این
ولایت بسیار آزاد هستند هر چه بنویسند هیچ کس باک ندارد جمعیت بروکسل قریب صد و هفتاد و هشتاد
نفر است جمعیت کل بلژیک ده و دو کرو و کسریست مالیات قریب سی و هفت کرو و قشون در وقت جنگ صد و شصت
نفر سابقاً تمام این مملکت تابع بولانده بوده است چهل و دو سال قبلین دولتین انگلیس و فرانس و غیره جمع شده
از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که دانی پادشاه انگلیس بود و او را پادشاه کردند خلاصه این
صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس و دیگر که برای هما گذاری آمده بودند اینجا بحضور آمدند
صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلمی بود حالا قدری پیر شده است بعد از بخار قدری حث
شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل توی عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و
کوچک بسیار قشنگی داشت آب مثل جباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت اینجا کشته جلوه عمارت میدانگاه

و انظر ف میدان باغ بسیار خوبی است برای گردش عامه ساخته اند من رفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر
بروکسل بسیار تشنگ است کوچه را است و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچه ها و خانه ها اغلب پست و بلند
واقع شده اند و دره و تپه دارد و کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را با پادشاه
و زوجه پادشاه کالسکه نشسته رفتم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم از دمام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه
بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر عظم و زوجه برادر پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراگان
ما همه بالباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرابو و ندب قدرسته هزار نفر مرد و زن بودند تماشاخانه شش مرتبه بزرگی
است همه با کار روشن بود از تماشاخانه بزرگ بطرف کمتر نبود خلاصه تماشاخانه پیرا بود یعنی آواز میخواندند
موزیک خوبی هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن باله و او اندر زنه رقصیدند خیلی
طول دادند بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه باز وجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته
رفتم منزل و دایع کرده اند مختار گفتند منم خوابیدم اغلب پیش خدمتها و مهمان خانه منزل دارند این
عمارت که ما منزل داریم این جا خیلی خوب عمارتی است بازیت پروهای اشکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد و بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق را میز و سندی و غیره
همه خوب و متیاست پیراغ شهر با کار و بسیار جم است

روز بیست و یکم ربیع الثانی

در این شهر توقف شد صبح بعد از زنه سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول انگلیسی هست و زرامی بلژیک
هم بحضور آمدند رفتند پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم مبروشه کوچه های شهر را گشتیم میدانها
رسیدیم که مجسمه پیرا این پادشاه را ساخته بر روی مناری بلند نصب کرده اند چشم انداز خوبی شهر
و صحرا داشت شاهزاده های خودمان را اینجا دیدم پیاده میگردند گفتیم با ما بیایند دیدیم برای کلیسای بزرگ
پیاده شده توی کلیسای قدیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده مارا با طرف
کلیسا برده تماشا داد و مقبره ترثر پادشاه سابق انگلیس و همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک و ایر کلیسا
بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی است منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب صند کاری
بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و همان
ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه مال حتی قله و خنجر و کار و ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی
بسیار جیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت
همان اسب ساخته اینجا پادشاه اندکلا خود زده اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ



و غیره می پوشیده اند آنجا بود قدری کشته آمدیم پائین را ندیم برای قصر لاکن که عمارت یلایق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تابند انورس که از قلع معبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر میگذرد اینجا نیست آبی از خارج بر حمت زیاد برای خوردن شهر آورد و بخانه راه داده اند خلاصه بعد از طی مسافتی در شهر بدر باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانها تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه کسی آنجا راه ندارد و جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب یساره مثل دریاچه شده است چمن و گل خوب دارد و آب است با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کردند نشان آفتاب را با گل آن بلکه دادیم بخود و نصب کردند و در تالار کسب و داری نشستم چشم انداز خوبی بشهر و باغ داشت چنین تالار اطاقها بود و موزیکان میزدند شاهزاده و غیره آمدند و اطاقها کشیم فرشتهای بافته کار قدیم منقش با شکل خیلی خوب که در خود بروکل می بافتند بدیوارها نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه شهر مراجعت کرده به باغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود در رفتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگ برنگ ما اینجا که کوچکی هم داشت آنجا راه هم تماشاکرده رفتیم منزل قبل از آنکه به لاکن برویم به هتل دویل یعنی محل نشین حاکم و کارکنان و ولایتی رفتیم بسیار عمارت عالی قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل که صورت میدهد نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با و است عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف و نیاست بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده جلوه هتل میدانیست بزرگ جمعیت زیاد و خیابانها بود و طول و مبه جیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طول و مبه جیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچهها و خانههای شهر را خراب کرده اند و میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار عالی خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را در همین موعود پادشاه بهیتم همه بالباس سبی رفتیم سفرای خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بریم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بند را و ستانده انگلیس برویم از این جهت زود خوابیدم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بخوابی شب از خواب برخاسته بتجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود و فصل شهر هم هنوز خواب بودند یک فوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشستند از کوچهها و خیابانها گذشته رسیدیم بکاخ همان کالسکههای پیروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان و عنبره بودند با پادشاه خدا حافظ کرده بکالسکه نشسته را ندیم از مملکت فلان گذر عبور شد همه جا بلکه آبادی سبزه چمن باغ و گل

است اینجا زبان فلکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستا ند تجار نگاه معتبری است کشتیهای
زیاد بود و شهر آبادی است از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود و کاس که بخارا مروری خلی تند میرفت ما مورین
بزرگت مرخص شده حاکم و کارگران اوستان حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله و خل کشتی
اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم به ویریلان است لارنون صاحب و انگلیسیهای که همراه ما بودند
معرفی و راه نمائی میکردند امیرال معبر کشتیهای انگلیس که موسوم به پاک کلتوک است و سیاحت جزایر قطب
شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفی است با استقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان و یک کجری هم زیاد بود
رفتیم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند و خوبی است صدر عظم با عله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و
شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود و دخیلی نظر شدیم تا بارها را آوردند و هسرا مان
جا بجا شدند و من بواسطه کسالت با طاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آدم بالاروی میز ما میوههای خوب
بود و بلوی بسیار علی انکور سفید و سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبی است خربزه کوچکی هم بود
بسیار شیرین این میوهها را کلاً در کرخانه عمل می آورند و قیمت آنها بسیار گران است مثلاً یک خوشه
انکور را بد و هزار میدهند و قس علی هذا خلاصه راندم بخاری خوردم هسرا مانرا بخار خوبی داده اند
اوستا ندالی دو وور که اول خاک انگلیس است پنج ساعت راه است و این دریای مالنش بطوفان و موج
زیاد معروف است اما الحمد للہ تعالی دریا بسیار آرام مثل کف دست بود و احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت
روی رودخانه بود و عقب سر ما سه کشتی بروی می آمد و کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما
و دیگری دست چپ برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در
برجی دو توپ داشت بر جبراه طرف که میخواستند میگردانند این کشتی هم آهن پوش است گفتند زور بخمار
اسب بخار دارد و دیوار کشتی هم چندان ازور یا بلند تر نبوده و میگفتند کلوله توپهای این کشتی کشتیهای دیگر را
خرد میکنند و دسته تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدام میکرد کشتیهای تجاری و غیره بسیار آمد و رفت میکردند
تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس که بهای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی با استقبال آمد همه توپ انداختند
روی دریا از کشتی و قایق کشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجبابی انگلیس در آنها نشسته تماشا آمده بودند
پر بود که بهای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن کچ است خلاصه کشتی رسید به بند
و وور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بند از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن
زن و مرد و خلقها و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر
و دل خارجه لور و گرانویل و اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر و سلی پادشاه و دوک بورخ و پسرهای پرنس



ار تور در کشتی ایستادیم پس پادشاه وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم شیرین خلق
 آمدند توئی کشتی رفتیم توئی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی بروند بیرون پس دومی ملکه جوان بسیار
 خوش روی با بنیه ایست چشما می زارغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست و هفت
 هشت سال باشد پس دومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و جبهه اش کتر است ایشیک آقاسی باشی
 اسمش لور و سید فی مرد پیر قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم از دو حام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه
 بخار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیش خدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
 کالسکه های خوبی بود هیچ چنین واکو نمانده و دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتی که غذا حاضر کرده بودند بسیار
 شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود و دیده شد بعد گفتند حاکم شهر و دو نطقی حاضر کرده است
 باید بخواند رقم تبالاری بالایی پله بلند ایستاده همه شاهزادگان و اعیان انگلیس شاهزادگان و سایر نوکرهای مابودند
 حاکم نطق را مفصلاً خواند بسیار تعریف و تجمید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنون با انگلیسی بیان کرد و مردم دست میزدند
 بعد برگشته رفتیم سر نهار همان همه بودند غذای گرم پنجه و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص
 در کالسکه بخار نشسته ماندیم همه جا از بغل کوه و دره می رفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دوتایی از آنها بقدر رنگ و بوی
 و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد و جبل زیاد دارد و درختهای قوی آبادی
 متصل زراعت زیاد و متوال انگلیسیها معروف و نیازت ضرور بنوشتن نیست از نزدیک قصبه و آبادی شلیسکه
 گذشتیم که مقر ناپلیون سیم بوده و هم اینجا فوت شده است قبرش هم آنجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت
 که امکان نداشت کسی جانی را به بیند از بس تند میرفت از عواید آتش و رآده یک کالسکه سوخت
 کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه را نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست کردند درست شد
 دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی
 الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دو دو کار خانها و غیره نمیتوان شرح داد اما از روی پشت
 با ما میزدیم خلاصه رسیدیم بکار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاد از حد نظام انگلیس سواره زره پوش و
 نواب و لیعهد انگلیس معروف پیرش دو کال همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده
 من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی همانند کالسکه رو بازی نشسته ماندیم طرفین راه و با ما و بالا خانها
 ملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند و میگوشتند دستمال تکان میدادند و دست
 میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سرو دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت
 این شهر را متجاوز از هشت کروتن نفس میگویند زنهای بسیار خوش شکل دارند بخت و بزرگی و وقار و تکلیف از روی زلف



فرو آمدن پادشاه از چهار در و در



ملاقات پادشاه با ملکه ایلکند و رویه





معلوم است که ملت بزرگ است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت با آنها است
اینست که مملکتی مثل هندوستان را مستخر کرده و درینکی دنیا و سایر جامای عالم هم متصرفات معتبره دارند
ای بسیار قوی و سوارهای زر و پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس و پوشش
سوارهای روس اسبهای قوی خوب اتاعدهش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تقصیل
نصف را هر که آیدیم باران شدیدی آمد و مرا از سرتاپا تر کرد و منخس خلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند
صدر اعظم و لورد مورلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنکام که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده
ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارت است
چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب در و کری دارند مثل عاوه که اسب یکشد و از عقب چمن بیک اندازه
بریده شده میریزد و تومی عاوه دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفریح دارد چند چادر بسیار خوب زده اند و در
کوشته باغ و ختمای جنگلی بسیار قوی و کلههای بسیار خوب دارد و طاووس زیاد و آنجا بود یک درنا هم توی چمن راه
سیرت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب راز و خوابیدیم پادشاه در قصر و نیز هستند که شش فرسنگ الی شش مسافت دارد
اما باره آهن در نمیساعت میروند و روی بلچس و توی عمارت سربازان پیر انگلیس بالباس چهار صد سال قبل ازین از

روز بیت سوم عهد الیزابت ملکه انگلیس استاده بودند لباس عجیبی است ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند بفتیم شت طفل بسیار
شیرین دارند زوجه و لیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن و لیعهد روس است و لیعهد روس و زوجه
هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکاهای هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جا
عمارت از دیوارهای طاق و غیره اشکال شکار و پوست ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پرنس و پرنس
که ملقب بدوک و دوبروغ است خانه او هم بسیار خوب است سراماطها و شکارها و سرفیلی که در دماغه فریقیه شکار کرد
با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ار توره
نبود رفته بود بمشق افواج از آنجا بخانه دوک و کامبریدج پسر عموی پادشاه رفتم خانه خوبی داشت پسر سال
کل قشون انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیر است اما با بنیه و قوی و سگیل سرخ و سفید بسیار خوش منظر
است مرد معتبرای است قدری صحبت شد رفتم خانه خواهر پرنس دوک کامبریدج که زوجه دوک و تک است که یکی از
شاهزادگان و نجای المان و جوان بسیار خوبی است بسیل کمی دارد و خوش شکل است خانه و باغ خوبی دارد و که از
دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزیرای انگلیس بحضور بود و زود برخواستند





معلوم است که ملت بزرگ است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت با آنها آوده است
اینست که مملکتی مثل هندوستان را مستخر کرده و درینکی دنیا و سایر جامای عالم هم متصرفات معتبره دارند و در
های بسیار قوی و سوارهای زره پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس و پوشیدنی
سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عدوش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر با تفصیل
نصف را بر که آیدیم باران شدیدی آمد و در از سر تا پا تر کرد و منقسم خیلی تر شدیم اما سر کالسکه را کفتم پوشیدند
صدر اعظم و لورد مورلی سرشان باز بود و بالمره تر شدند تا رسیدیم به عمارت بوکنکام که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده
ما را بر و در تجارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارت است
چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب و روکری دارند مثل عراده که اسب بکشد و از عقب چمن بکانه از
بریده شده میریزد و توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفریح دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند و در
کوشته باغ و ختمای جنگلی بسیار قوی و کلهای بسیار خوب دارد و طاووس زیاد و آنجا بود یک درنا هم توی چمن راه
سیرفت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب راز و خوابیدیم پادشاه در قصر و نیز در هتند که شش فرسنگ الی شهر مسافت دارد
اما باران آهین در نیم ساعت میروند و روی لپچا و توی عمارت سر بازان پیر انگلیس با لباس چهار صد سال قبل ازین از

روز بیت سوم عهد الیزابت ملکه انگلیس استاده بودند لباس عجیبی است ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند بهشتی طفل بسیار
 شیرین دارند و زوجه و لیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن و لیعهد روس است و لیعهد روس و زوجه
هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکجایی هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جا
 عمارت از دیوارهای طاق و غیره اشکال شکار و پوست ببر و غیره بود خلاصه برخاستیم رفتیم دیدن پرنس انفر
 که ملقب بدوک و دوبرنخ است خانه او هم بسیار خوب است سرمالها و شکارها و سرفیلی که در دماغه فریقیه شکار کرد
 با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ار توره
 بنود رفته بود و بمشق افواج از آنجا بجانانه دوک و کامبریدج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت بسیار
 کل قشون انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیر است اما با بنیه و قوی و سگهای بسیار خوش منظر
 است مرد معتبرای است قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر پرنس دوک کامبریدج که زوجه دوک و تک است که یکی از
 شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبی است بسیار کمی دارد و خوش شکل است خانه و باغ خوبی دارد و که از
 دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزیرای انگلیس بحضور بود و در خواست



آیدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالایی عمارت همه شاهزادای ما و صدر عظم و غیره بودند ایشان تقاسی
باشی پادشاه با همه نفر آمده ایستادند چنان چنان احوال پرسیدیم ایچگی کبیر روس بارون برتف مروی سپر
و حال سی سال است در لندن ایچگی است میسوروس پادشاهی ایچگی کبیر عثمانی از اهل یونان و مروی است
سبوت ایچگی استریام و پیر حافل بزرگی است سابقا صدر عظم منسه بود از اهل المان است سفیر فرانس
کنت وارکور از نجبای فرانسه سایرین هم بودند سفیر دولت پاپون هم اینجا بودند نواب راجه دو لب سنک سپر
رنجه سنک معروف هم بود و بیت سال است در لندن است موجب زیادتی دولت با و میدید چنان خوش شیم
و برونی است زبان انگلیسی حرف میزد و هر روز با دو شاهزاده هند است بعد از رخت پوشا
کل وزرای انگلیس که حالا از دست و دیک هستند لرد کرانویل وزیر خارجه لرد کلا دستون صدر عظم دوک و ارکیل فریر
هندوستان و سایر وزراء و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی بالرد کلا دستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم بعد از
هم رفتند تنها ماندیم عمارت بالار همه شتیم عجب عمارتی است اشکال و پردای بسیار خوب دارد و شست
شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از اینجا هم بخانه دوک و سوتراند که از نجبای انگلیس و سالی یکت کرور مدخل
دار و برویم که مجلس قصر است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزادای ما صدر عظم و غیره وزرای انگلیس
ولیعهد روس زبختی هر دو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه دوک و سوتراند زن نجیب محقوله دارد خانه
اش خوب است جمعیت زیاد بود در تالار طولانی روی سنگی نشستیم زبختی شاهزادای انگلیس و شاهزاده
هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند و سال است برای امری به لندن آمده همین جا مانده اند نوه
تپ صاحب معروف است خلاصه قصر تمام شد منزل آمده خوابیم

روز بیت و چهارم ربيع الثاني

باید برویم بقصر و نیند زور که مقرر اعلحضرت و یکتور یا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یک ساعت مسافت است خلاصه
رخت پوشیده با صدر عظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حد سواره و طرفین راه ایستاد
بودند افتد کالسکه بود که حساب نداشت از خیابانهای پاریس و شجر گذشته رسیدیم بکار سوار کالسکه بخا
شدیم کالسکهای بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکت پارچه از بلور بود از جاهای آباد و صحرا و چین گذشته تا قصر نیند
از دور پیدایش مثل قلعه چهار برجی بنظرمی آمد نزدیک رسیدیم پیاده شده سوار کالسکه بسی شدیم جمعیت کمترین
ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را
گرفته باز و داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پردای اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق
مخصوص شده روی سنگی نشستیم پادشاه و اولاد و متعلقان و خدمت خودشان را معرفی کردند ما هم شاهزادای

و صدر اعظم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند که وزیر دربار پادشاهی است نشان زار تیر مکلن
بالماس را که برانوبند معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه بر خاتمه
بدست خودشان نشان را باز زدند و حمایتش را انداختند جواب بند بلند را هم دادند و استان این نشان
از تیر است که در ذیل نوشته میشود

مورخین را در باب نشان موسوم بزار تیر که او را در سوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و
چهل و نه عیسوی در قصر ویندزور اختراع نمود و عقیده است یکی آنکه پادکار فتح کرسی که فیلیپ چهارم
پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد و دیگر آنکه در یکی از مجالس بال جوراب بند کتس
و و سالیسوری معشوقه او را در افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با او داشت
جوراب بند را بر دوش نشاند این عبارت را او اگر در متفحص با کسیکه خیال بد بکند که همین عبارت الحال در ششم
نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم خواهیم کرد که همه برای تحویل آن منتهی بشوند
این شد آن را نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس او را این نشان است شاهی دیگر
انگلیس و سلاطین خارجه با حدی این نشان داده نمیشود و حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده است
و شش نفر نباید باشد خلاصه نشان را با حرام تمام گرفته شستیم منم نشان و حامل آفتاب مکلن بالماس نشان تصویر
خودم با پادشاه انگلیس و ادم ایشا بنحسب با کمال احترام قبول کرده بخود زد و بعد بر خسته سر میض رفتیم سه دختر
پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جانی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این پسر امروز الی کا
با استقبال آمده بود بسیار جوان و خوش شکل است لباس کوسی پوشیده بود و وضع لباس کوسی اینست که زانوهای را
مکشوف است یک دختر شانزده ساله پادشاه هم در خانه ایشان است هنوز شوهر ندارد و دو دختر دیگر شان شوهر
دارند شانزده و کان و صدر اعظم و لرد کرانویل بودند بخار خوبی خورده شد میوه های خوب سرخار بود بعد پادشاه
دست مار گرفته با طاق را حاکم کرده و خودشان رفتند قدری اینجا نشستیم سواره نظام زره پوش با یک فوج
در میدان کوچک جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما
بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزند خلاصه خیابان
عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگ و طرفین آن دور و درخت جنگلی کهن قومی بنیر بسیار بلند است
زمین بمچین است و کل و سبزه آیدیم پایین سوار کالسکه شده با صدر اعظم و لرد هماندار از خیابان را ندیم سایرین
هم با کالسکه نشسته عقب ماحی میزدند و مردان و زنان و بچه و بزرگ از هر حال خود و پند و سر راه بودند و خیار باهناسواره
پیاده با کالسکه میکشند خیلی تماشا داشت تا قدری که رستم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله کوسفند قریب

آه و در چپنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنهارا اذیت کند فی الحقیقت آهونیست بلکه مابین مال و آه و شوکا حیوانیست بسیار خوب حلا خیابان و درخت و چمن آنها ندارد و فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر که ششیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه کلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود و از جنس خرزهره و آنقدر با صفا بود که فوق آن تصور نمی شد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه کشته بعمار می کوچک بسیار صفا رسیدیم که مال پاوشاه است اینجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاهزادها و غیره همه آمده رفتند سر راه این ماسوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی چکی ساخته بودند بعبیت و چهار توپ بقدر زنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمدیم بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده از راه دیگر که باز هم چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به ویند زور و از آنجا بکالسکه بخار نشسته رانیدیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت ویند زور بساقدیم است و از خارج چندان زینت ندارد و شبیه بانبیه قدیمه است که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجاست یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار بازینت و قشنگ و پر اسباب اطرافها تالارها و الاغهای بسیار خوب و موزه و اسلحه دارد سن پاوشاه پنجاه سال است اما بنظر حیل ساله مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند امشب را در خانه لورد مر حاکم شهر قدیم لندن همان شب بستی و سوهیم شش راسوار کالسکه شده رانیدیم از عمارت ما تا منزل لورد و مر کفر سنگ تمام بود و همه طرفین آه و کوچه آنقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منظم متصل با همه تعارف میکردم همه کوچها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از باجها و پنجره خانها و روشنی الکتریک سینه کوچه را مثل روز روشن کرده بود بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه و غیره درست کرده بودند شصت و کوچه را آئین بسته بودند از عمارات عالی و دکا کین زیاد و مرغوب و میداها گذشته تا داخل و روزه سیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیه است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ حاکم ندارد و هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتد به پلیس مابشی که گزیده باشی آن محله است رجوع میشود او هم بوزیر داخل رجوع میکند پلیس این شهر شصت هزار نفر است همه جوانهای خوب و بالباس معین مالی شهر را از پلیس حساب میبرند هر کس به پلیس بی احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وار و در خانه لورد و مر شد از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس باز نهایشان و همه سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانها و خانهای معتبره و بزرگان و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد است

تصویر پرنس آف ولزس پرنزک و ولیعهد ملکه لندن



PRINCE





و او را تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلد مال است سالی
 یک مرتبه این حاکم با انتخاب اهل شهر باید عوض بشود و اجرای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بر
 خرقة و کلاههای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست و یکری شمشیر قداره بیک
 قدیم جلو ماراه میرفتند خلاصه و بهمان اطلاق ایستادیم لر در منطقته کرد و جوانی و اویم بعد با این تشریفات
 بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاز داشت رفتیم باز و جبه ولیعهد انگلیس باز و او بود و من و من
 زیاد می بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند و در هر جبه که دامن شیش خلی دراز بود و بزرگ میشد
 میشد پوشیده بود و رفتیم صد مجلس چند پله میخورد بالا رفته روی سندی نشستم زنهای هر دو ولیعهد طرین
 مانشته سایرین همه ایستاده بودند و در زبان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تمنیت و رو و ما دوستی
 و تحت و دولتین انگلیس و ایران خواند همان زبان فارسی چاپ زده و رقی از آنرا بدست فارسی و
 و او بعد از تمام تقریر لور و مرصد اعظم همان فارسی را با وضاحت تمام خواند ما هم جوابی و اویم لارین
 صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد و بعد از آن مجلس سلام منقضى شد بدست هر کس قلمی از مطلقا که مداو داشت
 باور قی که در آن اسم نوشته بودند و او ند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد آنجا بنویسد جعبه طلائی بهم پیشکش کردند
 بعد مجلس رقص شدن در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد باز و غیره همه میرقصیدند بعد از تمام
 رقص باز باز و جبه ولیعهد انگلیس و او رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف است از تالارهای بزرگ و
 و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشکل بود و انواع کلهما و درختها که در کوزه کاشته در پلهها و
 گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند و قریب چهار صد نفر سر سفره بودند شخصی
 از اهل سیت که نایب لور و مر بود و عقب سر من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام بابل مجلس میکرد که حاضر
 باشند برای توس نمودن با من یعنی که صاحب خانه سلامتی بزرگان شراب میخورد و همه باید برخیزند و بخورند اول
 لور و سلامتی ما خورد و بعد ولیعهد انگلیس توس کرد و بعد باز لور و مر توس کرد و هر دفعه آن شخص اهل مجلس را قبل از وقت خبر میکرد
 بعد از تمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در بر کشتن هم که نصف شب بود و باز بهمان طور جمعیت بود

امشب در کالاسکه با من ایشیک اقا صبی باشی و صدر اعظم بودند

پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر و بند زور بدین ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت
 کرده است پنجم روز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکار خانجات و لویج که جبه خانه و توپخانه و پیشکر خانه دولت انگلیس است از عمارات مائناجنا



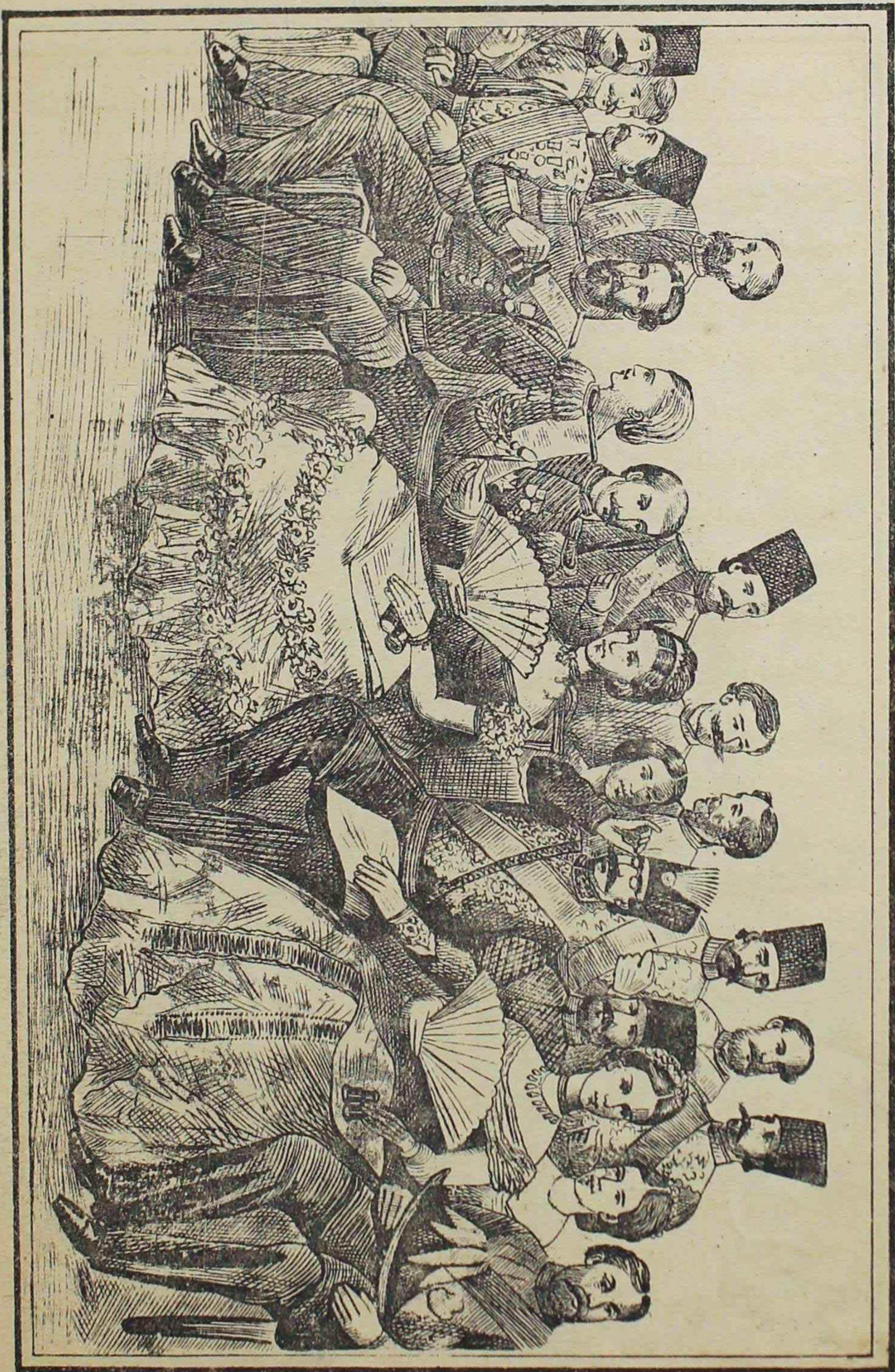
با کالسکه اسبی و وساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرو و دیوچ هم که شهریت و حقیقت محله از این
 و متصل با آبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده و فرستیم شاهزادگان و غنیره هم با پیشخدمتهای کشیک بودند
 از محلههای آباد و شهر و از پل رودخانه تا میر گذشت باز از کوچههای حاشه شهر که اغلب قصابخانه بود و کسب و عمل
 که همه از دور خال رویشان سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر و دیوچ که جایی بسیار معتبر است و سر با
 خانهای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در اینجا است کنار رودخانه فراق است و دوک و کامبریدج و پرنس و پرنس
 و پرنس از تور جنرال و وودس و سایر توپخانه و حاکم نظامی و دیوچ و سایر سرکردهای توپخانه و پیاده و غنیره همه به استقبال
 و جلو ما افتادند و ما با کالسکه را ندیم برای تماشای کار خانجات خیلی راه از کوچه و بزرگ عبور شد جمعیت زیادی طرفین
 راه بود و هر میکشیدند منقسم تعارف میکردیم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات فرستیم حال است
 توپها را با قالب نمیزند این تخت را با اسبابی که دارند لوله میکنند به اندازه که توپ بخوابند بعد از آن بکارخانه دیگر
 بروند زیر چکش نجار گذاردند فشار داده می گویند و جوش میدهند توپ میشود و گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکی یکی
 کارخانها را دیدیم جایی توپ خاندان میکنند جایی دیگر میرند جایی سوراخ میکنند جایی چکش میزنند توپهای زیادی در
 قدیم را و جلو کارخانها گذشته و کلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبهه خانه همه انگلیس اینجا است بعد از گردشها و رفتن
 کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را ندیم بگارت اول که از پهلوی گذشت بودیم بخار اینجا حاضر کرده بودند
 تا لاریست که صاحب منصبان بری و بگری و توپخانه اینجا بخار میخوردند جای خوبی بود بخار خور و دیدیم بعد از بخار سوار آب
 صبح الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک و کامبریدج و سایر صاحب منصبان فرستیم ببحرانی که چمن بود و برای شکار
 توپخانه چند منقسم و وسیع بود و متجاوز از بیست هزار نفر زن و مرد و در صحرای چمن برای تماشای پیاده بودند و عراوه
 توپ بزرگ و کوچک بود و از قراریکه گفتند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها
 و صاحب منصبان خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از همین با سیمه پر میشود مثل توپ کروپ از
 عقب پر میشود و توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورقه آمدند بعد و آن
 و آن آمدند بعد شش شلیک کردند یکی از توپهای نه پوز را هم با پیشکش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان راهی
 که آمده بودیم بر شستم بمنزل شب را باید تماشای خانه برویم رخت پوشیده با امیر خور پادشاه که مرد قابل است و لورد
 شاهزادگان کالسکه نشسته را ندیم جمعیت زیادی در راه بود با همه تعارف کرده رسیدیم تماشای خانه ولیعهد انگلیس و س
 و زوجة هر دو و شاهزاده خانها و شاهزادگان همه بودند تماشای خانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبی است پردا
 خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود باقی را که از خوانندهای معروف فرنگستان است مخصوصا فرستاده
 از پاریس آورده بودند بسیار خوب خوانند بسیار زن خوشکلی است مبلغ گرامی گرفته بودند آمده بود و دیگری هم بود البانی



آمدن پادشاه تاجستانی توپخانه و ولایت



نشستن پادشاه در مجلسی که کل بزرگان اکبر نزد او ایراد می‌بخشند و دارند و گوشتش با آواز خواندن می‌کنند بسیار مشهور و معروف می‌باشند



نام از هسل کاناوای یکی دنیا بسیار خوب خواند و کارهای خوب کرد بالاخره بفرخاسته رفتم منزل
روز بیت و ششم

امروز بعد از نماز رفتیم به باغ وحش حسام السلطنه و نصره الدوله بامین در کالسه نشستند پیش خدمت و غیره
همراه بودند چون روز یکشنبه بود که چاه خلوت بود همه مردم توی چمنها و غیره بگردش رفته بودند چندین نفر
نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسه مارا که میدیدند از اطراف دویده می آمدند بهر می کشیدند خلاصه
راه دوری بود از کوچه ها و میداها و غیره عبور کرده مار رسیدیم بدربار باغ وحش پیاده شدیم کالسه زیادی در باغ
و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه روز یکشنبه باغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و کوشش هم
سکین بود آمد قدری فرانسو میدانست صحبت کرد من و مرزیاوی بود ما از میان کوچه تنگ مرزوزن عبور کردیم
و متصل بهر می کشیدند انصافا قلبا بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه و خوش اینجارا
قفز بقض علیحه از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود و اولاهیم پوتام
است که اسب دریائی است چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم همانجا زائیده بودند
بچه هم خیلی بزرگ بود و در پیرون آب ایستاده و بزرگسای توی آب بودند غذا بدیشان می انداختند و نهش مثل
یک دروازه باز میکرد و غذاهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم که کردن دریائی است
ثانیا میمون بود بسیار بزرگ کریمه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه با انسان است صاحبش میمون
پارمین میزومی ایستاد حرف میزد و انگلیسی بلد بود و بعد جلوه مارا میبرد اما متصل میل داشت و ستایش را گرفته
راه بیرند بعد قفس میمونها انداختند جفت و چیز غریبی داشت بند بازی میکرد و ثالثا شیر و روباه بحریت که هر دو
توی حوض آبی بودند و در حوض محبوس بودند شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیزهوش بودند جثه شیر خیلی
بزرگست تنش شش نازکی دارد دست و پایش ببال مایه و پرش شبیه است اما باهاها بسیار تند راه میرفت و در
در کنار و وسط حوض سکونی بود سندی گذاشته بودند روی سندی میرفت می نشست رو باهش هم شبیه شیر بود اما کوچکتر
میرفتند زیر آب تحفظ صوت نیز همان آن از آب بیرون می آمدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظا میگردیدند می گفت
یک باج دو باج مرچه خواست او را باج میگردند بسیار تماشا داشت را بجا میمونهای خیلی کوچک بقدر موتس سلطانیه دید
شد بسیار غریب جل کردن و شیرالدار پلنگ سیاه و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جا بود خسته بودم

روز بیت و هفتم نتوانستم کردم صحبت هم زنا بود و معاودت منزل شد

امروز برای سان شتیهای جنگی باید برویم سدر پور شمتوت که یکی از بنا در معتبره جنگی انگلیس است صبح زود و بر خاسته
کسالت بخوابی داشتیم رخت پوشیده سوار کالسه شده با صدر عظم و شانه را و غیره رفتم همراه این پور شمتوت



جمعیت زیاد بود و در ششم توای کاسکه قدری معطل شدیم تا ولیم و لیچمدوس باز نهایشان و غیره آمدند
 آنها هم در کاسکه یعنی در رویف کاسکه مانسته راندیم همه راه آباد و بسرو خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه
 طی شد تا رسیدیم به پورتموت شهری معتبر و بندر جنگلی عظیمی است قلاع و باستیاهای سخت دارد و در اسکله یاده شدیم
 حاکم شهر با اجرای خودش آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد و خشکی و دریا انداختند و داخل کشتی و کشتیهای
 البر که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوبست شدیم با هر دو ولیم و لیچمد و شاهزاده و مسرواران مجری و غیره
 کپیتان این کشتی اسمش پرنس لیث است بخاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در طاق کشتی سرخار نشستم بعد ولیم
 انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند بر خوسته رفتیم بالا همه آمدند و و پسر کوچک ولیم
 انگلیس هم بالباس ملاجی آمده بودند ایستادیم کشتیهای جنگلی قریب پنجاه فروند مثل کوه در دریا از وسط افتاده
 لنگر انداخته بودند شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی و کلهها و او میزدند و میگریستند سایر تماشاچیان هم که از
 لندن و بناور و غیره آمده بودند و کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک زیاد و از حد بودند روی دریا از
 تماشاچی سیاه شده بودند همه بهرامیکشیدند بیرقهای نشان ایران را در همه کشتیها زده بودند یک کمانه بود در ششم
 تا نزدیک جزیره ویت که در همین دریای و نش و جزیره بسیار قشکی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد بمو
 براید که خانههای بسیار قشک مرتبه مرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارد که با شهرشان ساخته اند موسوم
 به اسبوزن اند و رسید ابو علی الظاهر خوب عمارتی می نمود روی تپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از اینجا که نشسته
 از میان کوه کشتیهای جنگلی عبور شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهت ملاحظه
 دو کشتی اول کشتی از نکور رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگلی دولت انگلیس است کپیتان این کشتی موسوم به فیس بود
 ما صاحب منصب زیاد و اینجا بود و طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود و در پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای
 بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پایین بود رفتیم همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان
 و غیره را دیدیم شلیک کردند که حاضر جنگ شوند و یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پایین آمده به چاکلی تمام متوجه جنگ
 کردند توپهای بان عظمت را با سابی که داشت میگرداند بسیار عجیب داشت بقدری غرور و توپهای بسیار بزرگ بود کشتی هم زره پوش
 ازین کشتی با قایق رفتیم کشتی دیگر موسوم به سلطان این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو زره پوش است اسم ناخدایش و زنیارت توپها
 این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پایین آمده توپ قایق نشسته رفتیم رو کشتی خودمان و در قایق ما ولیم
 روس و انگلیس و رضا ایشان و معتمد الملک و دوک و کامیریدج و غیره بودند یک کشتی بخار کوچکی قایق ما را میگریستند
 همین که بیای یک کشتی ما رسید از اینجا که شته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان چرخ پنجاهم حرکت آمد کم مانده
 بود در چرخ بخار و قایق ما اگر خدا نکرده یک پاره میخورد و همه غرق میشدیم الحمد للہ تعالی چرخ ایستاده با بخار گذشت

آیدیم بالای کشتی کشتیم به بندر پورتموت بجا در اطاق بازخار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانه
جانی ترا که اسباب کشتی بخار و بصری از هر قبیل میساختند کشتیم بسیار تماشا داشت از اینجا پله را گرفته بالای رفتیم کشتی
بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملیات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند
پایین آمد سوار کالسکه بخار شده در اندیم برای شهر غرونی رسیدیم شب را به مجلس کنتربانی ساز و آواز که در عمارت
البرمال است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صد عظم و غیره رفتیم از مایت پارک گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب منصبان انگلیس و غیره بودند اول داخل والا فی شدیم
که عرضش متجاوز از شش صفت دوزخ و سرش با شیشه پوشیده بود کویا آه چسب بود و طرغین والا ان همه اسباب کار
خانجات بود یعنی ماشینهای کوچک مثل نمونه اما بسیار تمیز و قشنگ که بازو و چرخ بخار کار میکردند انواع کارخانجات
و دیده شد شیرینی سازی سیکار و توتون سازی رشته اردبری که فرنگیان ما کار و فی میکویند شربت آبلیمو
سازی او دسلس سازی که بطریقه رادان واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی سازی ابریشم کشتی پارچه
بافی چاپ روزنامه و بکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمی آید در کمال آسانی این سبها و کارها را
درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکیسوز پسینون با بزرگان انگلیس مثال لورد کرانویل وزیر دولخا و غیره
است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی
بالا رفته رسیدیم تالارهای متعدد که همه با پروهای اشکال دور نما و غیره بود پروهای روغنی اشکال بسیار متما
که در هیچ جای پاره باین خوبی ندیده بودم رئیس این پروهای پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحری
است و این پروهای را صاحب منصبان و حسرای بحریه هر یک بجای خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند خلاصه
از این تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که متعنه که در کارخانهای زیر میسازند اینجا آورده برای فروش
می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانه های پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امته بودند
از اینجا که نشسته رسیدیم بجایی مثل هشت همه این والاها و عمارات و کارخانها از چراغ کار بطورهای مختلف
عجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور کسب بسیار وسیع شد است
و در این کسب هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه ملو از زنها می خوشگل با زینت جمعیت زیاد و همه از
و بزرگان سطح زمین هم از زن و مرد پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بود و ما هم رفتیم پائین تومی آنهم جمعیت بسیار
چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزیرا و اعیان انگلیس به ترتیب روی سنبلیله نشستیم
جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدریکت عمارت است و ستونهای آهنی و لوها دارد که صدای ساز از آنها
در می آید بقدر چنان متصل یک ضلع دیوار عمارت بود و در چپ و راست ارغنون هشت صد نفر و دختر و زن بسیار



خوشگل چهار صد نفر از طرف چهار صد نفر از طرف بران شب شسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حایل آبی
داشتند چهار صد نفر حایل قرمز بالای سرین زینت اسپر با بالبا سهای خوب آنها هم ششصد نفر میشدند و بخت
با بخت بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یک نفر میزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب
اما بادش را با بخار میدیدند و الا یک نفر چطور میتواند با پایا بادست باد بد موزیکانچی زیاد می هم در مرتب
پایین بود و همه مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است و وار و ده هزار نفر بودند از احدى صد و پنجاه و نه
کوش میدادند و تماشا میکردند خلاصه کیم عت بشیر طول کشید بعد از اتمام رستم منزل خوابیدم

روز بیست و هشتم ۲۸

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بند زور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان بدین صبح از خواب
برخیزم وزیر هستند و وزیر و دولخارجه و صدر عظم انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد کیم عت و نیم طول
کشید صدر عظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتم سرخسار صدر عظم آمده عرض کرد که وزیر هستند معطل است میخواهد
اجزای خود را معرفی کند و اهلای شهرهای انگلیس ادرس یعنی عریضه تنیت و رو آورده میخواهند بخوانند رستم
تومی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس و کلا آمد بودند تنیت و رو و عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند
یو و یهای لندن مجوسها ارامنه منچستر و غیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هستند اجزای خود
معرفی کردند و زیاد بودند از جمله کولد اسمیت که سرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت و تکرانچهای طهران و غیره
بودند بعد سوار کالسه شده رفتم برآه آهمن و لیعهد انگلیس و روس بازخاییشان و غیره تکرانچهای طهران و غیره
سوار شده رفتم به و بند زور و قصر و بند زور و حقیقت قلعه سختی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه و ارتفاع
و مایه قصر پادشاه شدیم پادشاه باز تا پای پله پذیرایی آمده بودند با ایشان دست داده رفتم بالا همه آمدند
ایستادیم بعد من با پرو و ولیعهد و سایرین پایین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمن الدوله شدم چهار
و صاحب منصبان انگلیس با یک و شش سواره نظام همه جلوما افتادند از خیابان طویل جلوراندیم براچی خرابان
که اینجا و سبکگاه میدان مشق است یک فرسنگ درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که محال
عبور نمایند و متصل به ورامیکشیدند بطوری که از صدای آنها اسبهای سواران رم میکردند و دیوانگی نمیدادند
اما اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهمن دیده بود و بیسجوجه رم نمیکرد و آرام بود خلاصه بهان طوم
رفتم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق اینجا ایستادیم تا پادشاه و زخای پرو و ولیعهد که با ایشان در یک
کالسه نشسته بودند برستند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز پادشاه عقب ما بودند رفتم میدان مشق چمن
وسعی بود و ورزش و خست و جنگل و یک طرف بطور تسم و آیره زن و مرد تماشاچی انقدر ایستاده بودند که حسا

رفتن پادشاه با ملکه انگلستان به تماشای کودی





نداشت و ده پانزده اطاق چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مروا و زنهای اعظم و اشرف بر تو
طبقه طبقه نشسته بودند و میر قهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلوان نصف دایره زده بودند و بیرق
بزرگ هم یکی علامت ایران و دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند که ما اینجا با یستیم خلاصه رسیدیم بزیر
بیرق ایستادیم پادشاه آمده استنادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد و دوک و کامبریدج و غیره
رفتیم از جلوصف قشون گذشتیم باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود و خدا را شکر کردیم
که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه بالباسهای بسیار خوب و کلاههای سیاه
بسیار بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه همی بود این افواج بسیار خوب بودند و فوج بالباس اکوس
بودند کهنج و یک هم با هم ولیعهد انگلیس است که فوج تیرانداز میگویند توپخانه سواره زره پوش خاصه سواره هوسا
همه بسیار خوب بودند روی هم رفته قریب هفت هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب شق کردند چند دفعه میدان را
دور کردند بعد دور رفته شق شلیک کردند شمشیر صحنی بدست خودم بدوکت و کامبریدج سپهسالار انگلیس و او هم با پادشاه
بسیار محبت شد خلاصه بعد از تمام شق که نزدیک بغروب آفتاب بود من با هر دو ولیعهد و دوکت و کامبریدج و غیره
تا قصر وینزور که یک فرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت روانه نارسیدیم بقصر پیاده شده رفتیم بالا و اطاق
خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه و دواع کرده رفتیم بر آهین امشب و خانه لرد و کرانویل
وزیر و لاجرجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد انگلیس فریادهایشان خسته بودند از دیند زور تلکراف کرده بودند
که امشب همانی توقف باشد بواسطه این تلکراف شام را منزل خوروم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی
و بال رفتیم خانه وزیر خارجه اما بال در فو و کن افسس یعنی در وزارتخانه خارجه و ولتی بود ولیعهد ما و غیره بودند رفتیم
انجا عمارت عالی بسیار خوبی است زن وزیر خارجه آمد جلوس دست با و داده از پلهها بالا رفتیم کل و درخت زیادی در
پلهها و راهرو و آنچه بود و همه نجابی انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز نمایان موعود بودند رفتیم در اطاقی
نشستم منیری بود و درش سندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته باز دور او را طاقها و تلچهارا ه
رفتیم بعد با همه تعارف کرده منزل رفته خوابیدیم

روز بیست و پنجم

امروز بکریونچ باید برویم متصل شهر است نه خارج کنار رودخانه تا مبر واقع است و در حقیقت از محلات و دردت
شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر عظم نبود با معتد الملك و لرد و هماندار و کالسکه نشسته را ندیم از
کوچههای شهر گذشتیم داخل سینه یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رزان استریت که همه و کاکین مرغوب بود
گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود و کوچه بسیار مشهور است انقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مهتو



همیشه باز از کوچه‌ها عبور نموده و حسل قلعه قدیم لندن شدیم تا کم قلعه که خبر الیت با همه بیان و اشرف سیه آمدند
 دیوار و برج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط است میخواستیم امروز تماشا کنیم فرصت
 نشد رسیدیم لب رودخانه تا میز یکفوج سر باز موزیکان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت
 میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحب مضبان و بزرگان انگلیس هم بودند کشتی بخار بزرگ
 خوبی برای ما حاضر کرده بودند و لیعهد انگلیس و لیعهد روس باز هم ایستاد و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر
 نشسته بودند ما که رسیدیم همه سراسر آن و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتم بکشتی هوا بسیار
 سرو بود و باد بی می آمد و دو کشتیها و کارخانها را تو می کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر
 زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذرع و دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها و کیسون طامسون لارینسون
 و غیره بودند کشتیها جلوه کشتی و لیعهد ما عقب افتاده را ندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شرعی
 بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بودند و همه سراسر ما می آمدند از وسط لندن که ششم طرفین
 رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیت و خل و وک شدیم و وک یعنی حوضها نیست که برای کشتیها
 بخاری و غیره را در آنجا تعمیر میکنند و سکرانداخته بارگیری متاع تجاری می نمایند یا از متاع خالی میکنند انبارها
 مال التجاره هم در آب و وک ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند بسیار بزرگ که بارهای تجاری را
 از کشتی بخیلی یا از خشکی بکشتی باسانی حمل میکنند و برای این دو کار در می از این ساخته اند برودخانه که وقت عبور
 و مرور کشتی باسانی باز بسته میشود عرضش کم است کشتی بزرگ بصعوبت و خل میشود و آنقدر کشتی و تماشاچی
 دیده شد که انسان تعجب میکرد که اینهمه مخلوق کجا بوده اند و همه تمیز و زخاسی خوشکل زیاده بودند خلاصه بازار
 و وک خارج شده برودخانه تا میز افتاده را ندیم همین طور جمعیت تو می کشتیها چه سراسر ما می آمدند چه در طرفین
 را و ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی را ندید و وار و کریوچ شدیم اینجا در شب بگری
 انگلیس است و عمارات عالییه دارد از کشتی و آمده رفتم بعمارت وزیر بگری که بسیار عمارت بزرگ که بنه است
 و است سالت ساخته شده است و لیعهد ما باز هم ایستاد و غیره بودند در این تالار اشکال سرداران
 قدیم و بعضی جنگهای بحریت شاه نشینی داشت پله میچیم بالا و میزنهار می بخار می ماچید بودند با شاهزادگان
 و غیره نشیتم نیز بخار سایرین خیلی طولانی بود و جمعیت زیادی از مرد و زن بخار خوردند بعد از بخار رختهای
 خونی لور و لسن را که در جعبه بود و بانیشان دادند کلونه با پولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیده
 سفید و که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترا فالکا راست که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیا
 جنگ کردند و با وجودیکه لور و لسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتم پائین و لیعهد ما و بخار





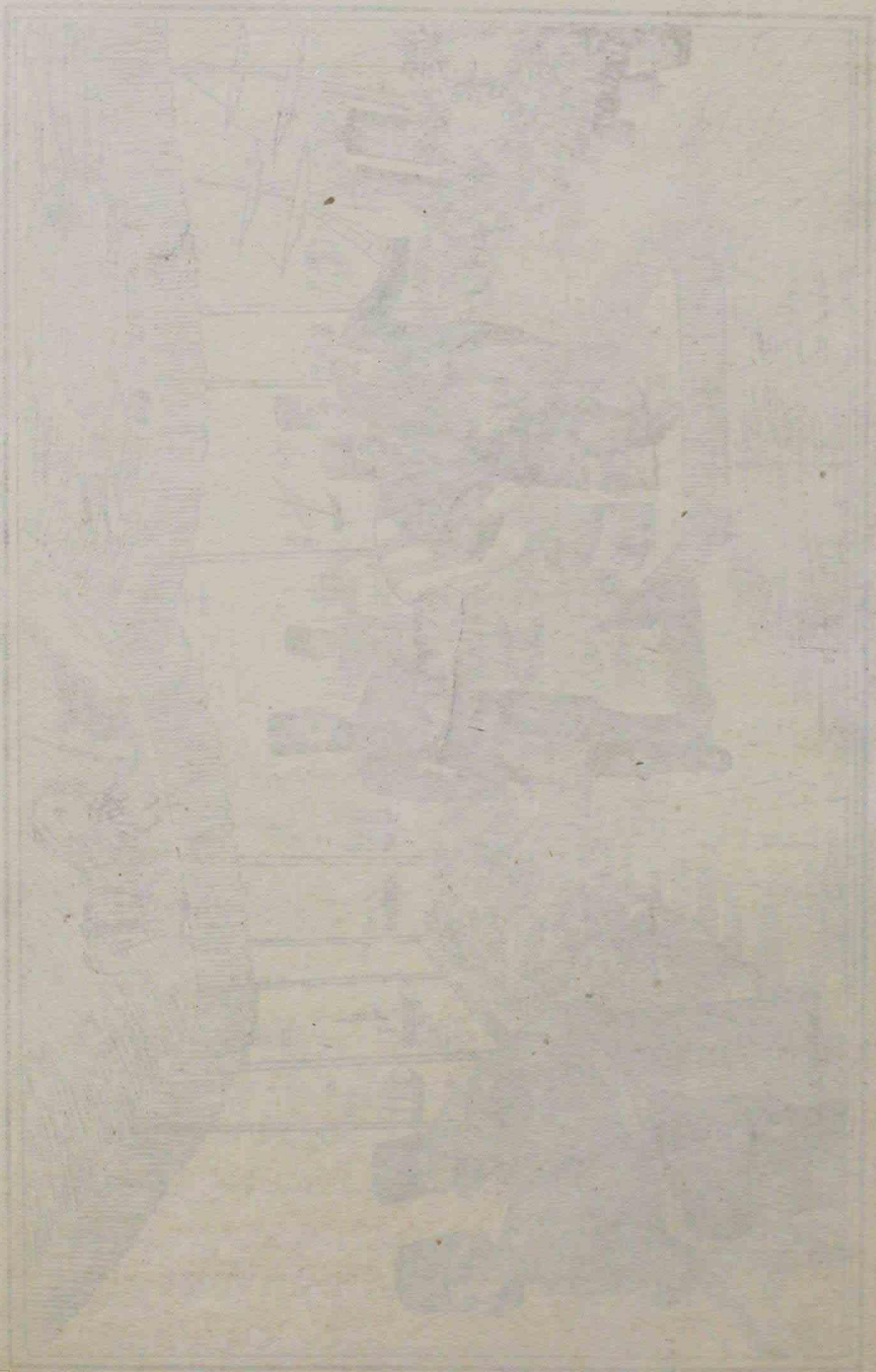
ایشان و داع کرده رفتند من خواستم بر صد خانه بروم رفتم میدان مدرسه بگریه گشتی جنگی بزرگی با تمام سباب
وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بگری که در آنجا مشق عمل میدی کنند بقدر پانصد تا کرد بگری هم صفت شده
بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتم برای برج رمد خانه روی تپه بلندی ساخته اند یک
سنگی دارد و در بینهای بزرگ تومی برج مانند می قرار داده اند که آن بر جرابا اسباب میگردانند و بهر طرف
که بخواهند دور بین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوارفته است چشم انداز
بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تانبر داشت بعد آمدیم پایین سوار شده رفتم با سکه سوار همان کشتی
شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این دفعه چون از دو کما برنگشته از راه راست
رودخانه رفتم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم محاذی
پارلمنت عجب بنای عالی است بروج بلند دارد گفتند دوازده کورسج بنائی اینجا شده است پارلمنت
طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ ریختخانه سنت توماس که بسیار عالیت از کشتی
در آمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است نشستیم
بالا همه بودند دست و وجه و لیعهد را گرفته رفتم نشستم همه رقصیدند رقصی متعارف بال بعد مردا کوسی
بالباس اکوس آمده فی انبان زوشل سور نامی ایران صدا میداد پرس پرس از تور و دیگران رقص
اکوسی کردند خلاصه بعد ازین رقص مجلس مجلس هم خورد و رفتم طاق دیگر برای سوپه قضا و میوه
و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شام را و دهند می هم بود بعد پائین آمده خوابیدیم فردا باید برویم
بشهر لیورپول و منچستر و قصر نر تمام که مال دوک و دوسو تر لاند است

روز پنجشنبه سلحز ر بیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لورد مولی تومی کالسکه نشستند صد
اعظم و شامزاد و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه دران استریت گذشتیم که واکاین بسیار خوب بسیار
دارد از همه چیز دنیا همانخانه بسیار عالی هم که اغلب نیکی دنیا میها آنجا منزل میکنند و در همین کوچه دیده شده
استش همانخانه امریکالیت رفتم تا بکار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپور پنج ساعت راه است
و پنجاه فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل
و سبزه و زراعت و آبادیت از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر استوک که کارخانه چینی
سازی بسیار معروفی دارد و سر راه بوچینی انگلیسی را آنجا میسازند نزدیک شهر لیورپل از سوراخ بسیار طولانی
عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاده از حدی حاضر بود



امروز وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر
لیورپول گذشته و داخل دریا میشود و طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از کار و درآمد سوار
کاسکه شدیم حاکم و سایر صاحب منصبان و بزرگان شهر و مردم کار حاضر بودند حاکم سوار کاسکه شده جلوس
ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول این تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا
مراوده و از نیکی دنیا تجارت کند و پنبه زیاد میکنند که انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین
زیاد از انگلیس و المان و غیره از این بندر به نیکی و نیامیر و نواز قرار می که معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر از مهاجر از این بندر به نیکی و نیامیر و نواز که هیچک از آنها و یکدیگر و یکدیگر و نواز خاک فرنگستان یک کسای معتبری است
فرستادن مهاجرین دارد و کشتی بزرگ هم از مهاجرین رودخانه جلوس شهر لسکر انداخته بود و امر و صبح بنا بوده
است بروند محض تماشا می ما مانده بودند امشب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هر نفر
مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و در هر آنکس کرده بودند کاسکه نمیتوانست
عبور کند از بالای سحر با ما که چنانچه انقدر بهرور میکشیدند که گوش آدم گرم میشد مکنفر پیره زن با طفل در شهر نبود که
بتماشایانیده باشند شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالمشبه با مالی لندن اینجا فقیر بسیار دیده
شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش خود را میکنند و بسیار نگاهی رسیده پیاده شده و خل عمارت
سن از روز شدیم تالار و ایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند اینجا نشستم زن و مرد زیادی در تالار بودند
حاکم خصبه خواند نطقی از دوستی و اتحاد و ولایت ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لاریسون ترجمه کرد و طسون و چون
هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده و اندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود در اطراف قدری معطل شدیم باران
هم می آمد بعد از اینجا رفتیم و تالار بزرگی نیز بخار گذاشته بودند نشستم میوه و غیره خوردیم حاکم سلامتی ما طوس
کرد بعد بنهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلوس سحر قدری با آنها تعارف کرده
بعد رفتیم باز با طاق خلوت قدری ایستاده رفتیم پایین سوار کاسکه شده و اندیم برای لب رودخانه نشستم کشتی بسیار
همه آمدند مالی و بنه در یارفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود
بعد برگشته کاسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم سوار کاسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله عت
بقصر تر تمام که ملک دوک و سوتر لاند است رفتیم کاسکه بخار و دم در باغ ایستاد و دوک و اتباعش حاضر بودند
سوار کاسکه شده و اندیم چمن خیابان کل و شکار مانی که درویند زور دیده شد اینجا هم بود تو می چیدند خاکها
تک تک دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهاجرت هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم و قصر پیاده شده و اطاقها شدیم رفتیم بگر خانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام کلهها و خنکها

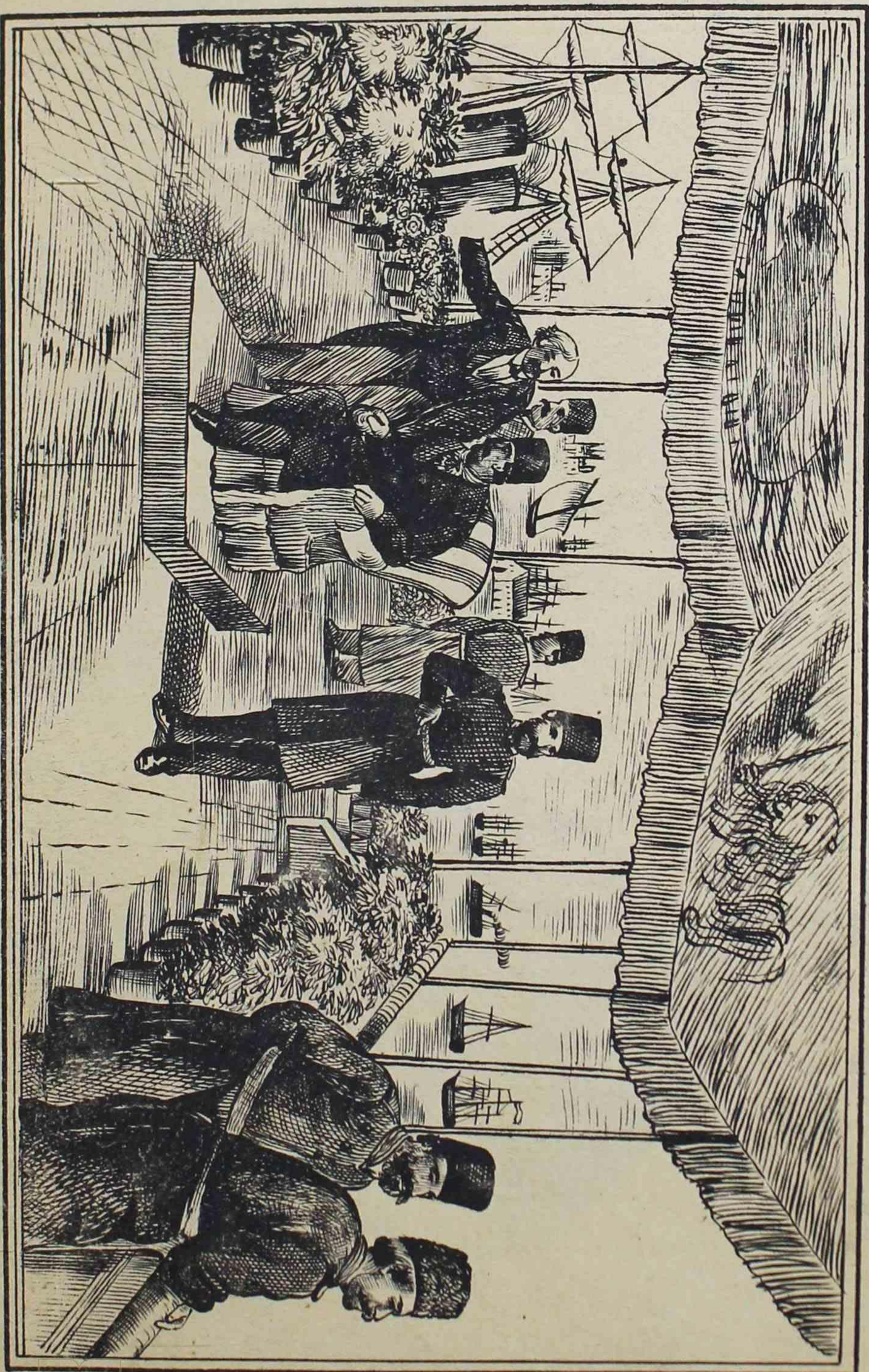


Handwritten text in a vertical column on the left side of the page, likely a title or description in Persian script.



آدم شاه در بیرون پاشا کوی و کوی بیاضی که در آنجا جرات صاحب شود

THE SHAH ON THE MESSY. AT LIVERPOOL.



خزانه سیره در آنجا دیده شد که کمتر جانی بود و حوضی در وسط بود و کوچک مدور زن تخت نشسته از مرمر روی
 فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر کلهها و آنجا پیچیده بود و مخصوص عطر مکیونع زنبوق
 بزرگ و ابلق کتشم را پونی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم جلو خان
 عمارت که باغ بزرگ است اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختها شبیه بنارنج که توی جللیک کاشته در باغها کاشته
 و سرش را کرده بودند باغهای بسیار وسیع تشنگ پر کل با انواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل محل قرارگاه
 زیاد و حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کوچ و معوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه
 با جنگل و گل کاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند و در این دریاچه تپه است همه جنگل سبز و خرم و اطراف این
 باغ و باغها همه خیار باغهای سر پوشیده از درخت و گل و تاک که درختهای مورانا این ساخته اند از طرف بختها
 و خیار باغها کرمانهای دوک است که بسیار تمیز و انواع کلهها و برکهای رنگارنگ یکنی دنیا و غیره دارد و میوه
 بازن که چیزها گول خوبی است مثل کدوی کوچک تازه درازا ماد رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد نمره خربزه
 سید بد زم است همین طور با انکشت میتوان خورد و قدری ثقیل است بزبان فارسی یا هندی منور میگویند
 و در بلوچستان متصرفی ایران و کرمان بسیار هست شلیل و انکو و خید سیاه انجیر آلو جیالک خیار و سیره
 دارد و جمیع این میوه ها از نارس و نمرس و رسیده به مراتب در کرمانه یافت میشود و با اسباب و چچی که تعبیه کرده
 اند باغبان می چکاند پنجه باز و سقفهای شیشه بلند شده و باز بسته میشود و خلاصه آدمیم با طاق عمارت اطافهای
 عالی پر اسباب با روح و پردای اشکال خوب دارد و قونول جزال انگلیس که در مصر بود تازه اینجا آمده است
 اردشتری استانتن که از نجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطح سویی دارد و او هم بود شخص انگلیسی
 که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست چینیها اسیر شده بود و اسمش کف ریش بلند بزرگی دارد و آنجا بود از
 احوالات اسیری او پرسیدیم میگفت چینیها در اسیری ما را بسیار ذلت کردند بعضی از نجابی انگلیس آنجا بودند
 که سالها از رفقا و مصاحبهای دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک
 مرکی دو ستا فرت اسم برادر بزرگ دوک لروالبرکا و برادر کوچک لروالبرکا و در بلند خلاصه شب غذای خوبی خورد
 شد چیرا خان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جایی برای کلوله بازی ساخته اند در وسط تخته و از سیت
 میاننش خالی دو مرتبه کلوله بازی کردند و کوچک زیادی توی آنجا کاشته اند طرفین این خط در زمین تخته
 مفروش است بطوریکه بازی در طرف آن بخرسیت کلوله را باید بقوت انداخت که بروی نشانهائی
 که در تپه رسیده اند بخور و میزند و هر کدام بخورد و آن بخرامی افتد اشخاص بازی کن دو
 قسمت میشوند قسمی این طرف خط و قسمی آن طرف بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کلوله را بتوی خط



انداخته خودش می آید نزد یک اشخاص بازی کن و نشاء مخانی هم که خورده و افتاده است و دوباره بلند
میکنند رفتیم آنجا در این بین دوک و سایرین آمدند بدو که گفتیم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسیها
لخت شده کلاه از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تاشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحرا
تیر نقشکی از دست او مرده شده و میانش خورده بود و میلنیکید ستمش را بیت بود

روز جمعه غره جادوی الاولی

نهار را منزل خوزه سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شمع منجیتر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیش خدمت
و غنیره و منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود و از شمعها و جابای آبا و گشته
اول بخار خانه کرد و رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه
میرفت بسیار خیره خشک تازه بود و اما نو و پیاده شده به تاشای کارخانه رفتیم و در آنجا اسباب چرخ و الا
کو که موتو و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کردیم که سرخ بود و از غنیمت و غنیر
منگنه برده نرم و تخته میکردند که بایه تعجب بود و همچنین آهنهای که برای منجیتر ساختن دراز و باریک میکردند
مثل مد سخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آهن و منگنههای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی
داشتند مثل و قوچ که با هم کله نهند آهنها را وسط آنها میکند آتشند و آنها میگویند خلاصه بعد از تماشا بیرون
آمده بخارخانههای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده منجیتر
رفتیم و ساعت و نیم از قصر تن تمام تا منجیتر راه است رسیدیم بخار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیور پول بود
شمع منجیتر بواسطه کارخانهجات زیاد و دود و یورش مثل زغال سیاه است حتی رنگت دره و لباس و همه هم
سیاه است و جمیع خانهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت آنکه تارخت سفید یا رنگت دیگر پوشیده
اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجای شمع و حکام اطراف در کار حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم
تا بدار الحکومه رسیدیم تا لار بزرگی بود و در روی پله سندی گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد و منضم جواب سلی
و اوم و از اظهار دوستی با دولت انگلیس خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود و نجاک انگلستان از دولت
و ملت کمال احترام شده است لارینسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد و همه خندیدند و بعد رفتیم با طاق
و دیگر که بخار چیده بودند قدری خور و بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشا در خانه پنبه رسی کوچکی بسیار
طولانی ملی شد طرفین راه بطوری از و جام بود و بهرام میکشیدند که گوشهها را در شکست و در شود بسیار اطماریل
بلافاصله ما میگردیدیم بخارخانه پنج مرتبه داشت و در هر مرتبه کار میکرده و اغلب آنها مشغول کار بودند
ریمان و غیره و در سبک میگردید و مرتبه پایش پارچه پنبه میافشیدند که این پارچه را در سبک میگردید و تشریف

رفتن پادشاه در نجش در کاخانه که پادشاه میافند



رفتار پادشاه و شش مجسمه در کارخانه که پادشاه را از چرخ میگذرانند و صاف میکنند





رفتن پادشاه در شهر بخیر و در کارخانه که تعریف شاه را در روی پارچه بسته و به پادشاه نمودند که تماشا کنند





درخت نشانیدن پادشاه بدست خود و ملک لندن





رزد و تمام دنیا محل میکنند کارخانه پاپین بسیار تماشا داشت بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدریک
 دستگاه باغذکی داشت و سه دستگاه چهارصد نفر زن کار میکردند همه را کشتیم یکبار کارخانه از صد
 افتاد و دخترها و زنهای مرد و آواز خوبی خواندند بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده
 رفتم براه آهنگ سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای قصر ترناتم یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک
 و غیره همه بودند و رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستیم خود دوک رحمت
 کشیده پاد و میزد و رفتم در جرایک شستم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند
 پس دوک از همه بهتر بازی میکرد

روز شنبه دویم

باید برویم در لندن و عصر را در شرکت برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان و لیعهد انگلیس شستم صبح
 سوار کالسکه شد و بادوک و دایع کرده را ندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد
 و سوراخش خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دور و دور و تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع
 در همه زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از دورها همه سنگ بود و دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته
 معلوم میشود که بچه رحمت و چه قدر محاراج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
 جمیعت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک و دو نشتر
 است که از متمولین انگلیس و بادوک و سوترا نغوش است و او امانت بولیهده انگلیس داده است
 که سیلاق او باشد جمیعت زیاد از حدی در کوچهها و خیابانها بود و در صدر عظم و لر و مورلی با بادوک کالسکه
 بودند بقدریک ساعت را بد بود کالسکه زیادی خسته که حامل موعودین بود و چیزیک میرفت داخل خیابان
 باغ شده را ندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاخهها و کان و غیره بودند چند چادر
 توی چمن و باغ زده بودند عمارت محقری داشت دقتیم بجا و رولیهده روس انگلیس زنهایشان با
 خانهای زیاد و سفرای خارجه و وزرای انگلیس و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتم پیش
 ایشان در چادری نشسته صحبت کردیم بعد من باولیهده انگلیس رفتم بگردش باغ کلکاری خوبی بود
 که مخانه هم داشت همه مرد و زنهای میکشند و در بزرگ خوراک زیاد و چیده بودند مردم سر پایاده
 هر کسی چیزی میخورد بعد در باغی درخت کاجی با بلی حاضر کردند که من سیاه و کار خودم بکارم کاشتم این عمل در
 فرنگستان کی نوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بجا پادشاه رفته و دایع کرده ایشان رفتند
 به ویند زور و ما هم قدری معطل شد و بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتم بمنزل شب را فراغت بود و خوابیدیم



برادرزاده‌های و بعدد و س و انگلیس که پسر پادشاه و انمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانی است بن
چهارده سال در بحر به منصب وارد شد و والد میر با او هم تعارف کردیم بدین خواهرهایش آمده و در روز دیگر

روز یکشنبه سوم

امروز هوا بر شدید و مه است و باران شدیدی هم می آید بعد از نهار با معتمد المملکت و مرلی بکالکته
قدری در مایت پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم شدت می آمد باز مرد
وزن خیلی دیده میشد بعد از آنکه به خیریک که دیروز رفتیم از خیریک که نشسته بر راه ریشمون افتاده از پهلوی
باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ بسیار بزرگ است اما میانش رفتیم برج بار یک پلندی
تبرکب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه وارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون
در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحدگیست و حقیقت یکی از محلات شهر لندن است خیا باها و چشم
انداز بسیار خوبی با طراف دارد و خصوصاً بروخانه تمیز از نوع شکارهای ویندزور هم از چمنهای اینجا بسیار بود
چون باران می آمد شد گردش کنیم گفتند خانه لروروسل که از وزرای قدیم معروف انگلیس است با اینجا نزدیک
میل کردیم بدینش بروم رفتیم پیاده شده داخل شدیم خود بازوجه اش استقبال کردند و پیرست قریب شتا و سال
دار و قدش کوتاه است با وجود پیری بازهوش و عقل خوبی دارد از فرقه و یک است لازم شد تفصیل و یک نوشته شود
کل وزرای دولت انگلیس و فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از نو یک هستند که رئیس آنها لروروسل
صدر اعظم حانیه دارد و کرانویل وزیر دولتی و سایر وزراء هستند فرقه دیگر که بر ضد خیالات این دسته هستند
توری میگویند که رئیس آنها ویرالی و لروربی و غیره است هر وقت فرقه اولی غل شوند کل وزرا و غیره باید تقصیر
کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستم و ویست سفیر استر با و سایر مردمان یونیک اینجا بودند بعد
چند دقیقه سوار شده رفتیم بهمانخانه ریشمون که بسیار محالخانه خوبی است چند سال قبل آتش گرفت بود تازه
ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی بود اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متشسل می بارید قدری آنجا نشسته

چای و میوه خوردیم رفتیم منزل

روز دوشنبه چهارم

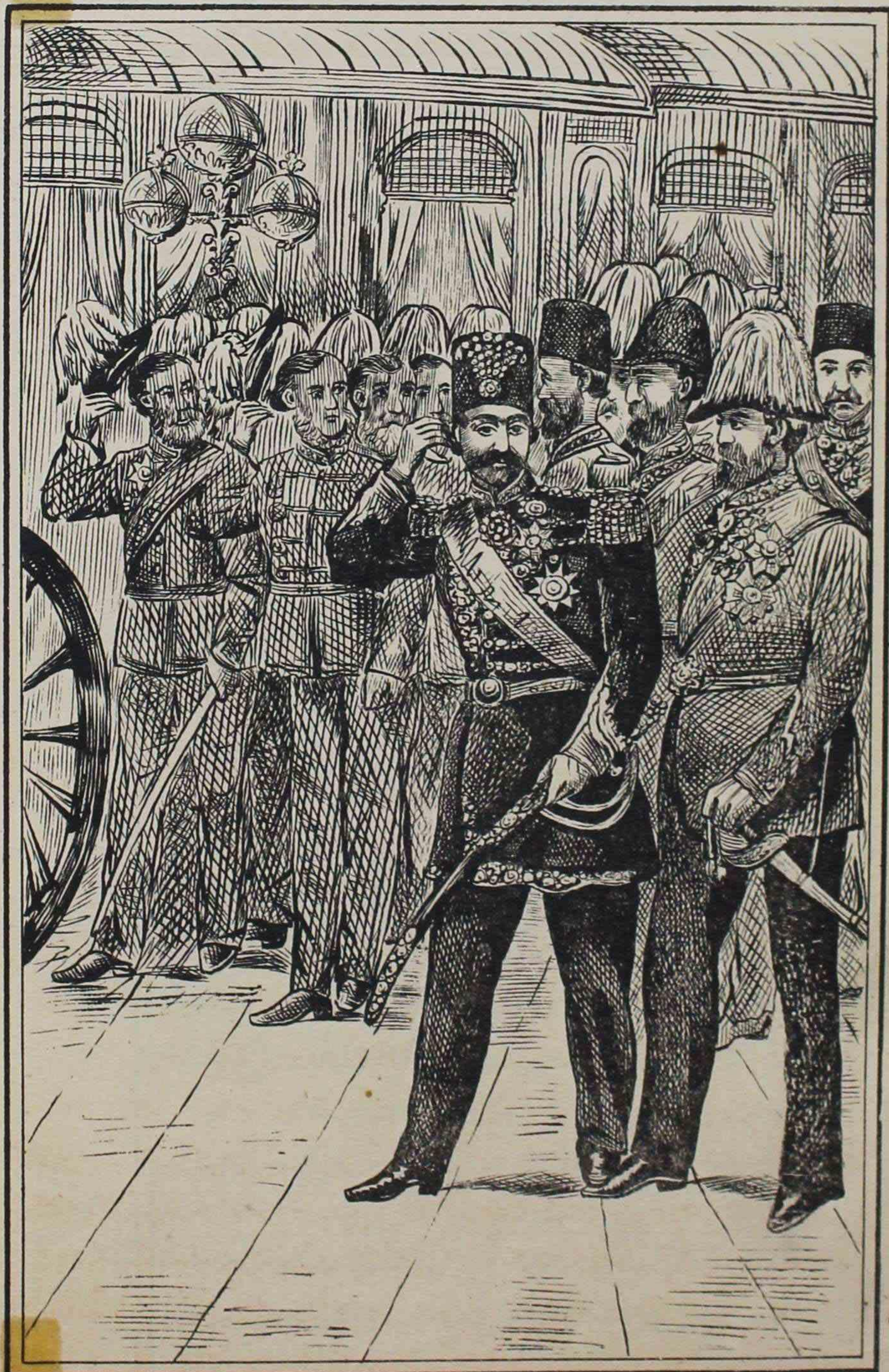
صبح برخاستیم امروز بعد از نهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنکاله و پیشش هم بودند لروروسل هم
که دیروز خانه اش رفتیم آمده بود سیمور که در عهد نیکلا امپراتور سابق روس و قبل از آنکه جنک سوئیا پول قطع
مراوده با دولت روس کند وزیر مختار بطر بودیده شد و همچنین لروربی و لرورما نیز بری که هر یک سبک
وزیر امور خارجه بوده اند از محارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی کتار همد و غیره آمدند نیز

ترکیب و لباس عجیب داشتند و ساسی آرامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از هسل پنجاب هند و غیره
آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ
و سوار خوبی است می گفت چند سال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه فغانی را میپوشد
انگلیسی کرده و بی کلاه آمده بود رنگ و روش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرودا و کلیف معروف بخند را شنیده است
زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بتیر و اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده
و بسیار با ائتدار در اینجا حرکت میکرده است در جنگ هواستپول مدخیالات انگلیسیها و بر ضد روسها بوده است
و از ایام ناپلیون اول که قاروان خان ایچی فرانسه از ایران بیرون دفته و انگلیسیها را خاقان مغفور فتح علی شاه قبول
کرده بود و داخل خدمت بوده است امانه در ایران و بخاطر داشت آن ایام افریق و پنج سال دارد حالاهم
با کمال عقل و دانائی صحبت میکرد و ناخوشی نفرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت با اعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش
و مینه را دارد که دولت انگلیس با موریتهای بزرگ باو بد بعدا هم رفت برخاسته نماز کردم مشب را
باید عمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم اینجا آتش بازی و مهمانی است امروز قبل از دیدن وزرا و غیره تلمبه
چیان انگلیس آمده و باغ جلو عمارت شق کردند و با آنها کشته بخیا ل نیکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است
بجایکی و جلوی تمام از زربان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم و بعضی را بدوش کشیده پائین آورده اند بعضی
و دیگر اطباء گمرشان بسته بر زمین فرود آورده اند برای اتخلاص مردم و اختراع خوبی کرده اند اما تعجب و این است
که از یک طرف این نوع اختراعات و اہتمامات برای اتخلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها
و جبهه خانهها و کارخانههای و لوچی انگلیس و کروپ المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و کلوله و غیره برای
زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخار بامی نماید
و نشانهها میگیرند خلاصه در این بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدند همه بیکر است
که خیلی اوستادی و چابکی میخواهد اما و شکش بزرگی که میانش از ششم و پنجه بود و دست داشتند اگر این و شکش
نبود و بیکر را میکشند بسیار ضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمارت بلور که اول اسپورسین
فرنگستان بجهت نوزده سال قبل در این عمارت واقع شد پس نوزدهم این عمارت برپاست یک ساعت طول کشید تا رسیدیم
در عمارت اما باران شدید می آمد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیاد می از زن و مرد
سر را بهما ایستاده تمنیت میکنند رسیدیم و م عمارت پیاده شدیم صدر عظم و شایزادای ما و سایر نوکران
بودند و م عمارت چاوری زده پرس الفرو و شایزاده خانها و نجبا اینجا منتظر میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند
چند دقیقه اینجا مکث شد تا ولیم و انگلیس و ولیم دروس و زرخای ایشان و غیره رسیدند و دست رن ولیم و انگلیس را



گرفته و داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه سندی گذاشته بزخمای خوشگل بازیست و مرد و
 براتب نشسته و کوچی برای رفتن ما داده بودند که باید از میان آنها بگذریم عمارت آنرا همین بود و بطوری مرتفع و
 وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه هفتمین بوسط عمارت که کسب بزرگ مرتفعی دارد و وسط
 کسب بعضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت طرف دست
 چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت سندی زیادی گذاشته بودند من و ولیعهد ما و فرزندان
 و شاهزاده خانها و شاهزادها همه نجیب نشستیم و دوک و کامبریدج بنو گفتند ناخوشی نقرس گرفته است و برو
 ما آرک بزرگی بود مثل آرک البرت مال موزیکان چی زیاد با خوانند بودند میزدند میخواندند و انقدر جمعیت در آنجا
 از بالا و پایین و جوانب و اطراف روی سدهایا نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد و در بین و حوشی
 آوردند تماشا کردیم از پشت شیشههای پشت سرما فوارههای آب بسیار خوب میجست زوجه دوک و سوترلند با دخترش
 عقب سرمانشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی شیمناستیک کردند بسیار کارهای
 عجیب از جست و خیز و حلق شدن روی طناب و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلها می پهلوانی ایرا را
 آورده میل بازی کردند بعد دسته از انالی مملکت تراپون آمدند از طفل کوچک الی مرد وزن بزرگ بلباسهای یونی
 کاره و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخواهید ندیک صندوق بزرگ
 چوبی را مثل یک پرگاه هر طور میخواهند میچرخانند و بهوامی انداختند باز بروی پامی افتاد شخصی همیشه بسته
 میخواهید نزد بان بسیار بلند می راروی پامی خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت روی نزد بان بازی
 و روی آورد و کلوههای عجیب بهوامی انداخت جعبه سوراخ واری هم در دست داشت که کلوهها هر دفعه توی
 سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش میچرخانند بطوری که نمیتوان نوشت طناب
 قلو بند می از سقف کسب که تا زمین چهل ذرع میشد آویختند و سه نفر انگلیسی که کارشان بند بازیست میل
 خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجای یکی تانزو یک کسب رفته بعد انجا بیست پالیتا و کوچ میشدند
 یکی از آنها از بالا سر ازیر با کله پایش آمد خیلی عجب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته بتونی زیر کف بسته
 شخص انگلیسی بند بازی کرد که الی امروز نموده و نه شنیده بودیم همین قدر بنویسم که بند بازی نبود و سحر
 میکرد و پرواز نموده و ذرع بیشتر از این بند به بند و بیکر که در هوا معلق بود و حیث در آنجا از بالای بند
 خودش را پرت کرده توی نونفت و بازی تمام شد مجلس به هم خورد و رفتیم بالای عمارت شام آورد سر میزهای
 بنه عیان و اشرف بودند خور ویم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارههای
 متعدد که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فواره برج بلند است که دم در عمارت بلور

آمدن پادشاه در استیشن چارنیکه کراس



بانک از قبوض واسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک سباب و آلات خوب و کا
 خاخیهای بخار و از مذبحه دیده شد بعد اسم خود را زاده کتاب نهائیت کرده از آنجا یابین آمده رفتم زیر زمین شمش طلا
 و نقره زیاد دیده شد که هر شمش و هر سار تومان ایران بود و بعد سه چهار کرد و پول و آنجا موجود بود و خلاصه برشته
 رفتم منزل سه خیر بسیار عجیب و در آنجا دیده شد اولاد و پسریشی که کاغذ بانک را چاپ میکردند قطب نما که هر یک
 مثل ساعت عقربهها داشت نصب کرده بودند که هر عدد و یک چاپ میشد قطب نما از گردش عقربه حساب نگاه
 میداشت یک حرکت که جایشین میدادند یک کاغذ را چاپ و می آمد و عقربه از خطی بخطی میرفت و این برای آنست
 که از عدد و کاغذهای بانک کسی نتواند وزنی کند ثانیاً اسبابی بود و بجهت میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول
 زیاد و از طلا از جانی مثل نودان باین سیرخت و طرفین آن جعبه مانند جانی بود که هر پولی که وزن سبک بود بواسطه
 اسباب سبک جعبه می افتاد و پولی که سنگین تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی میکرد و از
 جهت بار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتم خانه
 کلا و ستون صدر عظم زن مسنی داشت هر دو استقبال کردند و دست بزرگه اش داده از پله بالا رفتم اطاقهای خوب داشت
 یک حوض بسیار کوچکی در بالا خانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت به پارلمنت و شهر ایلمچی
 کبیر منسه و عثمانی و المان و از احاطم انگلیس کرانویل وزیر امور خارجه و زوجه و دوک سوترلاند و غیره بودند قدری
 نشستم بعد رفتم به پارلمنت از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانها و والاها شخص عاجز است میگویند
 مبلغ گرامی بمورایا هم خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است اما ده سال
 قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند لارم مجلس لورد ها که مرد پیری بود اسمش کلیفور و جلومافا اطاق باطاق
 گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و عیب داشت واقعا پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته ولایت است
 از تالار بزرگی که نشستم که تالار و اترومی نامند و پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند و جنبین تالار نصب است
 یکی جنک معروف ترافالکار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد و یک پرده ملاقات و سنگتون با مثل بلور
 سوار سپاه پروس که شرکت جنک و اترو بود و بعد از شکست ناپلیون و صحاری و اترو و روسی اسب بهدیکر دست
 داده تمنیت میکنند خلاصه رفتم باطاق لرد ها همه بودند عدد لرد های این مجلس از صد نفر متجاوز است و در
 نشسته برخواستیم از اطاقها و والاها گذشته و اجل تالار و کلامی ملت شدیم عدد پنجاه سصد و پنجاه نفر میشد و لرد
 کلا و ستون و سیرانیلی و سایر وزاری و یک و توری بودند یک طرف و یک طرف دیگر توری ما و بالا
 که راه باریکی بود مشرف به مجلس روسی سندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف اراشد رئیس مجلس حکم
 بطرف اغلب کرد که مازوریته میگویند و طرف مسل را میفهمیدند کل و کلا رفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس



VICTOIRE





رفتن پادشاه از استیضای چارنیکه کراس کینیک هام پاس





خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکجا بودند که حال وزارت دارند بعد از آن و کلا و سوار
صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد بر خاسته رفتیم بکلیسای وسط منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار
کلیسای عالی خوش طراح خوبیت بنایش قدیم و بجهت از سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد و ما نری بهنستم
پادشاه انگلیس عجبی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری
بسیار در سقف و دیوارها شده مقبره خود و ما نری هم در آنجا است در وسط معبر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان و بکر
و سرداران معروف و شعراء هم در این کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پایی انگلیس ارتفاع
دو بیت و بیت و پنج پا اسم سلاطین و بکر که آنجا مدفون هستند ادوار لوکون فنور ما نری سیم ما نری
پنجم ما نری هفتم الیزابت ستوار تمام خانوادۀ سلاطین ستوار و خانوادۀ ما نوور

از فوراً بیت فکس روبرو تپیل لورد پالمرستون از سرداران او ترام لورد و کلید تخت بسیار
گفته آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام
هم در این تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن می خوابیده است از مصر بفرنگستان
آفتاده یعنی دست بدست گشته سلاطین انگلیس سیده است خلاصه بر گشته رفتیم منزل و عمارت پارلمنت
کتابخانه بسیار معتبر است که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنجا نوشته شده است
بالسخنهای دیگر

روز چهارشنبه ششم

باید بویند زور بجهت و دایع با پادشاه برویم بخار را منزل خوردیم و لیچمدروس آمد با ایشان صحبت شد چون
ما میرویم و خود ایشان هم فرو میخواستند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری
بجهت خود و داده حال تمام شده میخواهند باب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه ویند زور شدیم همه شان را
و صدر اعظم و غیره در رکاب بودند رسیدیم به ویند زور پادشاه تا دم بلیه استقبال کردند دست هم را
گرفته رفتیم بالا مارا بروند و جمیع اطاقهای عمارت گردانند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب
بطرف شهر لندن و صحرا دارد و باغ گلکاری خوبی در پایی عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی
کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور نقاشی هند بسیار خوب
کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود و همه سلاحهای قدیم که از هندوستان و غیره بدست آورده آنجا پشت پیشنها
چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا از جمله تخت سلطنتی و زین اسب وضع قیو صاحب هندی بود که جواهر زیاده داشت



و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپا و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقت زیاد بود و کلدان بسیار بزرگی
از سنک تخت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود و کلود تفنگی که در جنگ ترافالگار و دنگسون کشته
بود از بدن او در آورده و در قوطی نگاه داشته اند و کل همان کشتی که نمون در آن بوده که کلود اوپ سورخس کرده است
با چند عدد از کلودهای آن توپها در اطاق بود و درش محجری بود بعضی کلودهای توپهای روس هم که در جنگ
سباستوپل گرفته اند با دو قبضه تفنگ و یکی سربازی از سالدات روسیه برای نمونه اینجا گذاشته بودند محبمه
نصف تنه نمون را هم از سنک تراشیده روی نصفه و کل کشتی کلود خورده نصب کرده بودند و توپ هم
که رنج سنک بهدیه فرستاده اینجا بود و در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس مکفته کشیده بودند خیلی کشته بعد رفتیم در اطاقی سر نیز نشستم من بودم و پادشاه و دختر کوچک
ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تادم کار با استقبال آمده بود باز لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبی است
بعد از آنکه قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه تادم اطاقی که برای من معین کرده بودند آمد و رفتند من عکس خود
با پادشاه و کار و آدم ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال محرابانی و دوستی را
پادشاه از اول ورود بنجاک انگلیس الی امروز نسبت با جعل آورده اند بعد آمدیم پاتین دست پادشاه را گرفته
رفتیم تادم کالسکه و دایع کرده توی کالسکه نشستم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی کالسکه
عکس ما را بنیدازد عکاس چند شیشه پرنس بنا و دختر پادشاه و وجه پرنس کریستیان که از شاهزادگان هین
المان است که دولت پروس حالا و لا یشتر متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد
که یکوقت بلکه صاحب شود خلاصه وار و خانه شاهزاده شده قدری نشستم خانه و باغچه کلکاری خوبی داشت
بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره و دوشین گشت
ماور پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم بمقبره بسیار عالی و باروح است از سنگهای رنگین
ساخته اند صندوق مقبره از سنک است مجتمه خود البرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق
ساخته اند دسته کلی که در دست داشتیم بالای قبر گذاشتم بسیار افشوده و محموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه
شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود اینجا که مخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جا
کاوه و گرفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده دخت سرو کوهی بیاد کار گذاشتم سوار شده رفتیم
سراوه آهن با شاهزاده لیوپولد و دایع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستم بعد سوار شده
بتماشاخانه دم تو سه رفتیم دم تو سه زنی بوده و حال بیت سال است مرده است پسر و نیره دار و جانی
ساخته است که مجتمه سلاطین و مردمان معروف و شعری بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته و رخت همان شخص

آمدن پادشاه و در عمارتی که تصاویر از موم ساخته اند و دیدن ناپلیون را





و همان عهد را بعینه چه مروچه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشتر و غیره با و محیا پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته قرار داده اند بطوری که امکان ندارد شخص بتواند تشخیص دهد که این آدم است یا سوم خلاصه سپردم توست ناخوش بود و نوه اش معرفی میکرد و صورت ناپلیون سیم را با همان لباس توی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی زندهای جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه زحفا برخاسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال او پشاه حالیه انگلیس و اولادشان و وزیران همه بود و همچنین شکل لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش اثر فی خلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بد نفس را که در شیطنت و شقاوت از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و فرنی ایتالیایی نیک داری که او را بان آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد میگفتند با این چه دار قریب بیت هزار نفر را کشته اند علاوه بر پنج از یاد کارهای قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب بابا ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکهائی که در جنگ و اطرو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده و دیده شد نقشه که ناپلیون خودش طرح جنگ کشیده بود و مچگی کالسکه چي روز و اطرو لو شتل و بعضی رخت ناپلیون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی سبابها بود بعد آیدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری کشته بعضی بلور آلات و غیره خریدیم از آنجا بمنزل برگشته خوابیدیم

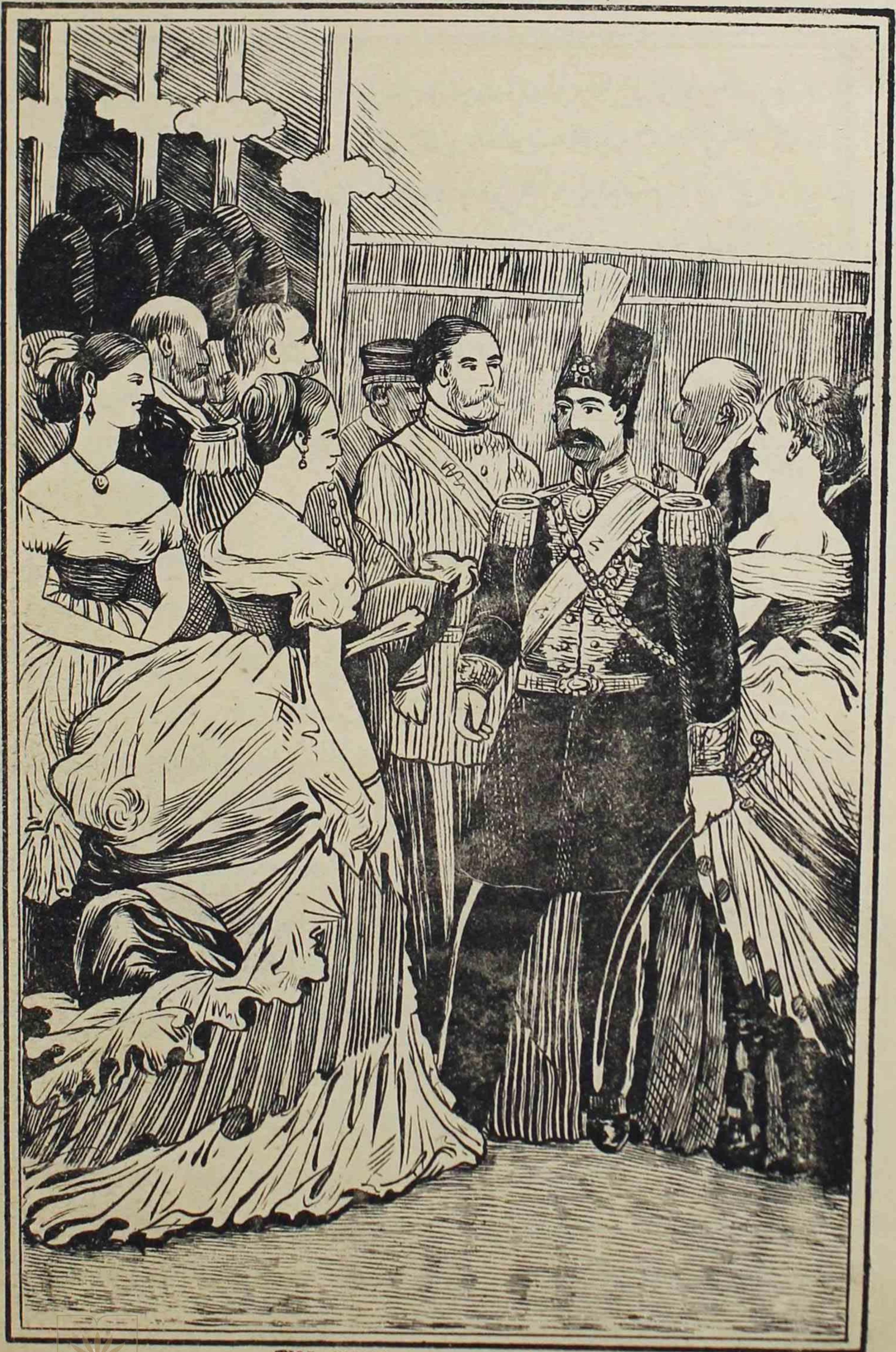
روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را بمنزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم به کار و مکتور یا سوار کالسکه بخار شده را ندیم راه آهن مشرف به مام خانها بودند یک خانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میکشد بیت و قیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلها بالا رفتیم زن و مرد زیادی از حد بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشنده کان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود و تفصیل این عمارت از اینقرار است بیت سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در هایت مارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است همان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون و ایی قرار داده و همانها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارها و حوضها با غنای عجیب و هر جور چیز که آدم را مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای



لندن است همه روز بر سیل استمرار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر زانیک که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره های سیاه که در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحظاتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنگ قهوه بنیجه بودند لفظهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افروغ را با یک ببر بند و گاو که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر پاهای افتاده بود هر سه این حیوانات که اصل بدن همان جانور ها بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد و چنانی که جسم زنده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده و خون میریزد و آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود و بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر الحمر که اعانتی کام تلطخ و نشان و راندلس و تولد در اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است کج بری و کاشی کاری خوب کرده اند این عمارت چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و باره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است کج بری و غیره میگرداند اما کج بری اینجا مثل ایران نیست و ایران همه کج بریها بر حمت تمام با درست میشود اینجا قالیها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد و بهر نقشی که میخواهند همان قالب را بر روی تخت کج گذارده فوراً منقش میشود و فوراً هم خشک میشود آنوقت آجر دیوار ها کار میکنند و نه حوض و فواره خوب بوضع اعاب داشت بعد از آنجا رفتم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین و الان طولانی مسقفی بود و هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بکج بری در آنجا بود مثل برلین اما در برلین نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از آنجا بود و بعد آمدیم بالا از میان مردم گذشته از پلهائی که شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره را تماشا کرده بعد بلند رفتیم از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برد و خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد و عجمه احتساب زیاد می بود تا رسیدیم باغ باغ دو بالون بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل شمع چیزی میکشند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است و زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سته نفر بود بالون اول که هوارفت اسمیت نام با یک نفر و یک لاونو نام و بالون نشسته هوارفتند و بالون از چشم کشد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پس اسمیت که جوانی بود و می گفت تا بحال صد و هفتاد و مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت به هوا فروا که خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن دو دومی در یک

رفتن پادشاه و در عمارتی که سازمینوازند بجهه تماشا



THE SHAH AT THE ROYAL ITALIAN OPERA.



فرنگی فرو داده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بودیم حوضها را تماشا کردیم و مراجعت کالسه حاضر کرده بودند کالسه کشیتم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسر ما همه جا با کالسه همراهی کرده هیچ عجب نمیدانند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پایین سوار کالسه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده البرت مال رفتیم کارخانه انجا کار منسکرو بعد رفتیم بتالارهایی که اقسام چوپما و انواع غلیاها و ظروف آبجوری هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را انجا ما چیده اند تماشا کرده از انجا رفتیم بالا بتاشای پرومائی صورتی که مردم و رسم مایه که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا انجا آورده می اویند همه را تماشا کردیم اما اغلی از پرومائی بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمیفروختند بقدر ده پانزده پرومائی خوب فتنه کردیم اسمیت صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد رسیدم قشیش چند است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فریه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است گفت قیمت خرزنده منتهای لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون خرچی ندارد و گاه منیخورد گفتیم اگر خرچ ندارد و بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت مال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد

روز جمعه هشتم

امروز بعد از بخار و دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم مریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دوسه سال است تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهت مصارف مریضخانه میدهند که دو و غذای همه مریضی مفت است بنای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد یا نصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در انجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ الصحة لندن که همش سیمین است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن انجا بودند اطفال کوچک هر یک تحت خواب و رخت خواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای تشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم با طاقهای دیگر که مردان بودند با وجود ناخوشی هوای



بلندی کشیدند و در مراتب زیر اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بر تبه بالا میکشند بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفیقیم خانه لرد و ارباب و وزیریند خانه اش و در بود از نایت پرک و غیره گذاشته رسیدیم زوجه وزیریند که خواهر سوتر لاندوزن مسنه است با دختر پادشاه که زن سپروزیریند است جلو آمدند دوست داده قدری در باغ گردش کرده رفیقیم با طاق سینه نشسته قدری میوه خوردیم و دوک سوتر لاند هم بود بعد رفیقیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری فی و سرناز و شخص دیگر بالباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخت مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص و در شمشیرها کرد شخص معروفی که اسمش ویشتن است اختراع تلکرافتی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطه این تلکرافت مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بحال آسانی خوانده میشود و توی باغ گذاشته بودند رفیقیم تماشا کردیم بعد بر کشیم در نایت پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیا و کار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگست و حجاریهای بسیار خوب دار و که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده اند بمناسبت اینکه خود البرت از اهل علم و صنعت بود است اما از دو حام مانع از تماشا بود و بر کشیم کالسکه نشسته رفیقیم منزل شب را بتماشاخانه در روز لام رفیقیم صحبت زیاد دی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد و دست داده رفیقیم بالا و در حجره نزدیک سن نشستم بر نش فرود هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و رقصیدند رقصهای خوش شکل لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نلسن نام از اهل سو و ولیعهد آورش بالا قدری صحبت کرد بسیار حرف و زر نکست است همه ساله بتماشاخانههای پطروینکی دنیا و غیره رفته مدخل زیاد میکنند حالا بشخص فرانسوی کوسونام شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم با ولیای دولت انگلیس ولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا آنجا سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان و یکربان عمارت زرفته اند حالا کویا ماوردوک و کامبریدج آنجا می نشینند آمدیم منزل صنیع الدوله ویروز برای تعیین منازل و غیره بیارین رفته است خلاصه اگر احوالات شهر لندن با کلیه انگلیس را میخواستم کما هو حقه بنویسم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسم و مدت توقف بیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش ازین نمیشد نوشت انصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم و خوب است از آبادی و متول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

مهمانی کردن پادشاه را شاهزاده دلیتر و حرم او در عمارت چیس ویک





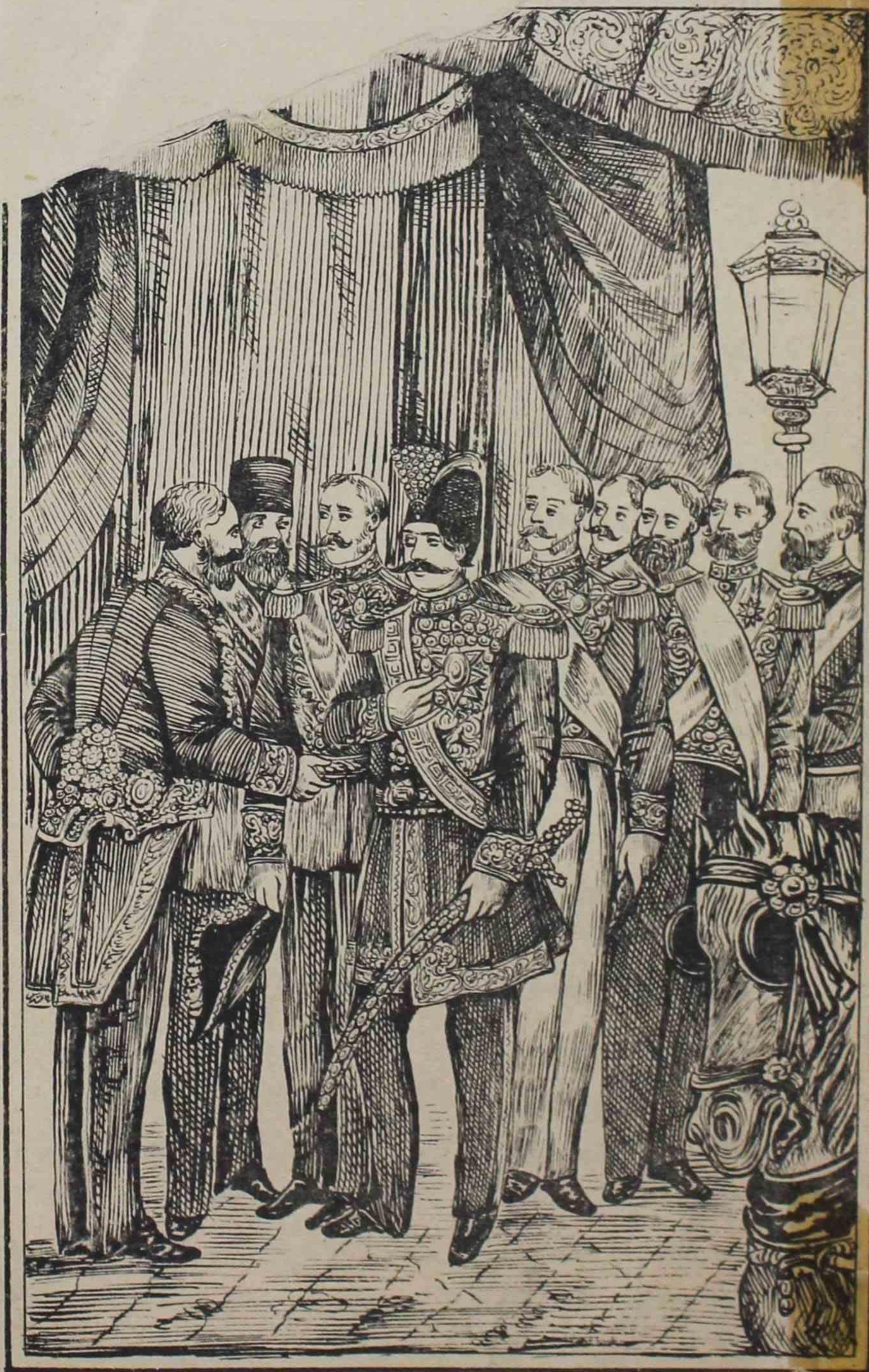
روز شنبه نهم

امروز باید برویم به بندر شر بورن فرانس صبح زود از خواب برخاستم و رین میجده روز توقف لندن
 همه روزه ابر بود و خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس اردو کرانویل وزیر خارجه اردو سرنی
 پرسن الفرود پرسن ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای کار جمعیت زیادی با کمال تاسف
 حاضر بودند معلوم بود که مالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و متاسف بودند رسیدیم بکار و یکتوریا
 ولیعهد و واع کرده رفتند امپرسن الفرود و ارتور با صدر اعظم در کالسکه ماندند پس حکیم الممالک در لندن ماند
 که درس بخواند راندیم برای بندر پورسموت سه ساعت کمتر ادا بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم
 در نزدیکی بندر ملحق براه اولی میشو و از آباویجا و شهرهای معتبری که گذشتیم متشام ایسوم و ورکنک هورثام
 اردو ندل شیشتر بود و اردو بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قلچجات و کشتیهات توپ انداختند امیرال
 بزرگ مقیم انجبار و شام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانس شدیم این کشتی اسمس اکل و از نا پلین سوم
 بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده را پس
 گذاشته اند کشتی بسیار خوبی است بخار خور ویم مسیونیکلای مترجم فرانس با میرستن مترجم و مسیونیکلای
 وزیر مختار فران که تازه مامور با قامت در طهران است مسیوبل سارژ و فرسابق فرانس که در طهران بود
 با مسیوبلی کپیتان کشتی و سایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست
 خوب نزدیک از بندر دو و ورا انگلیس است بکانه بندر فرانس که از دریا یک ساعت و نیم راه است اما
 از این راه پورسموت بشر بورن هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگری هم عقب ما بود که سایر
 نوکرهای ما و غیره انجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام می آمدند و داخل
 که شدیم امواج بجزکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه
 رفتن و نشستن نبود همه افتادند منم بسیار بد احوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شر بورن رسیدیم
 تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانس با استقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم
 توپ انداختند ما را بفرانها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب بندر رسیدیم کشتی لشکر اندت
 اسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانس از این قرار بکشتی آمدند ویس امیرال پنوا حاکم بحری شر بورن
 ویس امیرال رنیو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولن سردار قشون فرانس و شر بورن مسیو و تسیه حاکم
 کل ایالت مانس مسیو لارناک حاکم شهر شر بورن و سایر صاحب منصبان و اجد و نهایی بری و بحری بحضور
 آمده رفتند و کشتیهای جنگی آتشازی و چراغانی کردند



روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده رانیم برای ساحل بسیار هوا
سرو بود رسیدیم با سگله پله بسیار خوب و طاق نصرت خیلی قشنگ ممتاز از کل بوته و دستهای گل و چمن صیقل
و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سر نیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم
بالا جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند
حاکم مانش همه را معرفی نمود منقسم احوال پرسیدیم میکردیم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری
ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جسته و لاغر اندام هستند مثل امانی روس و المان و انگلیس نیستند شباهتشان
با امانی مشرق زمین بیشتر است قلعه شربورخ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت
خشکی هم قلعه و چند عریض دارد که همیشه پر آب است گرفتن این شهر غلبه بسیار مشکل است شهرش
چندان بزرگ نیست متجا و زارسی و بهفت هزار نفر جمعیت دارد و بندرگاه خوبی است ابتدای این قلعه
از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکند خلاصه کالسکها
براه افتاد و امروز از مملکت نورماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع
و درخت و گل و گیاه زیاد دارد کاههای خوب مادیان کوه سفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتفع زیادی که دارند
بوته و درخت کز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب کلهها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدیم مثل درخت
بید و تبریزی و کز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است و تپه زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای تخت نورماندی است نیم ساعت اینجا ماندیم
بخار خورده شد شهر بسیار خوبی است بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر یک فرسنگ
میشد قلب آدم و در وقت عبور خیلی خفه میشد و از شربورخ تا پاریس باره آهن شش ساعت راه و نوذ فرسنگ
مسافت است یک ساعت بغروب مانده بجای پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج شهر واقع است
گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدو شهر میگرد و رفته بجای
رسیدیم موسوم به پاسی که همه رجال و اعیان حالیه و دولت فرانسه و سایر مردم تاشاچی در آنجا حاضر
بودند صنایع الدوله و مرشال ماکما هون که رئیس دولت است بادوک و بروکلی که تازه وزیر خارجه شده
و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره و هم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه تعارف
شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مرشال امراء و صاحب
منصبان عسکریه و غیره را معرفی میگرد تا رسیدیم بکالسک ابسی من و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه





در کاسکه نشسته سایر بزرگان هم در کالسکهای دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل
در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام و ژاندارم بالباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلر سیلا تیف که منزل
ما را معین کرده بودند خلاصه عقب هر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از هوا و بود و بود
عبور شد که خارج قلعه است دوباره و حمل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باو نو و لا
کراندارم عبور کرده به اوک و و ترا یومف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته اند
صورت جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن جاری کرده اند بسیار بنای عالیت اما در این جنگ
جستار با پرو سها از کلوله توپ زیاد خرابی در آن بهم رسیده است و میان آن راهم فرش کرده
سندلیها چیده خیلی زینت داده بودند از کاسکه پیاده شده انجا قدری نشستیم حاکم شهر که مروی فریه
و تنومند و اسمش مسیو دوال است با کلا تر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم مامور حنی
آمده نطقی کردند جواب دادیم بعد بر خاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانز الیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است
از همه این خیابانها که عبور شد طرفین و رختهای خوب کاشته اند و خانهای قشنگ باشکوه ساخته رسیدیم به پلاژ و لا
کونکر وکیل بلندی از مصر آورده انجا نصب کرده اند میدان باروجی است و در حوض با فواره داشت ما فواره همیشه منجمد است
که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتی که بجهت ما معین کرده بودند شدیم دم پله
عمارت مسیو بوفه که حالارنیش و ارالتورای ملی است با بعضی و کلا نطقی مبنی بر تنیت و رود ما کردند جوابی
دادیم بعد رفتیم بالا اطلاقا و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که بجهت ما زده بودند تخت خوب
ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز و ختر پادشاه اطریش را عوسی کرده بود و امروز حاکم
غربی از فرانسها دیدم و الا آن حالت غمناکی بعد از جنگ المازا هنوز دارند و عمو ما از کوچک و بزرگ مهموم
و غمناک هستند رختها و خا منما و مردم همه رخت غمناک کم زینت بسیار ساده و کاهی بعضی از مردم
آواز زنده با دمار شال پادشاه ایران میگردند از یکی دیگر هم شنیدیم در گردش شب با آواز بلند مسکنت
سلطنت و قوا و محکم و باقی با دما اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانس میباشد که طلب
سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اول و ناپلیون را میخواهند فرقه اول و لوی فلیپ را فرقه
دو می میخواهند فرقه سوم را میخوانند که از خانوادۀ بوربون و با اول و لوی فلیپ اگر چه یک طایفه هستند اما جدائی
دارند جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ
یعنی جمهوری سرح را طالب هستند که اصل جمهوریت بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قوا و سلطنت
در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند و میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن



بسیار کار مشکل است و عواقب این امور البته بسیار اشکال پیدا خواهد کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده یا پادشاه
مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود و در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دولت است و همه کس باید
از او حساب ببرد اما باین اختلاف را بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده
بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منزل ماست سابقا دارالشوری یعنی مجلس اجتماع
و کلامی ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه و کلا
و اولیای دولت همه بوسیله فتنه شهر پاریس را بآلتمه از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس
فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت چندان
قدرت ممانعت ندارد و عمارت توپلری که بهترین عمارات دنیا بوده است حالا بآلتمه خراب شده است
که کمی بخفا آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده ما خیلی تاسف خوردیم اما بجهت عمارت
لوور که متصل بعمارت توپلری است محفوظ مانده و خراب نشده است هتول دوویل را که از عمارات خوب دنیا
بوده است و عمارت نشان لژیون و نور را بآلتمه آتش زده اند مناره و مناره دوم که ناپلیون اول از مصالح
توپچامی و شمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهای که کرده بود و در آن
بوده کوهنا شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پائین مناره پاریس شهرست
بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا و غالبا آفتاب بسیار شلیه است بهوای ایران شب را سوار کاسه
شده با معتمد الملک و جنرال ارلور و شهر کردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستینول که از کوچهها
معروف است و از میدان و اندوم و عمارت توپلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر
همه کار است بسیار روشن و خوب شهر با صفائی است مردم زیاد و در کاسه نشسته میکشند و در قهوه
خانهها و غیره مشغول عیش بودند و در خانه سن مثل رودخانه تمیز نیست کم عرض و کم آب است کشتی بزرگ
هیچ نمیتواند سیر کند تو می عمارت ما باغ کوچک خوبی است حوضی دارد و با فواره سنگ سماق سه مرتبه
چاپوری هم زده اند از آنجا میروند بعمارت وزارت خارجه که شباهت او کاخ را منزل داده اند عمارت بسیار
عالی خوبی است سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد و فواره کوچکی میجهد
مرتبه فوقانی عمارت حمام خوبی دارد و بسیار پسندیدم آب گرم و سرد هر دو دارد و هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز ووشنبه یازدهم

بعد از نماز سوار کاسه شده متاشای شهر رفتیم از کوچه پارک مولنس که بسیار خوب کوچه است و از باغ
گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترپومف رسیده رفتیم روبه بواو بولون اول رفتیم به ژاردون و کلی تاسیو



پیاده شده داخل مانع شدیم بعضی کله‌ها داشت و جانی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود و از اینجا آمده فیتیم سبک
و خوش و طیور و در طاق‌ها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند قسم
و طوطی‌های نیکی دنیا و افریق و هند و استرالی و یدیه شدیم و غیره هم بود حیوانی است ستمی به کان کور و که در سترالیا پیدا
میشود خیلی شبیه است بموش و و پاخیز عجیبی است تند می‌جود راه نمیتواند برود و دستهایش کوتاه است یا بلند متصل
باید بجد بقدر شغال بزرگ است ما و اش هم در زیر شکم کینه وار و که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کینه گذاشته
می‌جود و میدو و بسیار پرو می‌شود و قرقا و لهامی بسیار عجیب خوش رنگ با انواع اقسام دیده شد و وفیل هم
بود که تحت بر روی آنها گذاشته زخمها و بچها سوار شده راه میرفتند یک در شکر را هم که آدم در آن شبیه
بیک شتر مرغ بزرگی بسته بودند و رکمال سهولت میکشید بقدر یک سب کوچک فوت داشت بعد از کروش
زیاد رفتیم با همیخانه مثل با همیخانه‌های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات و درون
و ولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولت خارجه بوده خودش حاضر نبود و نایبش که اسمش ژرفو
استیلر است حاضر بود و معرفی نباتات و غیره را میکرد و بعد سوار کاسه شده رفتیم بکروش بو و بولون
جزیره میان آب بود و سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات
جنگ تعریف میکرد و کلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بودند نشان میداد اغلب درختها داغ و نشانه
کلوله داشت معلوم شد که در اینجا جنگهای سخت شده است هم با پر و س و هم با کلوله و در آخر جزیره کلاه
فرنگی چوبی کوچکی بود و موسوم به پا و دیون و لمیرا طریس یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار
قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت باین طرف آب نمود و سوار کاسه شده کروش کنان رفتیم
در روز منزل شب را هم رفتیم بکروش بازار سر پوشیده دیده شد مثل والان قدری اسباب خریده آمدیم منزل روز
نامه پادیس را روز بروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای کروش کاههای خوب در شب و روز

مجال روز نامه نوشتن نمیدهد ولی آنچه لازم است نوشته میشود بطور مختصار

سفرای خارجه یک روز بمنجه بحضور آمدند از هر دولتی اینجا ایلمچی کبیر و وزیر مختار و سارژ و فرست حتی از ژاپون
و جمهور جزیره ما ئینی ایلمچیان کبیر شیری نولسن پاپ یعنی فرستاده پاپ لرولین ایلمچی کبیر انگلیس الوزا کا
ایلمچی کبیر اسپانول پرلن ارلوف ایلمچی کبیر روس که چشم حدیش در جنگ کریمیه و محاصره قلعه سلیستری
کلوله خورده معیوب شده است بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است و ستمال سیاهی محکم
بر روی چشم معیوب بسته بود و اپونی ایلمچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلمچی کبیر عثمانی مسیونیکرا و وزیر مختار ایتالیا
مسیو واشبرن وزیر مختار و دولت یونکی دنیا ناو بن سام شیا و وزیر مختار ژاپون پرلن منچیکوف هما مدار



روس و میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک وزیر مختار مقیم پطرهم اینجا دیده شدند سیو پیشون سیو مینیاک سیو
سریش و زرای مختار سابق فرانسه در طهران و موسیو مونی شارژ دوفرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند

همه فریه تر و جوان تر بودند

یکروز بعد از مختار رفتیم بعمارت و باغ و رسایل هوا بسیار گرم بود و رسما رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه
بودند از شانز الیزه و ارک تر یوسف و بواد بولون و رودخانه سن که ششم حاکم و مامورین سن و او از که
رودخانه و ایالتی است حلقه همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم از قضیه سور که معروف است بکارخانه
چینی سازی و ده شادیل و ده وید اوری گذشته داخل و رسایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده
صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتی که منزل سیو بوفه رئیس و کلاسی ملت و از
عمارات لوی چهار و هم است یعنی کل و رسایل از عمارت و باغ او ساخته است پرده و اشکال خوب این
چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگ
است سیو بوفه و م کاس که استقبال کرد و کلامی دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا و اطاق روی سندی نشستم
زن سیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم رفته تانیه راه بعمارتی که مارشال ماکماهیون
منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال و سرواران و دیگر استقبال کردند رفتیم بالا و عمارتی نشستم اینجا
هم عمارت عالی خوب بسیار باز منتهی است جزء عمارت و رسایل است روضه مارشال بحضور آمده بسیار از
نجیبی است مارشال یکت پسر بزرگ که بنظر هفده هجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر
خارج و وک و بروی هم انجا بود بعد رفتیم پایین ما و مارشال بکاس که نشسته رفتیم بیاب و رسایل که
کردیم حوضها و فوارهای آباد دارد که منبش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ بجا است منبها را باز
کرده آب بفوارها انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب
ورختهای جنگلی همه سرهای درختها را به هم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار با صفا جانی است محلی را مثل کوه ساخته
اند آبشار از کوه میریزد و چند مجسمه مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم با پولون که رب
النوع حسن مروانه و روشنی و شعراست آرایش میکند سایرین دور او آئینه و کل اسباب آرایش نگاه داشته
انقدر خوب حجاری شده است که بتصور ورنمی آید خواستم بروم بالا نزد یک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و
جزال ارتون گفتند رفتن با بجا بسیار اشکال دارد و بجهت آنکه راهش همه پر تگاه و سنگ مسربالاست
مگر گنتم میروم و از کاس که پائین آمده رفتیم بالا اگر چه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر ازین راهها را در کاس

کا بهای ایران رفته و دیده بودیم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزد یک مجتهد جلال ارتون آمد
 اما زمین خورده همه رختهايش کلي و شمشيرش کج شد بلکه شکست مرشال هم ادا تا خيلي نبرجست و با ادا و چند
 نفر و کير لکن اين طور امدن مرشال و جنرال فرانسه بايضا منافاتي بارشاد و شجاعت آنها نثار و خلاصه
 اين مجتهدها بسيار خوب بود و قدری چرک شده و تار عنكبوت همه آنها را گرفته بود و آدميم پايين جای ديگر بود
 که مذکور ساخته بودند ميانش حوض و فواره و در تاور و در همه ستون سنگ و دو قطار ما بين ستونها
 حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که از میان آن فواره بلند می شود و قریب هشتاد و نو حوض داشت
 که از میان هر یک فواره میجست اين ستونها و فواره ها وسط زمین و غيره همه از سنگ است و همچنين
 ساير جا های باغ فواره و مجسمه مرمر و غيره بسيار است خيابان زياد و وسیع با صفا تعریف آنها
 کما هو حقّه نوشتن ممکن نیست و مگر اينکه خود شخص همه را به بيند زن و مرد تماشاچی از دو حام غریبی کرده
 فریاد میزد و هورا میکشیدند بر کشته رفیق ما بالای عمارت قدری در اطاقها گردش کردم مارشال کان
 روبرو پالیکا هو که سردار قشون مامور چین بوده است بحضور آمد صحبت شد پالیکا هو حالا بیکار است
 می گفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار و برهم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرگرده قابلی
 است باهوش و رشید و جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعه متز در تحت حکم مارشال بارت
 که در تسلیم شدن قلعه بالماخفا او هم خبر اسرا اسیر شده است و کمال فوس را داشت که چرا در تحت
 حکم بارتن بوده است خلاصه بعد پسرای لوی فلیپ را دیدم در عهدنا پلیون از مملکت فرانسه اخراج
 و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بنجاک فرانسه آمده اند و نفرشانرا که یکی دو کت و دو مال و دیگری پیرس
 ژوان ویل باشد امروز دیدم شاهزاده او مال بسیار آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبی است قدری خوش
 شگین است کونت و پارسی که نوی لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با و میرسد آنجا بنود یعنی رفته بود
 بنجانه که در سیاق حوالی پاریس دارد و با شاهزاده صحبت شد رفتند اینها از جانبالت در وارشوری و کالت و از دجون
 و عهد پدرشان و نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی می پوشند و اعیه سلطنت فرانسه
 دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده از این قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک منور است
 بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوک و مومن بعد از آن دوک و دو مال پائسیه که حالا در اسپانیول است
 ادعای سلطنت اسپانیول را دارد و کونت و پارسی نوّه لوی فلیپ است و پسر دوک و ورله آن که پسر لوی
 فلیپ و ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال
 ما کما هو ن آمدند رفیق با طاقی که تحت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوشنما بجا بود تماشا کرده بعد آمده



سرزمین شام نشینیم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلای
بودند دست راست ماسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر و خارجی و بر و مثال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صبح
الدوله عقب صندلی ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزین است
چهل چراغهای متعدد دارد و بعد از شام پائین آمده من و مرشال در کالسه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک شعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفیق بطرف
دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میرنجیت مثل آبشار و از حوض
قوار مجبست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجب و اعیان و وکلای ملت و غیره حضور داشتند
سندلی گذاشته بودند نشینیم همه نشینند آتش بازی بسیار خوبی شد مهتاب بود و هوای هم خیلی خوب و خوش بود
بعد از اتمام آتش بازی سوار کاک که شده از راه سنت کلو که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ الماچیه
آتش گرفته و سوخته اما خیاربان و باغش برجا مانده است رفیق به بواو بولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم

در بین راه با جزال ارتون هم جا تا منزل صحبت کردیم

روزی رفیق با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم
ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجا است بمنزل ما که دارالشوری قدیم است یعنی عمارت پال و بورین در جلو
انوالید میدان وسیعی است خیاربانهای پر درخت هم دارد و در قدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی
بی پا و بعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم
و در حیات انوالید بعضی از نوپای بزرگ قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار
و مسلح هم بود اسمش مارتن پره با جد و اخلاص و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در
الجزایر حکومت داشت در جنگ کرمیه و ایتالیا رئیس آنا مازور ما بوده است رفتیم توی کلیسا محراب
بسیار خوبی از سنگ و مطلقا کاری دارد و لومی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است
انظر محراب توی کنبد مقبره ناپلیون اول است که جدا و از جزیره سنت پلن لوی فلیپ آورده
اینجا دفن کرده است سنگ روی قبر که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار
خوب سیر است و رنگ مایل بسرخ دارد و امیر اطور نیکلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالید
کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی کنبد را هم او کرده است
که سنگ مقبره را اینجا گذاشته اند و درش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار

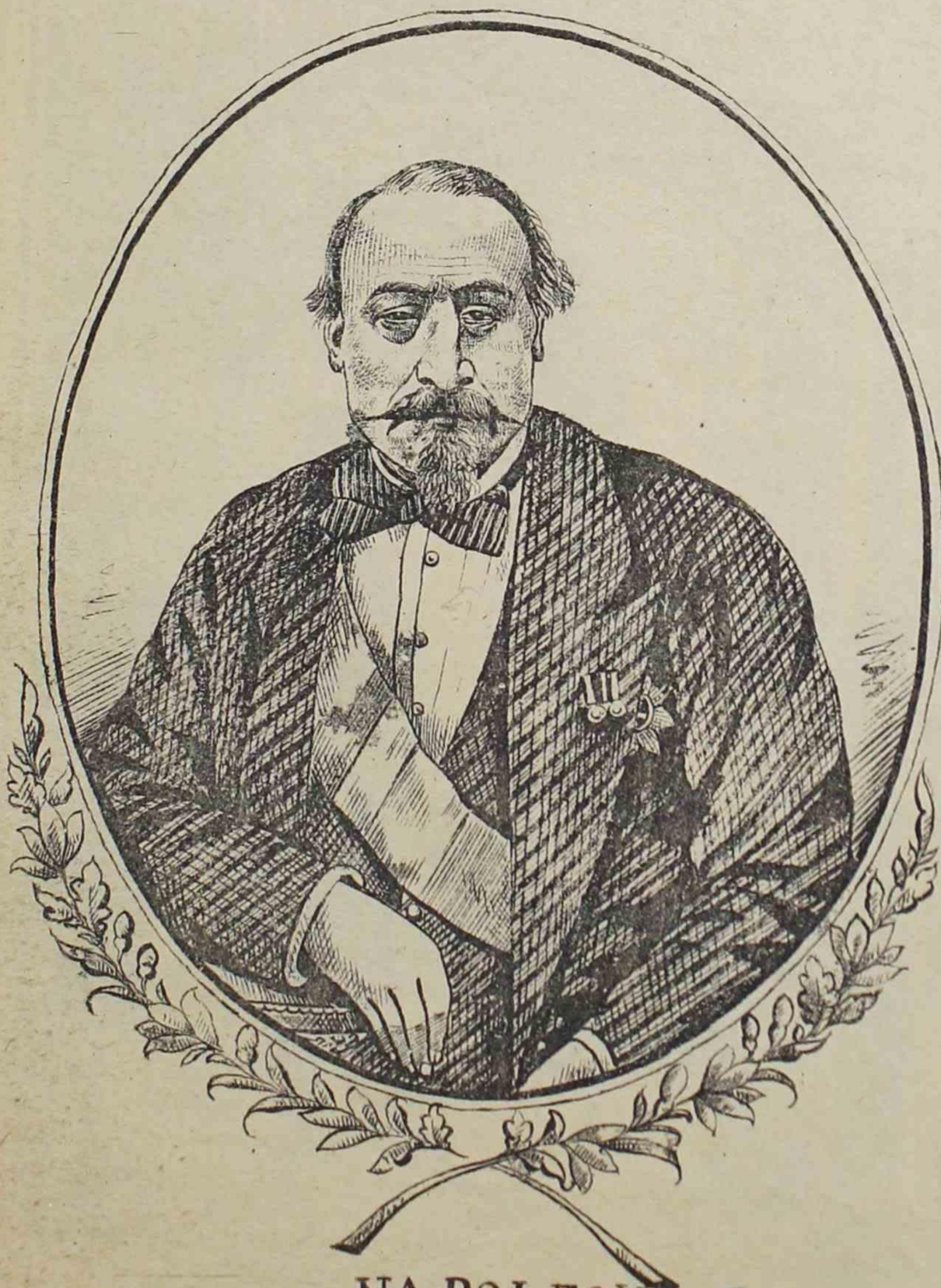


آمدن پادشاه و مقبره ناپلیون در شهر مازیس





تصویر ناپلیون سوم



NAPOLEON III



عالیست کندش را هم ناپلیون مطلقا کرده است چنانچه نواز سر باز می‌قدیم که در جنگها می‌اترلو و فریدلند
و اینا بوده انجا دیده شده باز هم بالکمال بنیه بودند از جنگها می‌آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این
قرار است کاپیتان و دشمنان شناسی بر آنش آنطرف مقبره جانی بود و در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که
در جنگها بر سر میگذاشته انجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سروار بسیار بزرگی را بدست
گرفته بودم از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساهه بود و شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده انجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست قبضه اش طلا بود
اما شمشیر را رنگ زده بود از غلاف کشیده می‌شد با احترام تمام هر دو را بجای خود گذاشته بیرون آمده
رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه قدیم سرواران و پهلوانان سابق
وزره زیاد از آدم و اسب همه را بلبره و اسم صاحب آنها مرتباً چیده بودند بعضی جامای و یکبرهم محل اسلحه و غیره
بود چون قدری خسته بودیم تا شامی آنها را بروزد و دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در انوالید از صاحب
منصب و سر باز موجود است پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند مابقی از
عهد و بعد بنای عمارت را در سنه ۱۸۰۷ مسیحی بر حسب حکم لوی چهاردهم لو و و وزیر جنگ کرده است
سی و دو تپ و در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بد توپهای انوالید
را شلیک میکنند و در و ما هم بیاریم از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهای که در عهد ناپلیون اول و بعد
از ان از دولتهای ویکر و جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهای که از زمان لوی چهار
دهم گرفته اند انجا موجود است و در و در مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها
گرفته است در کلیسا و دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهد و قدیم و جدید گرفته اند مقبره اغلب
سرواران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از ان جمله تورن و و بان و لانس و کلبه که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتبه و ثور و ان از سرداران ناپلیون اول هستند و در و در مقبره ناپلیون
قبر زرم برادر ناپلیون و مرشل و ورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آن
شربورخ و وترن بنجار بهسم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو که یکی از وکلای
ملت فرانسه و یهودیت و همیشه بر ضد ناپلیون سیم بوده و مناطق غریبی است بحضور آمد مردیت
پیرسار کوتاه مالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزد و باز بر ضد رؤساست روچیلد معروف یهودی هم که بسیار
با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد میکرد و یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای
آسایش آنها را می‌نمود و با و گفتیم شنیده ام شما برادر ما را که ورپول و اید من بهتر آن میدانم که نجاه کرو



سبک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خرید و بیو و بیای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خود را
رئیس آنجا بشوید و همه را آسوده راه ببرد که این طور متفرق و پرتشان نباشید بسیار خندیدم و هیچ
جوابی نداد و با و حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لیس معروف
که دریای سفید را با بحر احمر بهمیکر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده با اهتمام این شخص را
باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک
تر شد با پسرش که جوانی است بجنور آمد خیال تازه حالا در سوار که راه آهنی از شهر او را میوزغ رویه
باز دالی شهر رفتند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیال نیست بسیار دور و دراز ناوار که عکاس
قابل پاریس است بجنور آمد عکس ما را انداخت سابقاً بابالون زیاد بهوارفته است اما حالا از این خیال
افتاده مشغول عکاسی است شخص با مزه بابیه ایست مسیو تار دیو که رئیس مجلس حفظ الصلح پاریس است بجنور
آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلو که عموی کلو که حکیم باشی شاه
مرعوم و حکیم مابود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زراری خورده مرد مسیو بوره که سابقاً
در طهران وزیر محنت را بود و بعد در اسلامبول و جابای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت محنت را
داشت است بجنور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلو که زیادی از پروسها بهین

عمارت پاله بولون خورده که جای کلو که هنوز باقی است

روزی رفتم به نشان برای سان قشون بخار خورده سوار کاس که شدیم همه همراه بودند از ارک تریم
و شاتر الیزه و بواد بولون گذشتیم وسط بواد بولون مرشال ماگما هون با جتر الها و صاحب منصبان غیر
سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود و کن و دمنور پسر بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده
بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منضم از کالسکه در آمده سوار اسب صباح الخیر شدم و زنهای
لاو میر که سوار کل قشون پاریس است با اماژور یعنی اجدانش بودند خلاصه بهین طور رفتم بصفوف
سوارهای زره پوش کویرا سینه و سوارهای سبک هوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر
سواره بودند بعد از تمام صفوف سواره رفتم بصحر و چین بونشان که چین وسیعی است طرف دست
چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریز و جزء بواد بولون است پیاده نظام هم
قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد پانصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده
و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلاً بعضی از این افواج از سی فرسنگ راه برای
سان دادن آمده بودند سیصد عراوه توپ هم بود که با سها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده

بر قمار برای تعلیم و احترام میخواستند ما هم جواب میدادیم و در چپنها توی جنگل بالای درختها کلاا آدم بود
بعد از آنکه عثمانی صفوف رفتیم با طاقهای چوبی که از قدیم در بهین میدان مخصوص همینطور سوارها و اسب
و دوا اینها ساخته اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان
نظامی عثمانی و اطیش و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانس
میو بود رئیس و ارشوری مرشال کان روبرو غیره بودند کان روبرو چون حالا داخل قشون نیست
و ابواب جمعی نذار و سوار نشده بودند علامه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل و کلای
ملت فرانسه که پا ضد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ صفهای خارجه و غیره نشسته
بودند زوج مرشال ما که هون هم بود جمعی از زنهای خانهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند
هر فوجی که از جلو میگذشت و کلای ملت دست میزدند و میکشیدند مارشال ما که هون هم برای هر فوج
کلاه بر میداشت مرتب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم
متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه امید این طور اجتماع
و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسیو قدیم است توپخانه هم همان
توپخانه است که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود و

برگشتم بمنزل

روزی هم به لوئشان برای اسب دوانی رفتیم خود مرشال بمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سارین
هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته بودیم الا بود بولون رفته از آنجا از دم آبشار گذشته
رفتیم بهمان بالا خانه که روز سان قشون نشسته بودیم وزیر خارجه میو بود فرانس و سرداران و غیره
و ایلی عثمانی و ایلی اطیش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار و فعه اسب دوانند
اسم هر دوری را یکی از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز و غیره دور اول نصف دایره
که یک میدان اسب باشد و داند چاکت سوار یک لباس سبزه بود برنگت حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد
دو دور دیگر کرد و داند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند اسبی که پیست
می آمد مثلاً یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود و در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و پیشتر تاشا
دار و هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد کاهی هفت دور
یک نفر میزد و آنده هر اسبی که پیش بیاید بهتر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یک دور است که
نیم فرسنگ باشد مناسبت خوب معلوم نمیشود و در هر چند سدا زحمت بار تفاع یکت ذرع که روی آنها خا



و کون صحرانی که داشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت می جستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای تشریف بازی
و چراغان حاضر شوند ما آمده و م ارکت تر یومض پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای ارکت تر یومض
و ویست و مشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن من
بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و اصراف و قلعبات همه پدید است مرمی که از
لو نشان واسب دوانی بر میگشتند همه پید بودند از بوا و بولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین
در سایر کوچه کالسکه زیاد و بنظر آمد خیلی تماشا داشت قدری اینجا ایستاده آمدیم پایین سوار کالسکه شده
رفتیم از بس کالسکه و جمعیت بود امکان عبور نداشت بر حمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوا
شده رفتیم از شبانزلیزه و غیره گذشتیم از دم عمارت مالی محل تشریف بازی از دو طرف آدم بود و امشب البته یک
گروه جمعیت از زن و مرد و دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند
و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند و در جمیع کوچه لایمپهای بلور مثل کوی کروا کجسته
بود و قدری چراغها را اوتیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجایی که روخانه سن در میان بود و آنطرف روخانه
آتش بازی حاضر کرده بودند آذست روخانه مقابل مامیدان مشق و مدرسه نظامی است که همه چراغان
بود جایی که مانسته بودیم اسمش تروکادور بود و اینطرف روخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب
اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند
آویزان بودند و باران و تدری اوضاع را منقوشش کرده اما باز چراغها چون از کار بود و کمتر خاموش شد
آتش بازی بسیار خوبی کردند همه سر کردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند البته بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل بازور کالسکه همراه بودند و در بین آتش بازی سواره زره پوش کویراسیه
که سه هزار نفر میشدند از لب روخانه مشعل دست موزیکان زنان میگذشتن شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جایی است اما بهتر عمارت مدوری ساخته اند
و درش از چوب مراتب دارد و بجهت نشستن مردم سقف هم دارد و چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این
عمارت را مثل کوزورخانه خاک ریخته اند و سعی دارند سه هزار نفر آدم میگیرند و خصوصاً شبی که ما اینجا
رفتیم خیلی آدم بود و سندی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند و نفای بسیار خوشگل بودند و صد
اعظم و شاهزادها و غیره همه حضور داشتند اینجا سه و دو رو یکی در طویل اسبهای سیرک است که
نزدیک محل بازی است که از همان درآمد و شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند

برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال و ابرغیبی بودند البته هر یک هزار
تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده بودند که بیک
اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانشند معلم میگفت بایستید همه
می ایستادند میگفت تند بروید بروید میزدند میگفت سرپا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت
کج بروید و بدوید خلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میران
اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صد میگرد زخمهای خوشگل لباس سوار اسبها
شده و در میدوید و اند روی اسب میبختند معلق میزدند پشت میزدند باز روی زمین می افتادند
بدون آنکه صد مثله بخورند چند نفر در اطراف و ایره قطیفها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند
داشتند زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد و در میدان دو اندن در حالتی که اسب سر تاخت بود
بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده و در روی معلق و ارو نه زو آنظر قطیفه دوباره با پا
اسب پائین می آمد و دفعه معلق زو و در روی اسب پائین آمد دفعه سیم زمین خورد و اما عیب نکرد و با
جست روی اسب تله معلق و دیگر زو حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود و در سر تاخت
اسب نزدیک حلقه که میرسید به اجته از توی حلقه در رفته آنظر حلقه دوباره با پا روی اسب می آمد بعضی
حلقه ها را مثل و ایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رو میشدند
و آدمی بهم که سوار بود و از بالای حلقه حبه آنظر روی اسب می افتاد زخمها و پیرهای سواره کارها میکردند
که تعریف و نوشتن نمی آید مثل او یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق و ارو نه میزدند که از قوه بشر
خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بجز
میون و عنکبوت کار هیچ حیوان و آدم و دیگر نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد
رفتم بشارت لو و رجب حکما و دانشمندان پاریس انجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و آتش
بافتنی است انجا بود و رفتم بر تبه پائین عمارت که مجسمهای مرمر قدیم و جدید انجا بود و سواره زره پوش مشعلها
بدست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم
منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی یک کلنگیه کوه داده
نشسته پایش دراز و ظریف و در دستش بود که آب از آن میریخت این آب همان رودخانه فی تراست که در شهر
رم پای تخت ایتالیا است و مجسمهای مرمر و نوس که ربا النوع حسن است یکبار بسیار خوب حجاری کرده اند اما
برود دستش از بازو شکسته بود و صورتها و دیگر هم بسیار بود که در جامای دیگر مثل اینها کم دیده شد



روزی رفتم بجائی که پانورا میگویند یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مختص آن یکی
 و نیامی است نزدیک بعمارت مابود صدر اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائی که عمارت
 مدوری بنظر آمد و در کوچه ای داشت داخل شده اول رسیدیم بدورنائی که کوچه از کوچه های پاریس را
 می نماید و رهنکامی که پرو سها شهر را محاصره کرده کلوله و نارنجک مثل تکرک از هوا میبارد و حاصل
 زمستان هم هست مردم از خانه بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص
 بنظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمه میشد بطوری که هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده صوت
 و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان کیر و دار است شخصی زمین خورده سرش شکسته خون میریزد
 هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالات بعد از آنجا پله میخورد و میرود بالا
 اینجا یک محوطه گرد است که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و تلسعه جات اطراف شهر و توپ
 و کلوله و رهنکامه جنگ و محاصره و بهوارفتن و ترکیدن کلوله توپ و نارنجک بنظر می آمد مثل اینست
 که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص
 هجدهم خود را بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شئی موجود بیند
 فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده
 است مومکلین اینجا خیلی داخل میکنند تعجب و اینست که مدت زمانی دورنمای فتح سواستاپول را
 که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته بعد از آنرا بر چیده مدتی فتح قسطنطنیه
 که قسطن دولت استریم را و سولفریو و مازانتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست
 و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار جس است بیشتر از ده دقیقه هر کس
 سرش کیج خورده احوالش بهم میخورد و زود برکشیم ——— روزی رفتم کلیسای نتر و ام
 وسیله شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هتل دو لامونه و انستی تودو
 فرانس و کنیل و تا که عمارت بزرگ و زارخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کمونها بالمره آتش زده
 اند گذشته کلیسای رسیده کشتیها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگت و پالنه ششصد
 سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم منبرها و معجزات از چوبهای مثبت کاری
 قدیم بسیار عالی دارد و پنجره ها همه شیشه های الوان بسیار خوبست خزانه کلیسای را دیدیم بعضی اسبابها مثل
 تنک و ظروف طلا و مطلقا و نقره و غیره بود و در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق
 حضرت عیسی علیه السلام چیست شراب میخورد و است یا نه یکبار همه کشتیها مثل اینکه من سوال عجیبی کرده

باشم با جماع گفتند البته میخورد و سهل است خودش هم شرابی انداخته است بعد گفتم کم میخورد و است یا زیاده
همه گفتند زیاده هم میخورد و است بعد برگشته رفیقیم بدرسه معاون که اکل و مین میگویند اسم رئیس اینجا میسود
بره است بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معاون دنیا نمونه و اینجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و
غیره همه را بالمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمر و یکدر مملکت نول کرنا و یکنی
و نیاست حالا سنگ زمر در اینجا می آورند قطعههای زمر و خوشترنگ بی عیب توی سنگها دیده شد نمونه معدن
زمر و سیر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود خلاصه آنقدر از نمونه معاون بود که حساب نداشت و
مجال میخواست که شخص مدتها یکی یکی را بدقت دیده با معلمین سوال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد
نه ماکه و ریچ و قیقه میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش
چیت البته محال بود رفیقیم مرثیه بالا که فیل را انتخاب چیده بودند یعنی استخوانهای حیوانات از قبل و از طوفان
نوح و بعد از آن و حیواناتی که حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص
است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد ازین که روشها رفیقیم بنهرل

روزی رفیقیم بگوش عمارت لوکسا مبورغ باغ و عمارتی است بسیار بزرگ و عالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است
باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگوش میروند کلکارهای بسیار خوب دارد و چون هوتل و ویل
دارالحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دارالحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بیاع میسود
و وال حاکم پاریس و میسود الفاند مهندس شهر پاریس و غیره اینجا بودند که چهای پاریس که باین طور راست و
وسیع و سطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه و دخت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میسود هوسا
حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم
از آنجا برای تماشای اشکال و غیره بعبارت رفیقیم میسود و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد
عمارت لوکسا مبورغ از عمارات عالییه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را اینجا قرار داده بود عمارتی
بسیار عالی لوی فلیپ ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا انجامی نشینند تا آخر عهد ناپلیون
هم اصل سنا اینجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یک نفر معلم شاگردان
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردی که ازین امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سنا برسد
عمده شد سنا عبارت بوده است از صد نفر کمابیش از بزرگان و اعیان و سرداران سن دولت که بیکار
نباشند هر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت که از مجالس و الشورای
و کلامی ملت بیرون می آمد تا با مضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است خلاصه تا الان



و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند و در هر مکان یک
وایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که در هر یک جمعیت زیاد و فقرات و کتاجها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ
و مرکب و قلم و غیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تختها را برداشته مثل
اول میکنند پردهای اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار بزرگ
بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریمف دیدم آسمش پلنتون لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا
بود بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است بخیق زیاد می وورش بود تعمیر
میکردند کوهها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام در پاریس است
که سنو لیمس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالی است
کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست

شبی را رفتم بیابان و ایال جانی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو
مسقف و جلو و عقب این راهرو و کاکین است چهار صد پا ضد و کان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود
جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب خرازی و بلور و چینی و غیره کل و کاکین را کستم مبالغی خریده
جمعیت زیادی تماشاچی بودند

روزی رفتم تماشای خراجخانه که هاتل و لاسنه میگویند رئیس اینجا که آسمش مسیو مارکت بود آمد جمعی دیگر
هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید و ولتها زیاد و اینجا پشت آینه ها چیده اند از سلطانین
قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرانک هر جور سکه بود و هر قسم مدال دیده شد
از اینجا با طاق که آسمش اطاق ناپلیون اول است رفتم که همه چیزهای متعلق بنایلیون اول اینجا بود
مثل سرسکه و تاسک و مدالهایی که در عهد ناپلیون زده بودند برای یاد کارهای جنگها و ولایات مفتوحه
و نشانهای قشون و غیره کلا اینجا بود نمونه ستون و اندام هم که کوهها بالمره خراب کرده اند اینجا بود بقدر
و دوزخ ارتفاعش میشد از چوون ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش
و قطرش دوازده است این ارتفاعش و دوزخ و قطرش یک و جیب است بعضی صورتهای ناپلیون
اتجا بود کله از گمانها آمده و شیشه روی سر سکهها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود و همانطور نگاه داشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای
یاد کار نگاه داشته ایم گفتیم بدیوار کار نیست خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزنند
نقره بود و هر یک پنج فرانک پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار
کم است اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و دیگری نقره و دیگری مس

بیاد کار رفتن من بفرانجه خانه روبروی ماسکه زدن بخت فارسی نوشته بودند پیشکش کردند بعد آمد سوار کشتی
 بخار کوچکی شده برخلاف جریان آب رفتم بالا از قلعه شهر بیرون رفتم بجایی رسیدیم که رودخانه مارن و خل سن
 سیند از آنجا باز بر کشیم کنار رودخانه صفائی نداشت آب رودخانه سن کم و عمقش و ذرع بود قدیمی که از
 شهر بگذر و طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهایی که همه را توی رود
 خانه از چوب ساخته اند دیده میشود و حمامش این طور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه خسته
 اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن اطاق خودش را بشوید و رخت شود
 خانها هم همین طور است آن میان می نشینند رخت میشود و با همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم
 هم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه بر کشیم بمنزل روزی رفتم بجای خانه کوبن بسیار دور بود
 کارخانه است بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیتهای می کراف خرید و فروش میشود کارخانه
 متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگران مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوریکه
 خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پرس
 و لچیک و انگلیس و در خود فرانسه دیدم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در و ستشان بود و میبافتند
 برای تالار عمارت فوتن بلو که شهر است از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت
 سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایراد
 بسیار مشکل است آفتاب بیرون هر شکل و پرده معدومی که بخواهند ببافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته
 اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه هر طریق بخواهند
 ممکن است و این کمال صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینهای میبافند چند پرده خوب برای تماشای خانه
 بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشای خانه و این پرومکی
 تمام خواهد شد بسیار کارخانه جمعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا مسیو دارسل از اینجا رفتم چانچانه دولتی
 که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هر چه بخواهند بسیار زود میتوان چاپ زد از اینجا کشته
 تماشای عمارت لوور رفتم و بین راه بعضی جاها که کوچهها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار
 بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود و بلذه ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از
 میدان باستیل که مناره دارد معروف بمناره ژویه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را
 از برج مطلقا ساخته اند و در آن بالاست اصل مناره هم از چوب است خلاصه وار و لوور شدیم بسیار عمارت
 عالی است و از حیث تجارت جاری و پردای نقاشی و غیره نظیر ندارد و تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش



کاری واپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف ششم مرصع و بلور و
 معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک درآورده
 اند و از بدایع و نقایس و نیا همه را در جعبها و پشت اینها گذاشته اند سخنان بازوی شارلومان که پادشاه
 کل فرنگستان بوده و در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلایی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند مال آن در تریش
 ماورلوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته
 اینجا گذاشته اند شمشیر عصای شارلومان هم بود خلاصه طاقستانی که پروهای اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان
 معروف است و پای هر پرده باید شخص بکمر و تمام بنشیند تا نکات نقاشی آن را بفهمد با این تخیل
 که من داشتم البته در ک نکات نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفاییل نقاش معروف هم بود اما من
 پروهای کارالبانی را بر سایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو
 هم بسیار خوب بود پروهای زیاد از کار او ستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بیشتر
 قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم باغ طولیری عمارت سوخته آنرا درست تماشاکردم این عمارتی
 بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا
 که مخارج زیاد دارد عمارات با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند همه جهت البته صدگر و ر
 تومان متجاوز ضرر واردا آمده است زیاد از حد افسوس خوردم باغ طولیری هم بواسطه خرابی
 عمارت و عدم مواظبت از صفا افتاده است عصر ما در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتم تا آخر باغ
 خیلی خسته بودم اینجا سوار کاسک شده رفتم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است
 که از همه تماشاخانههای فرانک بهتر و بازمینت تراست پنج کرو خراج کرده هنوز هم ناتمام است
 و و کرو دیگر خراج دارد که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای اینجا رفتم
 اما خیلی تعریف میکردند

روزی رفتم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم
 در بلندی واقع شده است چینیهایی زیادی که از قدیم وجود ساخته اند همه را در طلا و جواهر
 بودند چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردم چینیهایی را که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفاییل
 و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پروهای نقاشی بسیار نفیس اعلا بود اگر هر یک را به قیمت میفروختند میخریدم اما
 این نمونه را از کارخانه بیرون نبرد و هیچ کس نمیفروشد کارخانه مال و دولت است هر فرایشی بد تمام میکند مثل کارخانه
 قالی بانی عمل نمیکند و سوا موجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کاخا



HOSN



ملاقات پادشاه باری و هیئت کهنه‌ای و اهل لندن پادشاه را

جدید را دایر خواهند کرد بسیار گردش کردند تا جایی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره
 میبردند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم و دو کلدان بزرگ بسیار اعلی
 و دویزار بیشه جای اسباب چاهی خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادکاری با هدیه دادند از
 آنجا سوار شده رفتیم بوسایل منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشوری و کلا از یک
 کاری مجسمهای بسیار خوب مرمکارا و ستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و
 مردمان بزرگ و سرداران و غیره بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشیتم بوقت عصر
 و کلاوران مجلس حاضر بودند و مراتب بالازن و مروز یاد میهمانان نشسته بودند این مجلس که
 حال و کلامینشینند تماشاخانه قدیم و رسایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس حین
 برای پذیرائی ما و عمارت خود بودند و نایبش در جای رئیس نشسته بود و پسرهای لوی فلیپ و مال و ژوا
 نویل هم بودند و کلامی دست چپ و دست راستی همه بودند و دست چپها بر ضد دولت حالیه هستند
 چند نفر از ژرنالها و غیره حرف زدند از انجمن ژرنال نوازل بود و صدایش بسیار باریکت و کم بود کسی
 نمی شنید که چه میگوید متصل و کلامی دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف بزن قال و مقال غریبی بودند تا
 رئیس متصل زنگت میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا
 داشت یک ساعت آنجا نشستم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال مالکابو
 هم آمده بودند با مرشال و مسیو بوفه و غیره جمیع اطاقها و تالارهای رسایل را گردش کردیم اطاقها و تالار
 های بسیار بزرگ خوب و ارزاق در پرده نقاشی و مجسمهای مرم و غیره وار و که حساب ندارد پروهای
 بسیار اعلی از کارهای نقاشی هوراس و رنه که بسیار خوب کشیده است پروهای جنگهای که با اعراب الجزائر
 در زمان لوی فلیپ و غیره شده و جنگهای ناپلیون سوم و ایتالیا با دولت منسه و غیره و پروهای جنگهای
 ناپلیون اول و غیره از کارهای استوان قدیم بسیار بود بطوری که اگر شخص کیال تمام بخوابد بدقت پرو
 تماشا کند تمام میشود و اغلب این اطاقها را هم و قمرخانه و کلا و وزرا قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و کجین
 کاغذ و دفتر گذاشتن میز و سندی وزرا و محترمین و فائز تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدم آمدیم
 پایین قدری بهم در باغ با کاسکه کشتم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی
 صفا داشت برگشته رفتیم منزل ازوه و آورده گذشته به سنگلور رسیدیم از اینجا بده بولن و از آنجا به بولن
 و بولن تا رسیدیم بمنزل در سنگلور چند فوجی از دورد و دورد و دورد و بولونیس بازار خوبی بود که اسباب
 زیادی چیده بودند امروز در رسایل میان شکالی مجسمه مجسمه ژانداک را که پرسن ماری دختر



لوی فلیپ که شوهر مکر و ده جوان مرد خودش حجاری کرده بود و دیدم بسیار خوب ساخته بود
 روزی رفیقیم بیاغ وحش و نباتات از منزل ما تا اینجا راه طولانی بود و رئیس اینجا که اسمش سیو بلا نشا رو بختا
 پنج سال از عمرش رفته بود و استقبال کرد و بانامیش و غیره جمعیت زیادی بود و از محلات آخر شهر پاریس که
 اغلب رعیت و کارگر بودند باز نمایشان همه تماشا آمده بودند بیاغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است
 و بیاغ نباتات کلهای بسیار خوب با سلیقه کاشته شده است از همه کلهای و نباتات و اینجا مزه و صد و گذشته
 اند و گیاهها و دوائی که مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات
 برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول که مخاها را که نباتات و لایات
 که مسیر را و آنجا با عمل آورده اند و خودش کرده بعد بیاغ حیوانات رفیقیم هر نوع حیوانی را از پرند و دوزخ
 و پرند و قفس مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوش شکل حیوانات وسیع و غیره از همه جور وید
 شد از بیاغ وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در اینجا هم دیده بودم مگر چند حیوانی
 که در جای دیگر نبودن جمله مرغیست بزرگ قوی بیگل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند بسیار
 حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ اما جنس دیگر است و دیگر حیوانی است تا پیر
 میگویند از نیکی و نیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرکدن اما کوچکتر میانه کرکدن و خون و کوسه
 حیوانی است برای درنده وحشی و پلکهای عجیب داشت یک نوع حیوانی بود میانه پلنگ و ببر اسمش را کاکو
 میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد و بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها و بچه کوچک زائیده بودند
 بسیار خوش شکل شیر مالد را فریق و شیرهای دیگر هم بودند یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون
 دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار و غیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوان مرده بود که در موزه عمارت
 نگاه داشته بودند که دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از
 مار و خرچک و نهنگ و لاک پشت و انواع طیور و دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی
 کوچک تا نهنگ را بهمانطور که مرده نگاه داشته اند بدون این که کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی
 از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک کس مینکی و نیای الی شتر مرغ همه در اینجا هست مرغ کس مرغی است
 بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است و یک از این قشنگ تر مرغی در
 عالم نیست و جز در نیکی و نیای هیچ جانیست همه مرغهای مرده را از نواده با ختم خودشان و با همان
 لانه که بخت خود درست کرده اند تکمیل نموده و پرست اینها چیده و حالتی که در روی لانه و ختم میخوابند چنان
 مجسم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد و از ختم مرغ کس که کوچک تر از آن تخمی نیست و بقدر یک پشه میشود

گرفته تا ششم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک اطلاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد
تختم مرغ و دیدم که هر یک بقدر یک خربزه بزرگ بود و گفتند از این نوع مرغ جالاور و نیا و جودندار و و این چهار
تختم را بزرگترین می زیاده و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت کوپا از افریق و یمنی و نیا بدست آورده اند
تختم را بلند کردند بسیار وزین بود و بقاعده باید چوخته که اول از میان این بینه بیرون می آید بقدر یک خر و س
خسلی بزرگ باشد مرغ سیم مرغ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الا آن این تخمها را یکی
هزار تومان نمی فروشند با سبهای عجیب و غریب و دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمی آید میمونهای عجیب
و غریب بود با قسام مختلفه که یک نوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود و براتب جسته جسام
آنهارا بهمانطور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونی است که اسمش کوریل است در مملکت افریق بهسم
میرسد که از بزرگی و بیست و قوت و یازو و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت بز و ماده بودند و داشت کم جسته تر است و دیگر میمونی است که در جزایر برنیو و پلا
و جزایر تیمور بهسم میرسد اسمش اورانک و تانک است اگر چه میمون کوریل که چکتر است اما اینهم خیلی نقل دارد
بسیار درنده و بزرگ است یک لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر یک خر بسیار بزرگ آنهم خیر غریبی که خبر بدین
نمی توان تصور آنرا نمود و بارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان آردهای معروف است دیده شد و ختی مصنوعی ساخته جسته
عظیم را بر و آن پیاپی زنده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشتند اینک سرمونی از حیوانان
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاده کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هر چه در این موزه است همان چون
اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت بر حمت زیاد و محتاج بسیار و مبالغه کراف اینهارا
از اقصای البلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیاده بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق قشام مخلوقا عجیبه مردم
فراهم آورده و متصل مواظبت نگا داری آنها هستند الحق رحمت بسیار می کشیده اند این حیوانات
مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقتا انسان پنجاه بنشینند تماشا کنند تا چیزی بفهمند من در این ربع ساعت
چه میتوانم بفهمم آیدیم باین و با اینکه دیگر هیچ وقت بجهت تماشا نداشتیم بقفس حیوانات زنده رفته
همه را دیده از آنجا رفتم منزل اما رئیس که سفش هفتاد و پنج یا هشتاد و سال بود همه جا با من همراهی کرد
بقدر یک فرسنگ راه رفت هر چه می گفتم بر کردید باز می آمد و می گفت مدت العمر مسکرات نخورده و همیشه
و دیگران را هم منع میکنم و در فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر متروک کردن شراب
هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکار تر یوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که
از جنس فیل ملی بزرگتر است خرطوم هم ندارد و استخوان آنرا پیدا کرده و در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشا کنای



متعد و وار و یک شب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه صغری خارجی باز نخواستند و مرشال ما کما هون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و غیره و همراگان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبری پنج مرتبه با چهل چراغهای زیاده جمیع زیاد می هم بود و قاصدا خوانند ما خوب خواندند و در هضم و در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی

میرقصیدند

شب رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانهای معروف شهر و سفر و زنها می آنها و صاحب منصبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام زمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود و مرد و زن که در این روشنی مصنوعی راه می رفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا را کشتیم عمارت بسیار خوبی است کولبن های خوب دارد این عمارت را گنت دور ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از قوت مشوقه لوی پانزدهم که اسمش پوپا دور بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بیادش رسید بعد موراد او ما و ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم دو برو کلی وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوراثیسیلا تیو منزل است سواره و بوفه و ادشب را با وجود اینکه از راه منزل با آنجا بسیار نزدیک بود اما با کاسک و تشریفات و سواره نظام و غیره از دور عمارت کشته بود از آنجا خارجه رفتیم همیشه در این عمارت مهمانها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با پروس و رفتن وزرا بوسایل تاشب در این عمارت بسته بود و مرشال ما کما هون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و جترالها و سفرهای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند دعوس و زیر و دل خارجه چون صاحب خانه بود دست با و داده و در باغ و طاق میکشیدیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت منزل شد

روزی رفتیم بگردش و شن که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرایی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم در آنجا خیالها و دریاچه و جاهای با صفا ساخته است از بولوار و پرنس اوزن و از پلاس و شاتله و از پلاس پتی گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازه های ایران نیست که در داشته باشد و درش از معجز آینه است خلاصه از کاسک پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاک ریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک اندازه و بالای آن لبه از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرای ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود و همه اطراف شهر پاریس بهین طور است

و این قتلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشد و ساخته اند برشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه
رسیده بکشتار بخری که آب خوبی می آمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود کل و کپا و زیاده داشت خلاصه از
پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آن
مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار برقی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده لوله نازکی گذاشته بودند
آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میرخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستم
چند نفری از فرنگیان و زنهای آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی
خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفتیم بجای که کالسکه بود و بیرون
آمده سوار شده از دروازه دیگر از بولو وار و دو مسنیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم
ایستاده منتظر هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه حسرو آباد ارومیه اورد با بچان معلم اطفال کاتو
لیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل کوش فیل
حنیلی بودند و در کمال خوبی مراتب تربیت شاگردان هستند این شاگردان شش رجه هستند و مدرسه هم شش مرتبه
دارد که در هر مرتبه یک رجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی دخترهای و پسرهای بیست ساله
آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس
میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی کلسازی و غیره دخترها کلهای خیلی خوب میسازند یک دسته کل بسیار خوب
بیاد کار بیاورند بقدر و ویت نفر پنجه چهار ساله را در کمال ادب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانند
بودند زن پیرزاده که معلم آنجا بود آواز و تصنیفی برای مدح و روضه و شعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال
آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را رفتیم در سیرک آنقدر بازیهای عجیب از اسب بازی و غیره در
آنجا دید و شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلو میزدی نشسته غذا میخورد و اسب دیگر میرفت و شمال سبب شراب
و غیره و هن گرفته می آورد خدمت میکرد و اسب دیگر با دستش خمر و میوه میخورد معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد
میگفت بیری مرد و همچنین سایر احوال حجاری که مجسمه از مرمر میسازد و همه روزه در منزل از کل شکل مارا میساخت
حاصله غیبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد و صورت مارا بسیار خوب از کل ساخت بعد از مرمر
خواهد ساخت اول از کل است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
کج میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت مارا از قراریکه میگفت انشاء الله بعد از چهار ماه بظهران خواهد



فرستاد و در پاریس قهوه خانهای متعدد و دار و اما از قرار یک میگویند و قهوه خانه که در آنجا ساز و رقص و آواز است بسیار معتبر است که کافه شانستان میگویند مثل تماشای خانه جانی است میان شهر نزدیک جسم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب و در هر شب چراغ زیاد روشن میشود و از اول غروب شروع میکنند به نور یک زدن سندی زیاد چیده اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خوانند و در قاص بند باز آدم باز و غیره جلوم مردم عمارت میزنند و میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان بچلوان لباسی می پوشد بزرگ بدن تنگ و چپان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین اطفال است بایک سپر بزرگ تر که نشش و واز و ده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست و پا بازی و بهوامی اندازد که شخص موش کو چکیرا بازی بازی و بد هر طور هم اینها را بهوامی اندازد و باز بروی و پا بازی می آیند و در آن واحد سپر یا طفل را بمغز سر یا روی انگشتا برده چرخ میدهند و بهوامی اندازد و میکیر و آغنها هم روی سر و دست و پای این مرد و بطوری معلقا میزنند که بنوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا پرت میکرد و بقدر پنج شش ذرع بالا میرفت و در روی هوا معلق زده با و پا زمین می افتاد و اگر چه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک تا بستان است سیرک زمستانی هم هست که مسافت زیادی دور تر از اینجا است همان خانهای متعدد و بسیار خوب در پاریس است که راند هتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارت خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که آفتاب را باغیل میگویند باغ بسیار خوبی است هر شب باز است دری دارد و محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنج هزار میکیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد و شد میکنند چراغ زیاد و در باغ روشن میشود و خیابانهای خوب حوضها جا که مثل کوه و آبشار طبیعی ساخته اند و در وسط باغ کلاه فرنگی جانی است که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب پر چراغ و در زوئهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن است اما بچیک بنظر مانرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند

در پاریس خبر رسید

از طهران که خردالدوله عمه ماکه دختر نایب السلطنه وزنی بسیار محترم بود در حلت کرده مایه هم و غم و اندوه شد

در پاریس و انگلیس و المان

اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل فیل است و باز زیاد میکشد خیلی دیدم که بغرا و نای بار کشته بودند و در فرنگستان رسم است که هر خانه و آوده همه یک رنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب سمی است

روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر ویشون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاستم با مارشال
 ماکماهون وزیر دولت خارجه سفر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای
 فرانسه و اسل قلم همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر و لخارجه صدر عظم در
 کالسکه ما بودند اربولوار و ایتالیا و مون مارتر و بولوار و شاتو و عبور شد از میدان باسیل و غیره گذریم
 جمعیت زیادی بود هوا هم گرم تر رسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدمی در اطلاق کار نشستم زن و مرد
 زیادی از نجبا و غیره آمده بودند مسیو ویتری را که در عهد ناپلیون سوم جزو وزراء و رئیس مجلس کیل و تا بود
 و حال رئیس راه آهن جنوب لیون و ویشون است مارشال معرفی کردند والی ویشون همراه ماست خلاصه
 بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه نجار داخل شدیم کویا همان کالسکهائی بود که از شر بورخ سوار شدیم
 راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتم روبه ویشون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها همه جا حاصل سر
 چمن و رحنت آبادی پیوسته بود و در خانه های کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل
 اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی ویشون از اینقرار است مونتور و لارش لوزن ارسن ویشون
 خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده
 فرسنگ غروب رسیدیم به ویشون حاکم شهر که حاکم کت و راست اسمش لیون و ونا سان بانا بیش و بزرگان
 شهر و غیره دم کار حاضر بودند این حاکم از جانب مرشال بچاه است مامور شده است این مملکت را کلیه
 بورکن میگویند یک قسمت از بورکن کوت و وراست که پامی تختش ویشون است حاصل انکور وین مملکت
 زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است و بهمه دنیا میرند هر کس آن صحرا و تپه های تاکستان را ملاحظه میکند
 حیرت میکند که اینهمه انکور کجا صرف میشود و وارشهر شده از کوچه های تنگ گذشتیم این شهر را در جنگ آخر و تپه
 فشن پروس گرفته و داخل شده و انواع افیت باالی اینجا کرده جرمیه زیاده سیورسات و ازوقه بسیار گرفته
 اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره را معیوب شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم
 ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلند می هم داشت مثل برجهای عمارت ایران چون در قدیم اینجا
 مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه مملکت خود
 منضم کرده که هنوز جزء آن دولت است چیت کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب
 شده بود تعمیر میکردند یک تاشا خانه داشت که حالا بستانه بود رفتم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر
 کرده بودند باغ کوچکی و حبلو داشت خلاصه شب راز و خوابیدیم خردل خوبی در این شهر عمل می آورند

روز یکشنبه بیست و چهارم

امروز از ویشن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بجنور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کار صدراعظم و حاکم پیش هاسته
 بودند جمعیت زیادی بود جمعیت ایشان چهل نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه
 باین تفصیل است شانی ماکن بورغ امبرو کو کوز بکارو که آخر خاک فرانسه است تا امبرو همه راه
 صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون بعد بکو بهما و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رون
 از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در مرسیلیا
 بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتا رالب است همانقدر آبی که داخل دریاچه میشود همان قدر هم
 خارج شده موسوم به رودرون میشود خلاصه بخار را توی کالسکه خوریم کالسکه بسیار تند میرفت از
 استاسیون امبرو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دوات و آبهای خوب بسیار
 با صفا بود کم کم که پیش رفتیم از چپ سوراخ کوه پیانی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول
 کشید از دریا و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوستان است کوهها برف دارد و الب
 و مون بلان و قلعههای بزرگ کوههای ساو و اویطالیا پیدا شد غوبی به ژنو رسیدیم رئیس جمهور می ژنو
 که پریزیدان است اسمش مسیو سرفل است و رئیس مجلس شورای می ژنو که اسمش اوژن بویل است با ایچی
 سولیس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال و و فور که مردود ساله است و در قشون ناپلیون اول
 هم خدمت کرده و در بولیس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است آنجا بود هما مذاکران فرانسه که
 اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال یا ژول و ژنرال ارتور کلونل شورن و مسیو بی برستن از اینجا
 که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند و اطاق کارایتادیم پریزیدان نطق کرد جوابی دادیم بعد
 من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهور می کالسکه رو بازی نشسته را ندیم منزل ما همانخانه برکت
 است تا همانخانه مسافتی نبود از کثرت جمعیت امکان عبور از کوچه نداشت با اینکه چند نفر عمده احتساب
 بهم بودند باز وضع و منع مردم ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می
 آوردند که کم مانده بود کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر
 عاوه کالسکه بروند اطفال کریم میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم واد میزدند بالاخره با هزار جمعیت
 رفتیم منزل همانخانه بسیار عالی است بالا و پایین اطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
 آنچه بنای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه همانخانه است از جلو همانخانه رودخانه
 رون میگذرد و بسیار آب کواری خوبی دارد آبش از صفا بکبود میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رود

خانه مقابل هماخانه است و درش معجز است پلهای متعدد و نجشکی دارد و ولی و و پل طولانی از چوب پاجیک
 محکم دارد که بسیار معتبر و وصل بهماخانه است شهر در و طرف رودخانه واقع شد و عمارات بسیار عالی
 دارد خوب و کوچهای سنگ فرش و سلیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع
 شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم همان نوازی دارد کارخانههای ساعت سازی و موزیک سازی
 اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبه و بلبلهها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار
 ممالک میبرند همزمان همه در همین هماخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است
 و قواعد دیگر دارند و خانه و مکان معین دولتی نداشتند لهذا در هماخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین
 هم که اینجا بیایند سواهی هماخانه جانی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الب و مون بلدان از نظر
 هماخانه پیدا است بسیار برف است اما کوه و ماوند ایران از این کوهها خیلی بلندتر و قشنگتر است
 حکیم طولوزان که لشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است

روز شنبه بیست و پنجم

در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده رفتم برای سیر و دریاچه ژنو همه همزمان
 باد و نفراز و سواهی سویس و ایلمچی ایتالیا مقیم پاریس و مسیو و ولسکی ایلمچی اطریش مقیم طرن
 که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاک سویس است
 بعد از آن خاک مملکت ساو و متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم با آنها
 کرد و آنها را شکست داد و مملکت لومباردی را که از ایتالیا بود و منسها چندین سال بود گرفته بودند باز
 بدولت ایتالیا داد و دولت ایتالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایلنن نیس و ساو و ارا بدولت فرانسه
 واگذار کرد که خاک ساو و اتالب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از انطرف رودخانه شهر ژنو
 میگذرد داخل خاک فرانسه میشود و خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
 عرض میشود که فتهای عرض این دریاچه متجاووز از دو فرسنگ است عمقش را از پنجاه الی صد ذرع میگویند
 همه جا کشتی بخار بزرگ میرود و سنگ بزرگ و جزیره بیخوبه در میان و اطراف دریاچه نیست کاهی که طوفان
 بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه و از ده فرسنگ است و درش ساعت با کشتی بخار سیر کردیم کشتی
 ساعتی سه فرسنگ میرفت اما در دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت کمپانی سویس سه چهار کشتی
 بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل نمایند از دولت فرانسه هم دو سه کشتی بخار هست
 کشتی باوی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آباد و بیش کمتر از سواحل سویس است اطراف دریاچه همه کوهها



بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف و با صفا بخار مختصری در کشتی خورده را ندیم
از آخر خاک فرانسه رفته از دژ که رو درون بدریاچه میریزد گذشته بشهر و وی رسیدیم شهریت
بسیار قشنگ در کنار دریاچه و بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت
حاصل اینجا هم همه انکوار است هر چه بجا میگردیم از پای دامنه تا سر قلعه کوهها هر جا که ممکن شد و در میشن نرم
بوده درخت تاک کاشته بودند توئی شهر فوارهای زیاد داشت که منبع آبخار را از بالای کوهها قرار
داوه بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند می جسته زیاد متاشا داشت هما نخاخهای بسیار
عالی وار و مسیو سمرزل پریشان که وطنش شهر و وی است ما را به بخار همان کرده بود و در میهمانخانه
ترواکورن یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زلفهای بسیار خوش شکل
دید شد از اهل بیکینی دنیا و انگلیس و غیره اینجا زیاد بسیاحت می آیند اهل بلد و غربا خیلی بودند داخل میهمانخانه
شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یلچم که چندی است در اینجا بسیاحت میکند و تالار
همانخانه ایستاده منتظر ما بودند و اردو شده دست بالیشان و آدم صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم
نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان و سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو نشسته
بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریاچه جلوه میهمانخانه گردش کردیم ز نهار و دخترهای
زیاد و مردمان از هر جور بودند و در بین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواستیم مخص شوم و دستشان
و آدم بعد و در کافی رفته چند عکس بسیار خوب از دور نمای کوههای الپ و غیره خریدیم سوار کالسکه
شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بجستی را ندیم بطرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف و ریاضه
که بدین تفصیل است لوران بنون رول مورژ لولی گذشته شب وار و ژنو شدیم آتش بازی و پیراغان
خوبی کنار و ریاضه کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه
آهن کشیده اند قاعده و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رفته کوههای الپ و دست چپ

سلسله کوههای ژورا است

روز سه شنبه بیست و ششم

صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساو واکه خاک فرانسه است
بگردش رفتیم در بین راه صنایع الدوله مخص شد برو شهر تورن برای تعیین مکان جسران امن و قضاو
السلطنه عماد الدوله علاء الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیور بشار هم رفتند بشهر و بین جنس
را نه از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سر بالا و با پیچ و خم بود و هوای هم بشت گرم بود و از شهر ژنو

که میگذرد خاک ساو و افرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط با جسم است و ذات کوچک با صفا سر راه
روی تپها و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره های ساو و امی آید و حشر منشی برود
رون میشود راه سر بالا را با کالسکه رفتیم آهرا و هما نخانه خوبی است نرسیده به هما نخانه من سوار است بین
الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان سوار
شدند معتمد الملک با کالسکه رفت بهما نخانه ما را ندیم بالای کوهی که مشرف به هما نخانه بود سایرین هم عقب
ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره
با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب ما پیاده می آمد راه بدی بود جنگل کوچک و دره های هم داشت که هیچ راه آن
معلوم نبود اما من هر طور بود از توی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه و ریاضه و تپه کوههای پر برال و سیلوا
و مون بلان و غیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت که ما رفتم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد
شده از راه بدی پائین آمده رفتیم بهما نخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره درین راه و هما نخانه دیده شد
و هما نخانه هم بجز آب هیچ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک هما نخانه نشسته و دست و روی شستیم در این بین با
خشکی و هوای گرم معتمد الملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بجنور بسایه
اذن دادند آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم با هم جوانی دادیم بعد از راهی
که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه در سرازیری آرام میرفت و در منزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم

روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز در هما نخانه هوش و ولایه بنهار موعود دولت سویس رسیدیم پریزیدانتها آمدند سوار کالسکه شده
رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطلاق ایستادیم ایلمچی ایتالیا مقیم سویس
و ایلمچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلمچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچوف
وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم
شاہزادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی طلای مینائی خوبی که ساعت هم دارد و مرغی و ران میخواهند
با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار کلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند بخار بسیار طول کشید
موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلها و اطرافها بودند بعد از بخار برکتیتم منزل
و ساعت که گذشت باز پریزدان و غیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم تا شای بعضی جاها همه اهل میزهار
بودند مگر شاہزادای ما اول رفتیم بعمارتی که اسباب فریاد و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده
و استخوانهای آنها بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت پاریس و غیره بسیار کم و مختصر است



معلم فریک اطلاق تاریک کرده بعضی تجربات و تماشای الوان از قوه الکترسیته بمانود اما وقت
تماشا چون پروما را انداخته و پنجره را می بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری کشته
رفتیم عبارت و یک پروما می کار نقاشان سویس و غیره اینجا بودند شش هفت پروما خوب خریدم نقشه کل مملکت
سویس که ژرنا و ووفون چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق بود الحقی نقشه باین خوبی تا بحال
دید نشده است و ده ده دره بدره کوهها و رودخانه مارا مجسم کرده است قدری آن نقشه را تماشا
کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بکروش برای عصرانه هم در باغ ویلا ق مسیو قاور که یکی از متمدن
و نجیبای سویس است موعود هستیم باغ مذکور بود و خارج شهر کنار دریاچه ژنو سمت خاک سویس است خیلی راه بود
از نزدیکت عمارت ویلا ق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاو رخانه قشکی بود و خانهای خوشکل
زیادی از نجبا و غیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری کشتیم صحبت شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه
و غیره داشت غروب بکشتیم بریزیدان و غیره اینجا ماندند آمدیم منزل شب را از صدای کاسک و رعد و
باران و صدای رنگ ساعتها و زنک مهاتخاها بسیار بد خواب شدم دولت سویس جمهوریت بسیار قواعده
عجیب و حکمرانی دارند کل سویس پنج کرو جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس
حکمران و دیوان خانه علیحده دارد و هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست
دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر
میچسبند هفت نفر هم با اطلاع و امضاء همه بیکر آن کار را میکنند و در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل هیچ
ایالت و ولایتی ندارند هر وقت همگی در کاری اتفاق گردند مجری میشود و الا فلا و صنعی است که نوشتن بیانش
اشکال کلی دارد و این روزنامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و تجربات قواعد دولت سویس را ندارد و پیش
ازین هم لازم نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجهت
میرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت در شهر برن است
و دارند چهار رودخانه است که سه چشمه آنها از کوه سنکو تارالپ است متعلق بسویس که در رودخانه معتبر از آنجا
یکی رن است که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل شده و هر دو خارج میشوند

روز پنجم بیست و هشتم

از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تحت قدیم مملکت سارون و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن
مالک رلومباردی و ویسی و چهار قلعه محکمه کو و اوری لاترو ضمیمه شدن مملکت نایل و جزیره
سیسل و اضاف کردن شهر و ما دولت ایتالیا دولت واحد معتبری شده است و پای تحت حالیه اش

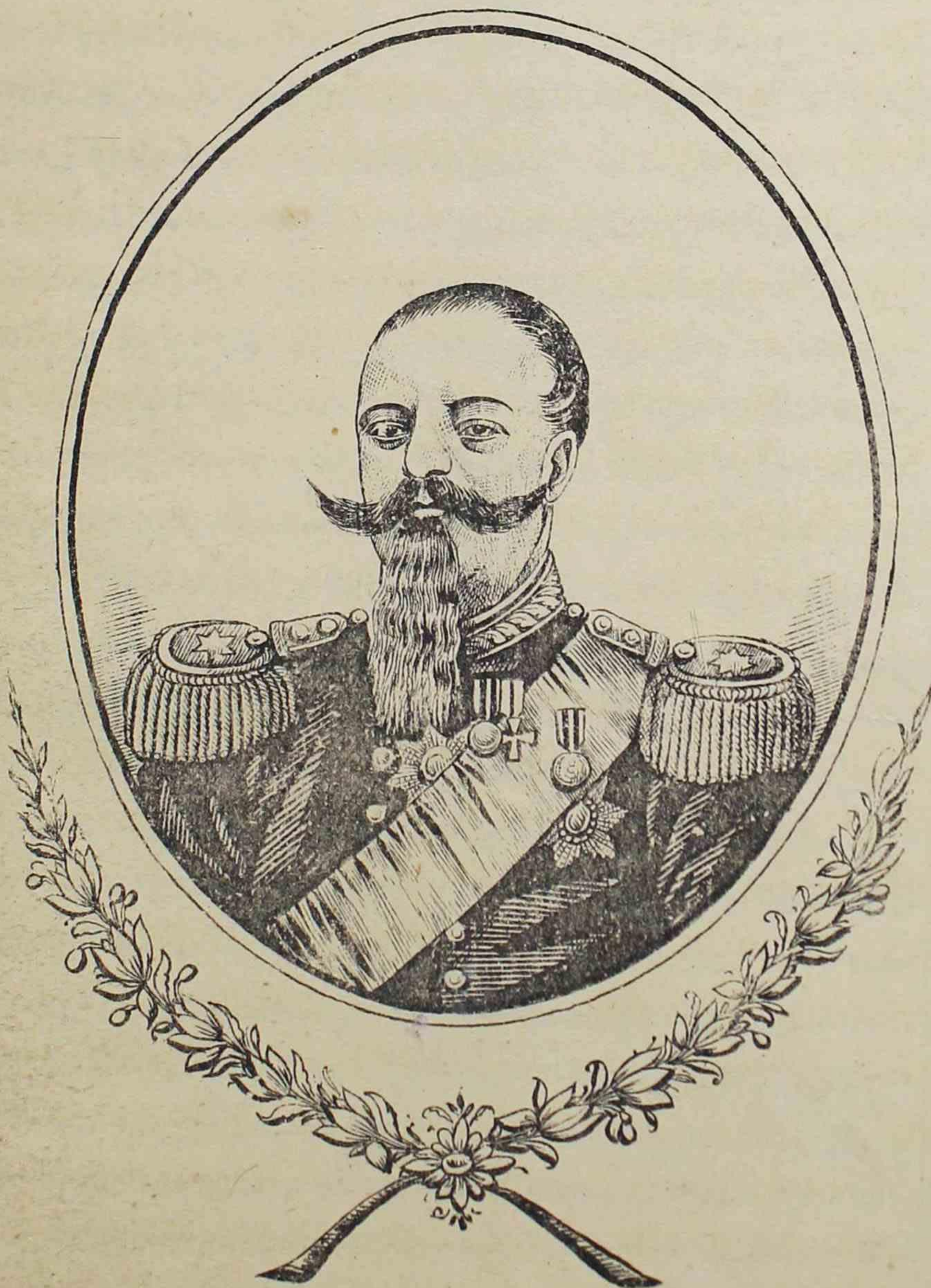
شهر روم است که قدیم و در عهد قیصر م پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذہب کاتولیک
 هستند قیصر م پای تخت بوده است و بعد در دست پاپها که بزرگان مذہب کاتولیک هستند و سلطنت میکرد
 و در عهد این پادشاه پاپ یلمه مذهب اختیار شده شهر روم پای تخت همه ایتالیا شده خلاصه صبح زود بر خاست
 بکالسکه نشستیم بریزیدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا بالکار ده که اول خاک فرانسه
 است چنانکه آمد و بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایتالیا افتاده از دریا و خاک ساه و اکند نشستیم همه جا دره و سیعی
 بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میرنجست
 آهین را و اینجا بسیار خوب بازگشت و خرج زیاد ساخته اند همه جاسنک و کوه و پست و بلند است روی
 رودخانههای عظیم پلها از آهین ساخته اند ولایت آبا و قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری به شامبری رسیده
 از محال اکس لبن گذشتیم جزو و است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه
 در شامبری که پای تخت مملکت ساه و است کالسکه ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژرنال قشون
 ساخلو و حکام و اهل قلم با یک فوج سواره نظام و یک فوج پیاده با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده
 از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف
 است آبشار متصل از طرفین کوهها میرنجست تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان هماگذاران
 و جزالهای ایتالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایتالیا وسط سوراخ مودان
 سنی است که نصف آن از ایتالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ سنیست
 و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم و دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل اینست که از منظر
 کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهر تانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشههای کالسکه را بجهه اینکه دو
 بکالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه انداختم نیمی آمد کاهی صدای عجیب می آمد مثل
 اینکه از دانی بسرعت بگذرد و صدای کندی در این تاریکی کالسکه بخار و دیکری می آمد میکند صدای غریبی میکرد
 طرفین راه کامی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تو نل که
 کم کم قطره ارتفاع کوه کم میشو و بعضی پلها ساخته روشنی بسوراخ داده اند پنجره های دست چپ بزرگتر و دست راست
 کوچکتر است نزدیک به پنجره برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگر از
 تو نل بجهه باز کرده اند که روشنی و هوا از آنجا داخل میشود و ما همه این تو نل که دو فرسنگ و نیم است
 بسیار تاریک و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کثی در این راه کار
 کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایتالیا با کالسکه یا اسب یا چرخ



از روی کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیهمون شدیم که شهر تورن پای تخت
 آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاده و در طرفین راه دیده میشد کالسکه بخار
 باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد و هیچسم امروز البته از پشت و سوراخ
 گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جای غریب و خوفناک مثل بغلهای کوه و پرتگاهها و درههای
 عمیق و رودخانههای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته بودند میکشیدت بسیار کارهای عجیب درختن
 این راهها کرده اند که بعقل است نمی آید بطوری هم راهها و پلهها را محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب
 کرد و رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد و رودخانه پواست روی عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد
 این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر و نیز در پای او ریاتیک میریزد و هر قدر میرفتیم دره و چ
 تر میشد تا آخر جلگه وسیعی شد صحرائی پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک
 شد از کالسکه پائین آمدیم اعظم حضرت و مکتورا مانوال ثانی پادشاه ایطالیا و نواب پرنس هومبرو لیعهد پرنس
 آمده پسروم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود و مسیون کی صدر
 اعظم مسیو و اسکونتی و نوشتا و زیر و و خارج پرنس کارینیان پسرموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است
 سپس لار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد و هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب
 باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند و صنایع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب منصبان و حاکم
 معتبرین شهری و م کالسکه حاضر بودند با پادشاه و شایزادها و دست و او و تعارف کردیم ما و پادشاه و در
 کالسکه رو بازی نشسته را ندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد و کچها
 و بچهها بودند کوچهای وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دار و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
 کوچه روم است اول میدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چوئی روی اسب وسط میدان بود که
 از اجدا و پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجسمه سربازی از مرمر با بیرون و وسط
 این میدان بود که انالی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست استریم شهر تورن و او را اندر رسیدیم بعبارت
 پایوه شده با پادشاه رفتیم بالا پلهها و دیوار را هر و ما همه از مرمر بود و سقفها بسیار مرتفع و بازینت و اشکال خوب
 و مطلقا کاری کلدانهای مرمر روی دست انداز ما گذاشته بودند که از سر هر کلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون
 آمده بود بسیار قشنگ از اطلاقهای متعدد و تو در تو گذاشتیم که همه مطلقا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و بپس
 زینت و اسباب از پروهای نقاشی بسیار اعلی و تحت و میز و سندی و غیره بود و بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای متزل
 مار نشان داد و دواغ کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است باز رسیدیم



تصویر پادشاه ایتالیا



چند دقیقه مانده بر کشیم لباس درآورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است پادشاه و شکارها
و کوههای مرتفع و دریا و رود و محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هرگز میل باذن شهر ندارند زمستان و بهشت
همیشه و شکارگاهها بسیارند من میگفتم از شهر و عمارت بد می آید همیشه میخواهم و شکارگاه و کوه با ششمین پادشاه
قریب بیست سال میشو اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که سن هستند و لیست سی سال وار و پرنشده
بیست و هشت سال و دو دختر و از یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری و دیگری زن پرنس ایتالی
است اسمش پرنس کلوتیلد زن و وک و او است که همین آمده باشد چند روز است بسیار ناخوش است متحیرش
هم در اطلاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک و از یکی شیرخواره و دومی و یکریب سه و چهار سال و اینها شان
هر روز و باغی که جلو عمارت است آورده میگردانند و یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود
آتش خیلی میجست و رودخانه پواز انتهای دست راست شهری آید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و کوهنگ
خانههای بسیار خوب توی دریا ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است و در سر یکی از آنها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرکا و مدفن جد او این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوهها
الب بلکه است معبد یهود و یحیی در این شهر بسیار بناهای عالی است یعنی یهودیهایی متمول ایتالیایا جمع شده
بشرکت میسازند هر روز هم تمام است

روز جمعه بیست و پنجم

در منزل بودیم بعد از بخار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسله خانه که در همین عمارت است اسلحه از قدیم
و جدید خیلی بود و از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد و در کلاه
خوایرانی هم بود بعضی بهسای مروه را مثل زنده واداده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم فرنگ پوشیده روی
اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر و غیره در آنجا بود و شمشیری از
نابلیون اول که در واع شهر فوتن بلو بیک از سرتیپان ایتالیایا که در خدمت او بوده بخشیده بود و دیده شد در آتیر
بطور نیزه خیلی کشیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت تمام
بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آوردند و مزین هم میز و غذا و پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب
شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام نخورد و میخفت هرگز
شراب نخورده ام آب خنک را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ
و سفید سنش کو یا بیست و پنج سال باشد اما بسیار با بنیه است سحران ما سوای آنجا که باین رفته همه

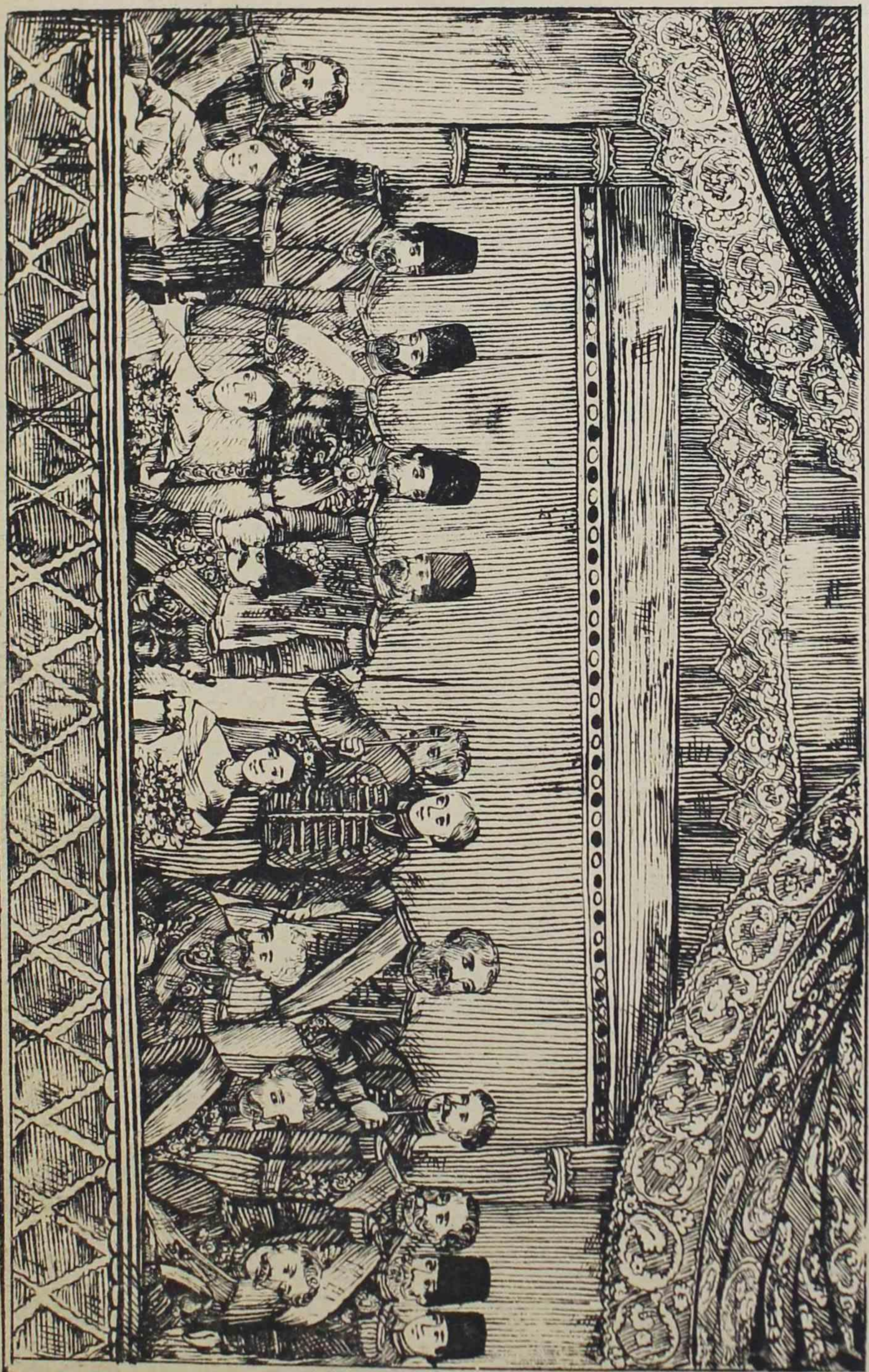
بودند امروز پادشاه و بعضی اسباب بسیار خوب کران بجا برسم یا و کاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویر
خاتم سازی کار ایتالیا که هر یک مبالغ کراف قیمت وار و این صنعت منحصر است با ایتالیا این خاتم سازی
و خلی بنجامین ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی
ناور است نیز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب و بعضی خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود
بصدر اعظم و شاهزاده و سایرین هم نشان داده بودند شب را با اتفاق پادشاه تماشای خانه رفتیم در همین عمارت
ما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذاشتیم داخل یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند
شده رسیدیم تماشای خانه در لژ اول نشستیم بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجره تیره چراغ کارزیا
جمعیت زیادی هم بودند و قصد میزدند ما بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود و اسمش اوربن بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل یونانی و نیاست گفتند شوهر دارد و دو و دو
و یکریخت خوانندگی پتیر میر و برخاسته آیدم منزل شهر تورن و دویست هزار نفر جمعیت دارد و لباس صاحب
منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز شنبه سلخ جمادی اولی

صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود و بخار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت راکشته پردای بسیار خوب
تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را که در مرتبه پائین عمارت است و دیدیم کتاب زیادی بود و وضع
کتابخانه مثل دالان طولانی بود بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت را گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه
را که در همین باغ تومی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرک روباه شغال گفتند
یک جفت فیل یک جفت زرافه بر پلنگ خرص سیاه ثبت که حیوان عجیبی است و در قفسی میمون زیادی بود و انواع
شکار ما و کوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحش نبود یکی یوز شیر بود یوز
پلنگ دیده بودم اما یوز شیر نشنیده بودم شبیه به شیر است اما یوز مانند بسیار مقبول و یکر میمونی بود بسیار گرج
خلق ورزده که تنها نگاه میداشتند آدم هم نمی توانست پیشش برود و دندانش مثل ببر بسیار بزرگ ریش
زرد مینی همه سرخ کوهنابا خط اسمش مانند ریل است که از افریقا آورده اند آیدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی بر حمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کاسک سندی داشت در آن نشستیم بچاند
کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده و اطاق معطل هستند
باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند



نشستن پادشاه و مجلس پادشاه و اتالیق





نشتن پادشاه و رولایت ایتالیا در مجلسی که از نغمه آواز خوانی میکند



بسیار خوشگل وار و بعد رفتیم میدان شق را که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است گردش
کرده از کوچه‌ها گذشتیم یک کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه بروی خانه پومیر سد انظر
رو و خانه روی کوه و تپه آتش بازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتش بازی بر ششم منزل من
در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میر شکار و رفیق و اجدادان پادشاه که اسمش مسیو برتوانیان است
رسیدیم منزل پادشاه زن محترمی که داشته مدتی است فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر
عقدی نگرفته اما یک زن بیغ من غیر رسم گرفته اند ز نشان آنجا نبود کنار دریا رفته بود که باب دریا حمام
کند جوابی با و تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاد بتوسط مسیو اکومنتی خاصه پادشاه
که پسر عموی بهین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار کا با هم
با من است و شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر وارنده که در سواره صاحب منصب است
و یک دختر که پسرش کی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است

روز یکشنبه غره جمادی الاخر

باید از طورن بشهر میلان برویم باره آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت
پوشیدیم پادشاه آمده نشسته صحبت کردیم پرسیده پادشاه هم آمد ز نشیمن همان طور ناخوش است
ولیعهد ویروز رفته است به بیلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است بهین از
این جنبش و ایران هست یانه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکار
نیست که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مال است کوچک است رفتم پایین سوار کالسکه شده پادشاه هم
بودند رفتم کنار از آنجا بکالسکه نشستم زن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره بهین یک تن بسته
همه کالسکه‌ها هم به یک راه وارد مثل کالسکه‌های بخار حاکمیت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان
دولت لب کار ایستاده بودند تا زن راه افتاد و تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه
کوه است تک تک عمارات میلانی بسیار قشنگ و روی کوهها و دریا که همه جنگل است ساخته اند کالسکه
بخار که مسافتی طی کرد و کوههای طرف راست و رافتا و همه جا صحرای جلگه شد بسیار آباد بود و اغلب حاصل
زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اول شاخه زرت اینجا بسیار بلند
است ثامنا وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میخورد اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته آویزان است آن را هم آرد کرده میخورد و نوع زرت در یک ساقه بود و گندم و جو را پیچیده
بودند و زرت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایتالیایی خوبی معروف است

سالست خوب نیشود همه صحرای درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم کی از رودخانه
بزرگ وونا ویکری ستورا و سینیا و زیسیلو بود خلاصه را ندیم در شهر سافلیا قدری ایستادیم شهر کوچکی است
در هر شهر که کالسه می ایستاد اهل شهر از سر باز و صاحب منصبان نظامی و تسلی و حاکم و غیره استقبال میکردند
بعد از شهر نوار رسیدیم و روانه کوه افتاده است اغلب خانه ها را روی کوه و توی دریا ساخته اند بسیار خوش
و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف دست چپ که شهر واقع است
کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوه ها سبزه و جنگل کمی است همه جا کشت عمارات و خانه ها
بسیار و غیره ساخته اند بسیار با سلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم بده ماژنتا رسیدیم که از زمان
جنگ ناپلیون سوم با دولت استریه که در این ده و صحرای واقع شد مشهور شده است و قشون استریه
از دولت فرانسه و ایتالیا و در این صحرای شکست فاحش خورد و فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای
یاد کاری و مقبره کشکان این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد و ساعت و نیم
بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این
شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسه که بخاریا و ده شده و بعد
ایتالیا که دیر و اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا است با حکام و صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند
و بعد تعارف کرده سوار کالسه شدیم جمعیت زیادی در کوه و بخاریا بودند بواسطه کرم و از طهران که مریض بود و از کوه چاه می
عبور شد بسیار شهر قشنگی است نه های بسیار خوش شکل و از خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف
مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنایی و هیچ جای عالم نیست خلاصه و از عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و سندی و تخت خواب و آئینه و غیره همه طلا و تالارها و درها مطلقا کاری و نقاشی
و همه را پارچه های خوب و پروانی نقاشی اعلی جیبانده و چهل چراغ زیاده و بخت اند این عمارت را
از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایتالیا و این شهر را کرد و این عمارت را
تعمیر کلی و زینت زیاده داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرس اوژن از جانب ناپلیون هشت سال در این
مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارات بدست دولت استریه افتاد و سالها هم او سلطنت
داشت و شاهزاده کریمیلین برادر امپراطور حالیه استریا که بالاخره امپراطور مملکت مرکزی یونانی و نیا شد و کجا
او را کشتند و این شهر و مملکت از جانب امپراطور منته نایب السلطنه بود و بعد شکست منته ها حالا جزء دولت
ایتالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلوه عمارت است بر خوابسته
اول رفتیم توی کلیسا و زینت بهیچ وجه و جمعیت زیادی از مرد و زن اینجا بودند قدری کشیم از توی کلیسا

راه است پله میخورد و میرود بالا و باول بعد رفتیم بالاتر بالا پانصد و هفتاد و پله میخورد و کم کم رفتیم بالاتر و دست پله تنگ
 و باریک و پیچ و چ است بعد از آن حتماً سیاه و پشت با همای وسیع دارد و از اینجا باز پلهای خوب بالا دارد
 از این بار که بهای الپ و سنت بر ناز که ناپلیون اول قشون فرانسه را با ایتالیا داخل کرده بود رسیدند
 کاسکهای بخار که دو و دو میکردند و از اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا و آفت
 دوارک تریومف که ناپلیون اول در فتح ایتالیا بیرون شهر بنا کرده و خیری که ناپلیون ساخته و آتش
 پاوی برده است و بسیار نهر عظیمی است همه پیدابو و از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه پیدا
 بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر بر کیهنهای مختلف دارد که آنچه استادی صنعت
 حجاری است و آنجا بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت و روستا
 بعضی را جسته از دیوار و بنا و بعضی را چسبیده بدیوار درست کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا
 جز سنگ مرمر خیری و دیگر فیت این کلیسا را بر و رایام ساخته اند چنانکه الآن هم مشغول کار بودند حجاری
 میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر و نو سازی هستند و میکنند صد سال دیگر تمام
 میشود و تومی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند
 که عقل حیران است و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبرها و محرابها
 اشکال خوب همه چیز دارد و اگر بکنفر حجاری قابل مدالت همه جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک
 مجسمه کوچکی از مرمر بکنند باز نمیتوانند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا است این قدر بنای قابلی است
 که اگر شخصی مثلاً از نیکی و نیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دید و مراجعت کند و دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود
 و پشت با همای و راهروها و پلهها و هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون آنکه جابر کسی تنگ شود
 پشت با همای همه تختهای سنگی مرمر بزرگ است سیلهای مرمر منبت کاری بسیار دارد و در مرمر بریل هم
 مجسمه بکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که نیمه بلند تراست مجسمه از برنج دارد و که در دستش برقی است
 و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و چهارده ذراع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد و بعد پائین آمده
 از تومی کلیسا گذشته رفتیم بازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته اند طول و عرض زیادی
 ندارد اما بسیار خوب بازار است قدری کثیم جمعیت زیادی بود بر شستم منزل شب در تالار بسیار
 عالی سر میز بزرگی شام خورده شد همان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایرانی و خارجی بودند شام بسیار
 خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میدان هم که مرمر بسیار فرخنده است بود بعد از شام رفتیم و منبره کلیسا
 و میان نگاه میکند در میدان البته بیت سنرا نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنهای

الوان وار و روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا پایین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترها
 سفید که در بالای منارها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند و تاریکی شب و روشنائی چراغها
 هوا برق میزد بسیار تماشا داشت

روز دوشنبه دوم

باید رفت بسالنبورغ که جزء مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شدیم و لیعهد و صاحب نصابان
 و اجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیر و زار آمده بودیم رفیقیم بکار سوار کالسکه بخار شده را دیدیم از شهرهای
 مستعد و گذشته باین تقصیل اول از تروچکیو دویم برکام سوم برسیا چهارم و سنترانو پنجم و ررون
 که قلعه نظامی معتبر است الی شهر برکام جلگه بود و همه حاصل زرت و ثروت ابریشم از چند رودخانه هم
 که ششیم از همه بزرگتر و رودخانه اویش است که از شهر و ررون میگذرد آب گل آلودی داشت بشهر برکام که رسیدیم
 دست چپ کوه پیداشت و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانههای تنگ تنگ روی کوه ساخته اند که بسیار
 تشنگ است کوه هم سبز و کمی جنگل دارد و در هر شهر که کالسکه بخار می ایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم
 و صاحب نصابان باستقبال می آمدند طرف چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود و پر خشت
 و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلعه مردم عمارات میلانی خوب ساخته
 بودند همین طور رفیقیم تا بدریاچه بسیار بزرگ تشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف
 بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگ است جزیره بسیار تشنگی میان دریاچه بود عمارات بادی
 در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل بل بختکی داشت اسم دریاچه کارواست و در دریاچه همه خاک ایطالیست
 مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق بآستریه است قلعه پیشه که یکی از قلاع محکم ایطالیاست در کنار این دریاچه
 واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخو و توپ از طرف دولت همیشه اینجا است
 از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه و ررون رسیدیم شهر و ررون میانه جلگه و کوه واقع شده است
 و اطراف شهر قلعه و خندق و باستانیهای محکم دارد توپ زیادی اینجا است و در کوه را هم برج و باستانی ساخته
 اند و در غلیم ادیر هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند قدری از قلعه
 بالاتر بکار رسیدیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره و اسلحه شهر همه آنجا بودند بعد
 کالسکه از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر و ررون گذشته افتادیم براه سالنبورغ و سالنبورغ
 و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه اینجاست
 است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوههای بلند رفیقیم دره کاهی و وسیع کاهی تشنگ و کوهها رفته رفته

بلند تر و سخت تر و پرچنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشد که از وره و دیگر می آمد
 یلهای متعددی روی رودخانهها ساخته اند و ایل و ره آبادی کمتر بود و هر چه پیش میرفتیم زیاده تر میشد و رخت
 انکور بسیار کاشته بودند مسافت زیاد می که از این وره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الا که سرحد دولتین ایتالیا
 و استریه است و استاسیون اینجا کالسکما ایستاد و مامورین و مهمانداران اطرایش بجنور آمدند رئیس مهمانداران
 شخصی معتبر و پیش خدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کمیت و و کر یویل و مسو بارب
 مستشار و دربار که فارسی را خوب حرف میزد و قدری با بخت صحبت شد بعد مامورین ایتالیا که رئیس آنها کمیت
 پیانی بود آمد و مرخص شد نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف دیگر مال استریه سر باز هر دو
 دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از و ه دقیقه را داشت و ه ساعت رفتیم همه جا باز کو بهای بلبل
 و وره و رودخانههای عظیم بود و از وره هر چه و رخت انکور باخته بود و زیر چفتههای بسیار خوبی داشت
 آبادی و و مات خوب قشنگ و در و امنه کو بهای بود و قلعه محکم و دولت استریه و و هته این وره ساخته
 است که قشون دشمن محال است بتواند از این وره عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستانیها گذاشته اند
 همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی در این و و تله هستند اسم قلعه فراتر افوست است خلاصه اینجا معلوم شد
 که الی شهر سالبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر با اینجا میرسیم غو بی با استاسیونی
 رسیدیم کالسکه کیاعت اینجا ایستاد شامی برای سسرامان و راطاق حاضر کرد و بودند شخصی پائین آمده و گفت
 که ایستاد و بود و دیدم ژرنالها و صاحب منصبانی را که اینجا بودند معرفی کردند و میگویند شبش معلم علم تو چنان را که سنا
 معلم مدرسه و ارفنون طهران بود که محمد حسن خان سپهر سیدار و محمد صادق خان قاجار از شاکر و های خوب هستند
 اینجا دیدم قدری ریش سفید شده است بنیاش بسیار خوب است بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام خوردیم
 هرامان بعد از شام آمدند را و افتادیم اگر چه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پها میگذشتیم
 طرفین راه کو بهای بلند پرچنگل و و ه تنگ و راه هم سر بالا بود و در این بین رعد و برق شدید می شد باران شدیدی
 آمد شام خوردیم خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صد و هجده نفر زیاد می شنیدیم معلوم شد که کالسکه شهر النسیو
 رسیده و ایستاده است ایل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بودند و منکاشه غریبی بود و بعد از
 خلوت شدن خوابیده و صبح که بیدار شدیم بارقال و مقال زیاد بود کالسکه باره افتادند باز خوابم برد و ساعت بعد برخواستیم
 رخت پوشیدیم در این وقت در خاک لمان دولت با ویر بودیم بصره انگاه کردیم مثل هشت بود کو بهای بزرگ پرچنگل و رخت
 سرو و کج چنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن کلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسطا تابستان بود و صحرای و کو و مثل اول بهار بود
 رودخانههای زیاد که از شعبات انوباست بدلتون میگویند و همه جاری حاصل اینجا و رنشته هواش سرد و یلایق است

ما رسیدیم شهر روز پنجم که از شهرهای باویر است از اینجا پای تخت باویر که مونیخ است یا شهر سالسبورگ که منزل است
 مساویت که تا هر یک از این دو شهر کیساعت و نیم راه است قدری کالسکه ایستاده و به سالسبورگ روان
 شدیم همه جا از جادهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستان
 شهر ترولسن جمعیت زیادی بود بایکی از امانی المان که فرانسه میداشت صحبت زیاد کردیم یکی از امانی
 این شهر چوچی از ساق و رخت ساخته صنعتی کرده بود با واد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت این
 شهر چهار پنجاه هزار نفر است خلاصه وارد و در و خانه ساتر شدیم که سرحد دولت استریم و باویر متصل شهر سالسبورگ
 است از یل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوشهوائی است در کنار کوه
 جنگلی واقع چهار ده هزار نفر جمعیت دارد و ناپلیون سوم با امپراطور حالیه منسه در این شهر ملاقات کرده بود
 معدن نمک معروفی دارد و سوار کالسکه شده و از عمارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی در
 جلو دارد و حوض سنگی با فواره بزرگی دارد و از دهن دو سب و آدم سنگی آب میریزد کلیسا و مهمانخانه و دو میاست
 اغلب راه امروز و دیر و از خاک ترول منسه بود و کوههای آنرا الپ تیرولین میگویند از میلان به سالسبورگ
 دو رست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که دو رست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها
 بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز توی شهر واقع
 شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها و ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته اند و دیوار محکمی در
 وسط کوه کشیده اند یعنی یک رک سنگ بزرگی است که این دیوار را روی آن سنگ ساخته همان خانه های خوب
 در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه که هتل و در و در و سرحد باویر و اطرایش قلعه دیده شد
 که توپ انداختند اسمش جوفستن بعضی مجوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند

روز شنبه سوم

انشاء الله تعالی باید رفت به شهر وین پای تخت استر یا صبح برخاستم و نزدیک شهر جایی است معروف
 به شونبرون که نیم ساعت راه است و ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظا شونبرون بزبان المان یعنی
 چشمه صاف و سوار کالسکه سبی شده را دیدیم شاخه ها و عذره هم عقب آمدند و قدری گرم بود از شهر گذشته
 خیابانی بود سایه داشت همه جا تا کالسکه از خیابان رفت تا باغ و عمارت رسیدیم و اینجا و بعضی جادهای دیگر درخت
 چنار زیاد دیدیم چنار اینجا با ایران قدری تفاوت یعنی رنگ ساقه و شاخه های چنار زیاد اینجا سیاه تر از چنار
 ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بو وزن و مرد و سب و تماشاچی زیاده
 بود این باغ با بعضی عمارت دیگر و حوضهای قدیمی ساز و در و مانند کوهی واقع است پر جنگل و سبز چشمه های آب

صاف مستعد و از دامن کوهها بیرون می آمد و در سر هر چشمه یک جانی مثل حوض و آبشار و پادویون یعنی کلاه
فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بخرمای عریض میریزد و آب سرد کواری است ماهی
غزل الای ایران بجا زیاد توی آب بود از کنار بخر پائین رفته گردش کنان بجایهای بسیار خوب رسیدیم
که باز چشمها و حوضهای مستعد و دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مثل حوض
ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی رو بین میگویند پیدا میشد هر شیر را که میکرد و اندند
از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب محبت مثلاً یک حوضخانه دیده شد که در وسط آن حوض و فواره
کوچکی و تاجی از برج روی فواره بود شیر را که بارامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا
بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین می آورد و اختیار خود شخص است اگر بخواد بدست فرع هم
تاج بالا رفته پائین می آید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بی خبر در خیابانهای ریکت ریخته و اطراف
و لایح مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریکت همه فواره و سوراخهای کوچک
است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فواره باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند
شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه
داشته اند هوای اینجا سرد و سیاق است و یکریک شمیری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته در آن
طرف بخر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بجاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خرس بازی میدهد
یکی سوار کالسکه است میرو و یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد و همه وضعی زیاد ساخته اند این دستگاه هم با
زور آب چشمه حرکت می آید پیچی و شیری یا اسباب کوکی دارد که تا دست زده اند مردم این شهر حرکت آمد کارها
عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا داشت و یکرنری بود که طرفین بخر و لاک پشت ساخته بودند و چنان بن
این دو لاک پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از بین یکی آبی بتندی و زور تمام در آمده بدین لاک پشت
و یکدیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدین این دو لاک پشت گذاشته اند
تا وقتی که دست زده از بهم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل میل بلور میشد خیلی چیز
عجیبی بود و یکدیگر بخر برای نمونه و تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلای و صرخ چاقو تیز کنی و غیره خسته
بودند همه آدمهای کوچک و صرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت
همه پنجه را از صد و بیست سال قبل ازین محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بوبین زیاده از آن نمیتوانستیم تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده
یک بار رفتیم بجای قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین باراه آهن بهت ساعت است



صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورغ میخواهد مرخص شده برود بر خاسته دوم کالسکه آمده با حاکم تعارف
 کرد و او رفت تا بهم بعد از اندیم این راه که بزرگ ندارد اما طرفین راه همه پتهای قشک سبز و خرم و جنگل
 پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بودند تازه چیده بودند زری حاصل توی چپنها ی سبز و جنگل
 داشت اما طرف دست راست بسیار زیاده بود و کوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جاتپه
 و دره های کوچک آباد و پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود و هوا هم معتدل
 و گاهی ابر بود و با و خنکی هم می آمد و در استاسیون کالسکه می ایستاد و همه جا مستقبلین و سرباز نظام با
 موزیکان بودند و در شهر نیز که کالسکه ایستاد و دستاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده
 قشون را دیده بعد رفتم توی اطاعتی که برای من معین نموده و بخار حاضر کرده بودند اینجا زنها ی بسیار
 خوشگل داشت مملکت منسه و حسن و مقبولی سر آمد هر مملکت است خلاصه همراهان که بخار خوردند بکالسکه
 نشسته را ندیم حالت صحرا همه جا بهمانطور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش طایلس
 است قدری از اینجا گذشتیم و دو خانه عظیم و انوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه
 رفته بعد و رسیدیم بعد از این شهر بشهر سن بولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت کلیسا
 و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوش منظری باید باشد هر چه نزدیک
 شهر و پنه میشدیم شهرها و آبادیهای بسیار خوب و عمارات سیلاقی عالی در ده و دامنه کوههای جنگلی
 و جاتهای بسیار با صفا و دیده میشد و وضع خانهها بسیار خوب بود و رودخانه های خوبی در راه بود
 نزدیک غروب رسیدیم باستاسیون باترنک اینجا کالسکه ایستاد و عالیحضرت امپراطور منسه دوم در
 کالسکه ایستاد و منتظر بودند بانواب و لیعهد و شانزادگان که تا دو فرسنگی شهر با استقبال آمده بودند
 پائین آمده دست وادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانه وادما سورغ هستند و حال هم
 پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل سنش بشخصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور
 اشخاصی که همراه امپراطور هستند و دلبکار و بارن شلختا مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان
 بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه بخار من بودم و امپراطور و صدر اعظم
 و میرزا ملکم خان و بارون شلختا و کونت و و بسکی وزیر مختار منسه مقیم طهران و کونت کرنویل هماندار را ندیم
 منزل ما در قصر لاکسان بود غ است که ماری تریز ملکه سابق اطرایش ساخته است بشهر وین پنج فرسنگ مسافت
 وارد منزل امپراطور قصر شونزون است که بشهر نزدیک تر است چون هوای شهر گرم بود و از اینجا به شهر منزل
 نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسان و سورغ چند خانواری قصبه باند و اطراف قصر بود و خود قصر عمارتی است

مربع و طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای عمارت بسم راه دارد و شاهزاده
 و علاء الدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدری دور از اینجا و عمارتی نازل دارند باغ بسیار بزرگی با حیاط
 و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور و غیره و در عمارت شدیم
 امپراطور ارکان دولت خوشنما را با شاهزادگان و غیره معرفی کردند اول و لیعهد دولت که سن چهارده ساله
 است و همین یک پسر را هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبی است اسمش رودلف شارل لوبی
 که از شاهزادگان است و لوبی و یکتور ایضا از شاهزادگان و کنت اندراسی صدراعظم او سترویا و سایر وزراء
 از نظامی و تسلی بعد ما هم صدراعظم و شاهزادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند شاهزادگان
 و غیره که پیش بوبین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورد و خوابیدیم

روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتم بعمارت شو برون بباز و دیدم امپراطور باره آهن نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن
 و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم

صبح برخاسته بخارخوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود و حکیم پولاک که قدیم در طهران معلم علم
 طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود و بجنور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبی است
 قدری پرسیده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا دروین است عصری سوار کالسکه شده و باغ عمارت گردش
 کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل رودخانه از باغ میگذرد و پلهای خوب دارد و دریاچه بود و ماهی زیاد داشت قدری
 نان ریختند ماهیهایی خیلی بزرگ دیده شد گفتند و لیست سال است این ماهیها در این دریاچه هستند
 باغ و خیا با نخا خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیره
 خوب بود و قاز و حتی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا آمده بودند آنجا از
 کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردش کردیم عمارت که منتهی لب دریاچه است که از قدیم
 ساخته اند قلعه محکم مدینی دارد و اسمش عمارت پهلوانان است میلهها دارد که سر آنها اوهمای مفرغی و حریف
 و غیره است در تابی آهنی محکم دارد و بعینها این عمارت و قلعه بعمارت دیو و جادوگران و اجنه شبیه است
 که در کتبها و نقالی خوانده شده است از چند در داخل شده با طاقها و دالانهای غریب رسیدیم
 هر اطاق و راهروی باز یک در آهنی داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب کردن مروه را مثل
 زنده با پوست و پشم روی سکویی گذاشته بودند شخص مهیبی از مقوی ساخته نشاند و مثل مجوسین بخیر کرد

بودند وزیر این طاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این مجوس حرکت میکرد و اگر شخصی
تنها و بی خبر در آنجای تاریک این حرکت مجوس را بیند یقیناً و اجماع میکند جانی دیگر دیده شده و مسقف
که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند و خوبجاری
کرده بودند بعد دیگر هر چه طاق از کوچک و بزرگ بالا و پایین دیده شده همه بسیار عیب و دل تنگ و خفه
بود یعنی قصر پهلوانان همین طور باید باشد طاق دیگری بود که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با دهنهای
مقوایی پوشانده و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در تو عیب زیاد
داشت مثل طلسم زنگوله بود و دمامه و شامه جا دو که در افسارها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعد از
گروش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم و غیره که با کسب و زیور شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر
صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد ولیعهد با وجود صغر سن بسیار
باتریت و دل چسب جوانیت در دولت اطرش از امپراطور خوب یادگار است

روز جمعه ششم

امروز بعد از نماز بعضی از شاهزادگان منسه بدین ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه
سابق که نوور که حالا باید رش و مملکت منسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده
است اسمش ارنت او کوست یکی از شاهزادگای باویر اسمش ارنولف و یکی از شاهزادگان در تیرغ
اسمش ماگرمیلین و یکی از شاهزادگای ساکس و یار اسمش برمان بعد از آنها صدر اعظم دولت استریه
کمت اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از او ایلمچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکانان است و بعد
ایلمچی کبیر دولت عثمانی و پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای قصر شونبرون
که شامرا همان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بکار آنجا از پله زیادی بالا رفته کالسکه اسبی
حاضر بود و سوار شدیم شونبرون قصبه است و خانههای آن وصل بنجانههای بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوستان برلن است جلوعمارت
امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی والان عمارت رفت امپراطور پایین پله منتظر ما بودند پیاده شده
دست داده بالا رفته داخل طاق شدیم شاهزادگای منسه و المان و برادر امپراطور و غیره بودند مدتی
ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر و داماد پادشاه هولاند که اینجا است او را هم شام وعده
خواسته ام نرسیده است از این جهت سرفره رفتن ویر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید
اسمش الکساندر است رفتیم سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گپ بری و مطلا

کرده اند قفس هم نقاشی است که کوپاروی کج نقاشی کرده اند همه طاقها و تالارها ساده است چندان آینه
بجمل از پرده و اشکال و غیره ندارد و بعضی پرده ها از سر که نشسته ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز
و غیره دیده شد جلوه این تالار باغ است گلکاری و چین و خیابانهای خوب دارد همه برکت و رحمتان طریقت
خیابان را با پیچیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلند است روی تپه عمارت مختصری که ستون
زیاد دارد ساخته اند که مشرف بیابان است پائین تپه توی باغ حوض است خوارهای بلند میجد اما نه همیشه
بلکه هر وقت بخواهند منبعها را باز میکنند شام خوریم موزیک میزنند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم
با طاق و یکراش خاصی که سر شام بودند همه ایستاده هر کس با کسی صحبت می کرد پرسش و پویند هم که از اکابر
در خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبی است انجا بودند نشان صورت خود را که مکان لباس
بود بولیعهد وادم بعد سوار شده رفتیم سر راه این بمنزل رفته خوابیدیم شب باد و باران شدید کی آمد هوا
را سرد و وز مینهارا تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخاستیم هوا بواسطه باران و شب و ابرامرو
که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شدید و گرد و خاک راه
بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم همه همراهان در رکاب بودند
باراه این تاشهر از یک ساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود و هوای خوب چین سبز گلها می مختلف دیده شد
خرکوش زیادی توی حاصلها بودند و نزدیک شهر رسیدیم چون شهر وین در کودی واقعست تا نزدیک اثری از شهر
پیدا نیست یکطرف شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر و پای آن تپها در محل بسیار کودی واقع است
بهین جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه کودی وسط
شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوهها همه سر ازیر است رودخانه و انوب از کار شهر میگذرد و یک شعبه از
رودخانه را نبردستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پاریس بسیار کوچک تر است کشتی بخار بسیار
کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن
آب و انوب که بچافت از شهر میگذرد و اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از خارج خود اهل شهر از آب و هوا
برفی کوهها و چشمها نهر عظیمی کشیده بشهر می آورند خارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند کمال
دیگر تمام میشود و جمعیت شهر بن شصدهزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره و مکار
حاضر بودند پایاده شده دست با امپراطور و او سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا از توی شهر و بولوار دی که تازه

ساخته اند و از پهلوی عمارت بلور که عمارتی قدیم است و حالا پر دمای نقاشی آنجا گذاشته اند که ششم و از
 نزدیک ارسنال یعنی جایی که اسباب قورخانه میگذرانند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شنبه
 رودخانه دانوب گذشته و از خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود و بهار
 اکیوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای شکست از چوب ساخته اند سندی و
 چراغهای فانوس کار زیاده بود تا رسیدیم به نزدیک اکیوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جمعیت بود
 اما بواسطه شهرت ناخوشی و باو کرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه بیلاقات رفته اند و باو یون که عمارت
 مخصوص امپراطور و در خارج اکیوزیسیون است شدیم میزنهار حاضر بود سر میرفته نهار خوردیم بعد از نهار
 با امپراطور رفتیم با اکیوزیسیون محوطه بزرگی است چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کسب مدور بسیار
 بلند و وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشائی است پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند
 بمثلین طاق مدور و بازارها و غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این کسب بزرگ سایر بازارها منشعب
 میشود بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است و راه آمد و شد دارد و باقی بسته است و در زیر کسب بزرگ
 حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریزد جمعیت زیادی توی اکیوزیسیون بودند برای هر دولتی که
 اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جانی مخصوص داده اند مثلاً دولت فرانسه یک بازار طولانی و
 دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت و
 رافرتاده است بابرک خشک آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ و فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب
 است صورت آن بعینه آنجا است از این جزئیات باید قیاس کرد بمتاعهای کلی نفیس مثل پارچهای
 پشمی ابریشمی آئینه بلور اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایه دول هم همین طور یعنی
 بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جلو اسباب زیاد دارند و دولت عثمانی
 و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین طور بازارها را با امپراطور
 گردش کردیم تا رسیدیم بجایی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجودیکه سه ماه قبل از این حکم شد
 که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع
 نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در بیلاق است امپراطور میخواست
 بروند بیلاق و داع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه بازار را گشته گرانند و ک قسطنطنین برادر امپراطور
 روس را در بازار دیدیم بسیار شانه زاده خوبی است ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم
 قدری بد حال در نک رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولا ایف پتر کوروستن

رفته اینجا کشتی کجستی دیگر میجو استم داخل شوم زمین خورده پایم زیاد در آمده است معلوم بود خیلی صدمه خورده بود و خلاصه بعد از اکیسوز زیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدیم رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد یک نفر بنا استاد اسمعیل و یک نفر نجار با آنکه سه ماه بود که مامور ^{خفتن} بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همه عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما شد اینجا ششیم رئیس اکیسوز زیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بنا های دولت عثمانی و مصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازار را گذرشته آخر بعمارت شمین امپراطور رسیدیم از اینجا هم گذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکیسوز زیسیون از دولت است هفت کرویر خرج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که بر حیده میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده و دخل میشوند سه کرویر و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغه منفعت بر عیت و دولت میرسد این امپراطور متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فردینا نداؤل که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد و حالا هم زنده است هشتاد و سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اطیش است زندگی میکند سلطنت بر برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم خواست سلطنت را و او به پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان بایشل که سیاق است میرود حالا هم اینجا است

روز یکشنبه هشتم

امروز کار می نداشتیم عصری با کالسکه در باغ و در دریاچه با قایق خیلی کردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته آمدند عزوبی بمنزل رفتیم صنایع الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسنگی این قصر است در اینجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فلج و غیره در این فصل ناخوشها برای معالجه انجب میروند

روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن طرف عصر



سوار کالسکه بخار شده رفتیم بمارت و قصبه شو برون از کالسکه بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم
 امیر طور رفته بودند بشکارگاه ماهم رانده از دوات سیلاقی شصت وین گذشتیم این چند دهه که شمرده میشود سیلاقی
 اهل شهر است بعد از شو برون و ده بنزن در ف بعد هیت زنک بعد لنگر که شکارگاه امیر طور است راه
 طولانی بود و عمارت و همانخانه درین دوات زیاد است را ندیم تا از آبادیها گذشته بخیا بانی رسیدیم طولانی طریقی
 جنگل سختی بود و بعد رسیدیم بجایی که دو درجکل را بچیر کشیده بودند بچیر کتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای بچیر
 چوب نداشت هر تخته عوض طناب چارچوبی داشت که بچیر تکیه داده بودند بسیار خوب خیریت برای باد خلاصه
 دو درجکلها را بقدر و فرسنگ بچیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم امیر طور پیاده باتشکار چپا ایستاد
 لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دو صندوق را بابرک
 و رخت کاج پوشانده اند بقدر و و پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته و در هر یک سه
 چهار تفنگ کلوله زنی تیر پر با کلوله زیاد می گذاشته و در هر یک هم دوسه نفر از اعظم نشسته اند که تیر بیندازند و خاتم
 از کالسکه پیاده شوم امیر طور مانع شدند ما با کالسکه و امیر طور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم که از همه
 بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امیر طور به که پائین تر رفتند ما هم
 تفنگهای امیر طور را که در کله ما بود پر کرده مسعد شدیم میر شکار امیر طور که از اهل چک و اسمش کونک یون
 است مردیست هفتاد و ساله و از پیری کوشش سنگین و چشمش کم نور شده اینجا بود قدری صحبت از شکارهای
 ایران و امیر طور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که بچیر زیاد می کشیده بودند آن بچیر همین
 طوری آمده از مقابل ما کشیده شد تا پشت سر ما هم بچیر بود و از آنجا که مانسته بودیم تا بچیر و بروسی قدم بود و روی
 از بچیر بالاتر از جای من قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار و دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل
 پنجاه نفر از جنگل شکار بارانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشوند از در این بچیر داخل
 میکنند یک دسته که داخل شد آما زده قدمی تفنگ چپا میگذر و بنای شلیک میگذارند و متصل آنهار
 با کلوله میزنند اگر در این که نروند در که دیگر بای و دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات میدوند
 که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که متفنی از اینها نماند و دسته دیگر را داخل بچیر میکنند
 این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی
 نیستند و دسته دسته که داخل شدند کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت و بعد امیر طو
 آمدند با هم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شو برون بعد از چند دقیقه با کالسکه در باغ
 شو برون گردش کردیم خیا با بنهای خوب دارد و درختهای بلند مجسمهای مردم خیا با بنها که اشته اند تپه

در آخر باغ و عمارتی بالای آن است را میج و حنی وار و از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصر آتماشا
کردیم فیل کر که ن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش عامه است همیشه مردم برای
کردن در این باغ هستند خلاصه بر کشتیم بجمارت رفتیم سر میز شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالک
بخار رفتیم منزل امروز صبح کور و پیلو ماتیک وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود و نوکیوف
وزیر مختار روسیه و یکونت دوش و نک وزیر مختار بلجیک میسوجی وزیر مختار آمازونی کنت وورو
سیلان وزیر مختار ایتالیا

روز سه شنبه دهم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس مارا انداخت قدری در باغ کشتیم شخصی تلمبه آورده بود و اسبابی که الی
ده ذرع زمین را آورده دقیقه سوراخ کرده آب در می آورد قدری تلمبه بیرون میرخت این اسباب از فولاد
و آهن است هر طور زمین سخت یا نلک باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتیم
چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالک بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادگان و اکثری از پیشین
بودند غریبی بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه که او پرای
بزرگ دین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بودند و دست او
باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانمها را از این قرار معرفی کردند ارشید و شس الی آبت
که زن سارل فردینان است ماری ریز نرس و روانویل که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه پرتغال است پسر کبورخ
که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورخ است رفتیم و در وسط نشستیم این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ
و صدر عظمی عقب ما و شاهزادگان استریه و المان همه بودند انصافا تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حال خیلی در این تماشاخانه
کرده اند چرخ مرتبه است سقف بلند و وسیع خوبی دارد و با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل چراغ و غیره جمعیت زیاد
بود پروده بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده
بود لباس اهل تماشاخانه هم بر دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و
دفعه باله عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند
که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کنند
عکس ماه برو و خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یک درخت قوی شکسته
مثل بل رو و خانه افتاده بود و پریهای روی آن میرقصیدند که یکبار دیو پدید آمده پریها غیب میشدند
دیو میرقصیدند اجنه آمده دیو میرقصیدند پریهای آمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بحار



میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف می آمد و قطعه های یخ را مثل کوه آب دریا می آورد
و سیر و خرسهای سفید شمال روی یخها خنکها نکات یعنی فیل دریائی آمده میکشد شتند روی
یخ شانه زده و این سرها گیر کرده میخواست بگریخت و خترهای قطب و پریهای اقلیم سرما با لباسها
و موهای سفید برف حاضر شده از زمین آتش در آورده شانه زده را گرم کرده با هم رقصیدند با
لباسهای تشنگ و آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد و شانه زده با وزش
در خانه جادوگرها گیر کرده بودند انقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در خرد
زیر دریای نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی جوشش آب ته
دریا و خترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر کلهها و بر کلهها خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و کلهها
یک دختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول کاهی از آسمان ملکه ابریا پائین آمده میرقصید کاهی بزین فرو میرفتند
کاهی با بالون هوا میرفتند کاهی بر پشت عفریت هوا صعود و نزول میکردند حقیقه نمیشود نوشت با اینکه
شام هم نخورده بودند میخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخواستیم آمدیم امپراطور تا دم کالسه آمد
رفتند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمده شام خورده و پیر خوابیدیم

روز چهارشنبه یازدهم

صبح کراندون قسطنطنین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم بشو نبرون عصر سوار کالسه بخار شده رسیدیم بکار شو نبرون هوا
اسبی شده رانیم از کوچه گذشتیم رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت وزر شده بود امپراطور سواره
با جودانهای خودشان ایستاده بودند منقسم سوار اسب شده صدراعظم و حاکم السلطنه سرتیپهای کاس
سواره بودند اعضا السلطنه و نصره الدوله و غیره هم پیاده دم اطاق کوچکی که برای ماساخته و سندی
گذاشته بودند ایستاده بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطیش و ایرانی و غیره رانیم افواج و سواره
و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمع این پنج خط را با امپراطور سواره ششم
قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هولگری که جمله ستان میگویند سواره هوسار و
اقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان می آوردند اسبها خوب میشد
لباس سرباز اطیش از قدیم الی حال مابوت و پارچه سفید است از قراریکه میکشند امپراطور میخواست
این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمده دم همان اطاق چوبی ایستادیم
افواج و توپخانه و سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود

چند نفر از معتبرین اعراب مملکت البجیر که جزه فرانسه است با کسپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب از این قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن اقدین احمد الخزازیری محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد محبت بمنزل کرویم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود

روز پنجشنبه دوازدهم

امروز عصری باید برویم بشوئرون برای اینکه امپراطریس از یلیاق آمده در آنجا بمانست بعد از نصفار برادر امپراطور که تازه از یلیاق آمده بود و اسمش شارل لویی ملاقات شد دست داده تعارف کرویم شانهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کردی با یعنی که دوزن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شانهزاده خانمهای مملکت پورتغال گرفته است این شانهزاده خانم در مملکت باور نشو و نما یافته است برادر امپراطور و اور همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به شوئرون رفتیم رسیدیم بپله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باور سیده تعارف کرده دست داده رفتیم با طاق اول جمعی از شانهزاده خانمها و شانهزاده های اطریش و المان که تازه از یلیاق آمده بودند و ما را امپراطور و زنهارا امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و بزرگوار است مزاج قدری علیل و از اینجهه اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پایتخت میکند از دستا سی و شش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را گرفته و او تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه باز نهایشان و وزرا و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش باز نهایشان شانهزاده های منسه و المان برادرهای امپراطور همه بودند و تالار میزهای کوچک برای سویی که گذاشته بودند اعراب البجیر هم مشب همه آنجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری و در میزهای برای سویی نشسته سر میز ما امپراطریس صدراعظم قبولی پاشا ایطلی کبیر عثمانی لبث اندر اسی صدراعظم اطریش و یک نفر محترمه منسه و یک نفر هم بود خیلی نشسته صحبت زیاد می با امپراطور کردم بسیار افنوس میخورد که چرا چند روز پیشتر نیامده و مشب برای وداع آمده است منم از اظهار محبتی که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سویی همه برخاسته امپراطور آمدند منم بر خاستم امپراطور هم با چند نفر و یکور بهین مجلس سر میز علخده سویی خورده بودند خلاصه رفتیم بهبتانی کو چکی طولانی جلوه عمارت که رو بیاغ بود برای تماشای آتش بازی سندی زیاد می گذاشته بودند نشسته امپراطریس دست راست ما وزن

برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر شاهزاده خانها و زنهایم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور
ایستاده بودند سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیاد و از تماشاچی بودند آب فوارهای حوضها میجست عمارت رومی تپه جلو
عمارتی که مانسته بودیم چراغان و آتشبازی بود و هوا هم صاف و مهتاب بسیار خوبی بود آتشبازی
خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد
قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا و باران هم بعینه از آتش ساخته و کشتیهایی جنگی محاصره این قلعه را
کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت شون برون هم روشنی الکتریسیته بروی تپ
و حوضها انداخته بودند بسیار خوش شکل مثل آفتاب و مهتاب بعد از تمام آتشبازی برخاسته باز بازو
ببازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو ببازوی زن محترمه مسنه داده عقب سرمامی آمدند تا رسیدیم
پله عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتم الحمد لله خوش گذشت

روز جمعه سیزدهم

امروز باید رفت به سالن بورغ صبح زود برخاستم بعد از نیم ساعت امپراطور و همه شاهزادهای منسه و وزیران و صاحب
منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاهزادگان داخل طاق شدند جلورفته دست دایم
روی سندی نشستم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسبورغ بسیار اظهار رضامندی
کردم که نویل همانندار وار شده گفت وقت حرکت است برخاستم و در طاق دیگر گنت اندر سی وزیر اعظم
و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده و اندر اسی و غیره نکرده خیال کردم که تا
دم کالسه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسه نشسته رانده در کار پیاده شدیم شاهزاده و اندر اسی
عقب ماندند رسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده فرستیم
توی کالسه امپراطور دم کالسه تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتم هوا امروز دروین و صحرای
بسیار گرم بود باز در شهر لقر کالسه یک ساعت ایستاد و در همان استایونی که وقت آمدن بخار حاضر گرد
بودند امروز باز حاضر بود پانین رفته بخار خوردم بعد از یک ساعت سوار کالسه شده راندم در هتاسیون
لامباش کالسه ایستاد و پادشاه نو و رازن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسه ایستاده بودند رفتم
پانین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار محرابانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار
عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوش شکل و خوش اندام و مؤدب است منزل ییلاق پادشاه
نزدیکترین مکان است شنیده بودم اما از اینجا عبور میکنم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم

این پادشاهی بوده معتبر صاحب خزانه و قشون و افسر امیر طور المان که خواستند کل ممالک المان را ملکی و حد
قرار دهند لازم بود که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده برودی قشون پادشاه شکست
داوه و مملکت را جزیره پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فرار بجاک و دولت استر
آمده الی حال در خاک امپراطور منتهی روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه
اش و ستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه است اما حیف که چشمش نابیناست
و از قرار یک گفتند و طفولیت یک چشمش حاضر بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرد و کیسه چشمش خورده
چشم سالها هم معیوب کرده است ستش شصت و چهار سال اسمش ژورژ پنجم است که زوجه اش لارن
مارمی از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فردریک خلاصه با پادشاه وداع کرده و رفتیم
بکالسه راندیم غوبی رسیدیم بشهر سالبورخ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان شهر تقات
بعینها بعمل آمد قبولی پادشاه وزیر مختار عثمانی مقیم استریم ماموریت از دولت خود دارد که تا بر ندیری همراه ما با

روز شنبه چهاردهم

باید برویم بشهر انسپروک باره آهن هشت ساعت راه است صبح سوار کالسه بخار شده راندیم از خاکن باویر
و از رودخانه آن که رود عظیمی است و طحی برود و انوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفتن که در سرحد
استریم و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاکن باویر است و
طرف دست راست خاکن تیروک که جزء مملکت استریم است قلعه سخت کوچکی است تومی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخل و قلعه بود شلیک کردند عراوه یکی از او کوخا عیب کرده بود
یک ربع ساعت معطل شدیم تا باران کالسه را بجای دیگر حمل کردند یک فوج با موزیک و صاحب منصب
زیادی حاضر بودند حاکم سالبورخ از اینجا مرخص شده رفت براه افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود
چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود و عجیب جایی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد و در
همه کوههای بلند پر جنگل سرو و کاج سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل می است دما ت همه در دامنه
کوه واقع است بسیار بار و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر است کوچکی
قریب و هزار نفر جمعیت دارد سیاق قشنگ خوبی است در میان دره واقع و دورش کوههای بلند برف
دار است با وجود بادان تماشاچی زیادی بود موزیک با نچی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک توپ کردند و در
عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز قشنگ با میزها و سندلیهای خوب تالار

بسیار بزرگ طولانی وار و اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مطلقاً زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای
ابریشمی نفیس چیده اند پردهای اشکال خانوادہ سلطنت امیرطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها
نصب است اشکالی دیگر هم در سقف اطاقها و غیره بود امر و زکال سکة بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه
بود گذشت این پل وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و با طلاق ساخته اند بسیار پل طولانی است
البته در هزار زرع بیشتر طول دارد و رحمت و صرح راه آهن از این بنا است که در کمال استحکام باید بازند

رویکشنبه پانزدهم

باید بشهر بولون ایتالیا برویم صبح در تالار بزرگ قدری کشته پردہای اشکال را تماشا کردیم و شب
الی صبح باریده بود صبح هم خیلی بارید هوا مه و ابر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی
بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شدیم برای راه آهن نظر اقا
مرخص شد بسیار رفت بکالسکه بخار نشسته رانندیم چون راه سر بالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو
فرسنگ و نیم طی میکرد که بهای بلند و راهی خوب چشمه ها و دو خانه با آبشار و دوات خانه های تک تک
قشک کلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چو در آن
از این راه از بعد استاسیون فرانترانسفت که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انپروک شب بود و ندیده
بودم اینست که حالا بتفصیل مینویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت
اما چندان طولانی نبودند تا رسیدیم باصل قلعه و بلندی که اسمش برتر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و
پانزده پا از سطح دریا بلندتر است بسیار زیاده و جای خوبی است کوههای بلند پربرف و اطراف این مکان
هست و از انپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاده آنچه آبی
که از این قلعه بطرف انپروک و شمال میریزد داخل رودخانه و انوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایتالیا میریزد داخل رودخانه های پودا و تیر شده بدریای اوریاتیک میرود خلاصه رانند
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلیخ است کالسکهها ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن سرازیر میشود
و دیدم صدر عظمی و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده و روپا این میروند پرسیدم گفتند کالسکه بخار
که از این کوه سرازیر میشود و تا شادار و منجم پیاده شد و رفتیم سرپا این را از یادوی رفته تا رسیدیم بدریای
از توی ده پیاده و میرفتیم به یکس در ده بنو و عماد و له و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدیم
چه میکنند گفتند رفته بودیم تماشای کلیسای ده چون رویکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی
منبر موعظه میکرد چون چشمش با افتاد از تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با اینکلیساها

و ترکیب وار و کلیسای اینجی که در یکی از گوشه های فرنگستان است شده اند بسیار رفتیم و آمدن
 کالسکه بخار را هم ندیدیم کالسکه های پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنجا که طالب تماشا بود و ندیده
 مایوس خسته شده اند رفتیم توی کالسکه را ندیدیم هر چه می رفتیم کوه ها کوچه ها و کم جگر تر و هوای گرم تر و کوه ها می سنگی
 سخت دیده میشد را ندیم تا بفران زانفت رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردند یک ساعت طول کشید
 در همه این استایو نافع سر باز با موزیکان و صاحب منصبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار
 را ندیم تا به الا که سرحد ایتالیا و اطرایش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند و ذکر نویل همانا را با همه همانا را آن
 دیگر آمده مرض شدند کمال التفات را با آنها کرده از محبت های امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم قشقرق
 هندس هم از آنجا رفت به ولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده
 بودم از ورون تا شهر بولون را ندیده بودم اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوه ها
 تمام شده بجا که افتادیم شام را در کاه خوریم و بعد از شام خوابیدیم بخواب اینک منزل بخوابیم همه همراهان خوابیدند
 من متصل بصرانگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسنگ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرای همه حاصل زرت
 و شلتوک و درخت توت ابریشم است بعضی تنها و کوه های کوچیک هم دیده شد آبادی طرفین راه بسیار
 بود عمارات و در مهتاب سفیدی میزد و با صفا بود از یک سو راج گذشتیم زیاد طولانی نبود و در ورون و در خانه عظیم
 هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و وارد کار بولون
 شدیم بسیار کسالت بی خوابی داشتیم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مرا کا پواست با سایر بزرگان
 حاضر بودند اهل شهر همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها
 شده سوار کالسکه شدیم تلکرافتی از پادشاه ایتالیا که در شکارگاه کوه الب بوده اند رسید بسیار اظهار
 خوشوقتی از ورود ما مجدداً بخاک خود کرده بودند خلاصه را در یاد می طی کرده رسیدیم منزل همانا که
 زریان خان شخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراوه و قال و تقال
 و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت دقیقه شخص بخوابد بجز طور بود چهار پنج ساعت خوابیده

خوابیده باز خیلی غمیست شرم

در وین و ایتالیا و غیره هند و انهای خوب بچشم میرسد زرت شیرینی خوب هم زیاد است دیگر میوه

خوبی بچشم میرسد

امشب از ورون و در خانه گذشتیم اول و در خانه او پیش که از شهر کوچیک رو یکو میگذرد و این همان و در خانه
 ایست که همه جا از ورنای سرون اطرایش بعد از سرازیری شلبرک سواره ما بوده است دویم رو و پواست



که از نزدیک شهر فرار گذشته داخل دریای اوریاتیکی میشود

روز دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد بخار را در همانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش گنت بارون است در کال که نشسته رفتیم بگوش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مرتب است از میانش هم پله دارد میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و شصت ذراع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عذابنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین برج است انهم ارتفاع ندیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم وایمه خرابی آنرا داشته عذاب خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچه ها و محلات و از پهلوی عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند که ششصد سال است که ساخته اند کوچه های شهر همه سنگ فرش و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد و کال که وعده داده زیاد دارد و میوه جات بسیار مخصوص پلو و هندوانه خوبی دارد و از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق که حتماً دارد و از پهلوی قورخانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که از بالا آنجا مردم عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ باین شهر می آمد آنجا منزل میکرد و است حالا پادشاه ایتالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن پادشاهی بود و حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدو عمارت کشتی بنای بسیار قدیمی است بعد بیرون آمده دو عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه رفتیم دیدم تا چشم کار میکند صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تک تک است که از توی سبز سبزه میزند تپه بود از این تپه مرتفع تر روی آن عمارت سیلاق خوبی یکی از خوانین معتبر ایتالیا که اسمش لیبینی است ساخته است خلاصه غروب پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت که منته عالی گذشته که کتابخانه این شهر است و از قرار یک گفتند کتاب زیادی از خطی که منته و غیره وارد از عمارت حاکم نشین گذشته و در عمارت از قدیم دیوار سخی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر که منته و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این همانخانه که منزل ماست بوتل بیرون است وارد و منزل شدیم شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنجه تپه خوبی است چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده و در

چون که نشسته خاک ریخته بودند مسل با پس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کاز روشن
بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلقا در سقف و غیره اشکال بهم دارد جمعیت زیادی بود و وزن
اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد و متصل از اسب می افتاد اما دیگری که سبکی و نیانی بود و خوب
بازی کرد و الواط هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودند زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیم
شعبه چراغ کاز روشن است و دختر خوش لباس و خوشگلی در تماشاخانه تازیانه دست گرفته اسب را تعلیم میداد
که میدوید می ایستاد و بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشکی و دختر بودند

روز شنبه هفتم

باید برویم ببیند نیری که آفرید را ایتالیاست و آنجا کشتیهایی دولت عثمانی حاضر شده اند برای برون ما
با سلا مبول صبح زود برخاسته بخار خوریم همراهان ارشوقی که بر فتن ایران دارند همه رفتند براه آهن
اما حرکت دو ساعته بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در همان خانه مانده بجهت گذراندن روز سوار
کاسه شده رفتیم تماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحب منصبان ایتالیا آنجا بودند والان طولانی است
بعضی نوشتجات دیده شد بخط قطبی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک
کرده نوشته اند و یکی از فراعنه مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مامور جانی کرده بود سه هزار سال قبل از
تفصیل سفر خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قطبی و عبری می گفتند که خوانده اما ترجمه اش حاضر
نبود اغلب چوب و خطش هم ریخته بود و خطا هم برسم ایران و عثمانی از راست و چپ نوشته اند بعضی سبک
موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی اشیاء که از همین شهر بلون و قبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند
در قدیم رسم بوده که هر کس میمیرد خوراک چند روزه او را با بعضی سباب با او دفن میکردند و آن سبابها را
که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای کتسم مرغی که گذاشته بودند مرده بخور و جمع کرده آنجا گذاشته بودند
استخوان چند مرده را همان طور نجاک چسبیده و آورده سپاه داشته بودند دست یکی از مرده پول سیاه آن ایام بود
که همان طور در دستش دیدم مانده بود این پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پول صراط میگذرد و مستحفظ پول صراط بدید
که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مرد با که زن بوده است دیدم کردن بندی کردنش بود حلقه آختری
هم در استخوان دستش مانده بود و خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عبارت است
قدیمی است و آن وقت محل درس بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه
درس حکمت و غیره میخوانده اند بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت رسیدن بود و در اطاق
کار نیم ساعت محفل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی و غیره همه بودند تا وقت رسیدن رفتیم بواکون ترن عوض شده است



این ترن مال کمپانی ایتالیائی را و برندیزی است و اکنون به هم و یک راه دارند و اکنون پشت سر
 قوه چمی و غیره بودند که هر وقت قلیانی خیزی میخواستیم دست دراز کرده میکردند و اندیم دست راست تا نیم
 فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپهها کوه بلند هم بود و دست چپ صحرائی سبز و آباد و درخت و حاصل
 از پشت کوهها میرو و تا بفلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایتالیا است در می که شهر کوچکی است و ریای او ریاست
 دیده شد بسیار تشنگ اما قدری که فرستیم بعضی تپهها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست
 نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دوات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزارو و فانو و غیره گذشتیم و اینجا
 چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاده از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه زیر عراوه راه آهن میرفتند و نگاه
 بسیار خوشگل و پسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی و فرنگی بود و دیدند بعد رسیدیم بشهر انگون که بندر
 معتبر است اما شب بود و چیزی دیده نشد جمعیت زیادی همراه کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلمی
 و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصا پادشاه ایتالیا مامور کرده بودند که
 تهنیت و رو و بگوید اسمش مارون فیال است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم

روز چهارشنبه مجددم

صبح برخاستم بسیار سرد بود از شهر فوکرز یا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری و مونو پولی
 هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا نزدیکی برندیزی همه جاذبهها را دیدیم و درخت زیتون
 بود و زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد و روغن زیتون اغلب فرنگستان را از اینجا میبرند زراعت همیشه
 بود برندیزی شهر قدیم کهنه است از وقتی که راه آهن ساخته شد کم کم آباد میشود و حالا بندر است و شش
 انگلیس بند و ستان ازین راه میرو و دو هم از بندر انگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا بسیار
 فقیر هستند کالسکه ایستاد جمعیت زیادی بود و اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلمچی بود و با کشتیهایی عثمانی
 آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سر کسیر افندی ایلمچی مقیم ایتالیا و سایرین که از اسلا مبول
 آمده بودند بحضور آورد و صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان
 ایتالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دولتی را که مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده فرستیم
 بکشتی و کشتی از اعلی حضرت سلطان آمده است اسم کی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است
 برای شستن با آورده اند کشتی سواری باین تشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع اطرافها
 با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است پنجم کشتی خوبی است و کشتی ماجاتنگ بود
 صدر اعظم و عمل خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه فرستند بجهت آوردن بارها و جابجا

شدن مردم نجابت در لنگرگاه ماندم و ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهم کرد و در
فرنگسان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت نشاء الله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت
راه امروز از فوکشیا باین طرف چندان آباد ^{نبرد} اغلب صحرا بود بونه کون و غیره داشت بنا بود و نجابت
دیگر حرکت شود و بعثت با دوزیا و شب را در بندر ماندم

روز نوزدهم

صبح برخاستم یک ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاگرد ما و سایرین که در کشتی طلوع بودند
بخیر ابراهیم خان و مسیوریشار و نریمان خان و برادر میرزا ملکم خان و سبهای ما همه باین کشتی آمدند
آن کشتی بسیار بد جانی است شکایت از کثافت و جانورهای کزنده آنجا داشتند بعضی را هم مکه کزیده بود
هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام و بخاری که آشپز سلطان طنج میکند بسیار خوب است الحمد
لله هوا صاف اما قدری باد بود و امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم
باخر خاک ایتالیا رسیدیم که ولایت او ترانتا است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بندیزی
باینجا رسیدیم چون نزدیک ساحل بود امواج کم شد بخار خور ویم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع بود گذشته کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت
این جزیره بزرگتر جزایر سبغه یونان است سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سالست بدو
یونان واگذار کرده اند شب هوا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ما هم چون سبیم
در طلوع شد اما در طلوع از دریا تماشا می داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چ
بخار کشتی میگرفت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب
و توی کفها مثل برق آتش در می آمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدید یا چ
الماس که آتش الکتریسیته میدهد بهمانطور ما متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاها
آب کمتر بود

روز بیستم

صبح یک ساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت جزیره یونان و در دست
چپ است گذشته دریا آرام بود هیچ باد نبود و نهار خورده شد و از جزیره زانت هم که طرف دست
چپ و یکی از هفت جزیره یونان است و از محاذی ناوارن گذشته که در اینجا کشتیهایی سه دولت روس
و انگلیس و فرانسه با کشتیهایی دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهایی



دولت عثمانی و مصر را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعدا و بحری عثمانی بالمره تمام شد و دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیخده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد و در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است باد و برین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان ارسطو و سلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرا قدیم آنجا را بنظر می آورد و غروب آفتاب بدماغه مائابان رسیدیم و دوامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی مائابان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار یک برج مانند ی برای خود ساخته بسیار محکم کوبای اینجا امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای کجایا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میان تنگهها و جزیره سریکو گذشتیم سر کوه دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلام بود باشدالی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد

روز بیست و یکم

صبح برخاستم باد می آمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود و نسیاحت از دست گذاشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره را گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه کتاب که قلمون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تراکم شده و بتلاک پسرش به تفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروف است اما بسیار کوچک و خشک و بی آب و علف و درخت است سواحل و دماغه اتن هم بسیار کوههای خشک دارد و دست چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی باد و برین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید کویا هم مرمر بود اما بعضی خراب افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک شهر اتن از این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره لنگریون و جزیره اندرو که ششم لنگریون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگی است و متعلق ب یونان اندرو دست راست و جزیره کوچکی است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره کیواست جزیره بزرگی است که عثمانیها سقر میکوبند دست چپ هم جزیره سکیرا است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندی زی الی اسلامبول بمقصد و بشتاد میل و بحساب ایرانی دو بیست و شصت فرسنگ است هوا الحمد لله صاف بود اما باد مخالف

متصل شدت میوزیکشتی هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما ساعتی سه فرسنگ یک
فرسنگش کم شد که ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یک دفعه کشتی ایستاد
باعث وحشت شد پرسیدم گفتند عمد آنکاه داشته اند چون بغاز وار داخل نزدیک است شبانه نمیخواهند
داخل شوند محض اطمینان که بدانیم کشتی عیبی نگرفته است کفتم نیم ساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت
باز کشتی ایستاد ما هم تازه طلوع کرده بود هوای بسیار ملایم بود و دو ساعت بعد کشتی رو بدار داخل حرکت کرد

روز بیست و دوم

صبح که برخاستم دو ساعت از دستم گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف دست راست
واقع است گذشتیم از قلعه بحالیک توپ کردند دست چپ محاذی تنه دو جزیره ملنوا واقع است جزیره
بزرگی است بعد از آن رسیدیم بغاز وار داخل طرفین قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تنه دو دست
راست قلعه دوم طرف چپ در خاک یورپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قسم قلعه سی قلعه سوم
سمت چپ خاک یورپ شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ
و توپ دارد و بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلعه و بروج و
باستیان مقابل قلعه سلطانیه است قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوار مار با سنگ ساخته اند سر باز مستحفظ
داشت و ورش هم آبادی و عمارت زیاد بود و خانه های خوب داشت کشتی زیادی از تجار و سیاح و غیره
امروز دیده شد کشتیهایی کمپانی منسه بسیار تر و مدرسه و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و
سلاطین عثمانی تعمیر کرده اند نه اینست قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز
آبادی بود و اسمش کلید البحر همه این آبادیها جزء چناق قلعه است خلاصه پنج ساعت از دستم رفته به چناق قلعه
رسیدیم از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود و شلیک
کرد و خوب کشتی بود و کل و سی عاوه توپ داشت محمد رشیدی پاشا مشهور بشیروانی زاده که صدر اعظم
حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته
مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول
میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم نشاء الله تعالی شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول برسیم صدر اعظم
عثمانی و حاجی حسن خان وزیر مختار ایران کتایق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم عثمانی را بحضور
آورد شیروانی زاده آدم بسیار باهوش با منم خوش شرب و صحبت زرنگی است مودر به قهقهه و گاه
است ریش سیاه محرابی دارد و فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفت و عثمانی باز با صدر اعظم ماند و

که با او بودند از این قرار معرفی کردادی دیوان بها یون کنگان بیکت والی جزایر بحر سفید نظیف پاشا
نظامی قلع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا و خردوار ولایت امین هند ی قاضی چناق قلعه شریف رشتی
افندی که عماره داشت رئیس دیوان متمیز ساعت بیکت عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیکت ایضا
مصطفی بیکت اجودان صدارت که رتبه قائم مقامی داروسامی بیکت میرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیکت
امیرالای دیگر رشتی بیکت یک ساعت و نیم بغروب مانده لشکر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول و دو خارجی در چناق قلعه زیاده است و عمارت
خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفتیم بخانه بازوید صدر اعظم عثمانی و کشتی بخانه
سواری صدر اعظم عثمانی بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیمه هم عقب آن را ندیم از طرفین بغار قلعه
خوب و توپ زیاد بود و از سه چهار قلعه و باسکیهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید
است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغار تپه و پشت
سراخف کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالیبولی و استحکامات آنجا و آخر بغاز دارد و اهل است که از آنجا
داخل دریای کوچک مار مارا میشود چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایران است از کالی پولی شب گذشتیم و پیشه

روز بیت و سوم

صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم ایستاده میرفت چون باسلامبول نزدیک بود
طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دست گذشته به بغاز برسد رخت پوشیدیم کم کم بطرف دست
چپ که سمت روملی و خاک یوررب است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانههای خوب
ساخته بودند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازی و کرباس بافی است همه کناره تپه و ماهور و
درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سرو دارد و قبریست آنها میکارند اما توی دریا کو بها هم سروست
ازین آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
کشتی سلطان موسوم به پرتوپیا له را که اسم والده سلطان است با صدر اعظم به چناق قلعه فرستاده بودند
که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما می آمد سوار قایق شده رفتیم بان کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده و در
پناه ما بکشتی پرتوپیا له آمد این کشتی از کشتی سلطانیه کوچکتر اما تمیز و شکست است طاقش را خاتم کرده اند با چوب و درونش
بهره کشتی از طبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر و پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده
با استقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند و این بین صدر اعظم ما با شاهزاده کان و غیره
بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی می آمدند یکی از کشتیهای که تبعه ایران در آن بودند و و کرده راند که

نزدیک کشتی مایه قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود و بخورد باین کشتی و غرق شود و خدا رحم کرده بیک طوری
 خلاص شده رسید و آمدند بالا اغلب پیش خدمت ها هم بالباس رسمی بودند سایر پیش خدمت ها و غیره همه در
 کشتی اول ماندند خلاصه را ندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از آنجا
 و بعضی متوکلین عثمانی را گفتند آب عمارات میسازند که تا بستانها بگردش بروند اما عمارتی ندیدیم شاید
 توی دریا و پشت پتها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک اروپا است دست
 راست خاک آسیا و نزدیک بخاک اروپا میرانیم کشتیهای بخار که ایلیان خارج نشسته استقبال آمده بودند
 دیده شد اول آبادی بعضی خانه ها است بعد ابتدا میشود دیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیصر
 ساخته شده است چون این نوع قلعات حالابکار منخور و تعمیر نمیکند اما چون همه از سنگ و مستحکم است هنوز باقی
 باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در
 طول بغاز است عرض چندانی ندارد و بجهت آبادی که اصل شهر و سورا اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از
 قلعه ای اسکی سرای والی عمارت شبکیتاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد مقبر مثل یا صوفیا و جامع دیگر
 و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب سکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت و سایر خانها
 معتبره بسیار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا است ازان بعد هم همه جادوکنار بغاز و سرتپه ها و کوهها آبادی
 و عمارت های خوب و مساجد و غیره دارد والی بیوکدره و طرابیه که سیلاق سفرای خارجه است اما آنک تک ساخته
 شده است سمت دست راست هم که طرف اسکا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب است بخصوص سرباز
 خانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل آن طرف همه تپه و دره و جنگل کاج و سرو و بلوط است هر کس
 هم عمارت و باغی دارد که درخت های میوه و سبزی کاری و کلکاری بعمل آورده و در نهایت سلیقه و خستما و باغچه
 را آب میدهند اما سایر درخت های جنگلی آب لازم ندارد و می است و آن طرف این تپه ها گفتند جنگلهای بسیار
 سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپه ها چون نزدیک آبادی است اغلب درختهایش را بریده و درختها
 کج و سرو و بعضی دیگر را برای زمینت خانه ها و پتها نگا داشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جایی نبود شهر
 بهیدی قلعه یعنی هفت قلعه که مثل ارکان این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و شهر را این مکان
 برای اینست که در قدیم سلاطین عثمانی بابر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برو دنی می شد خورا ایلی این
 دولت را که در اسلامبول بوده با طبعه و لحقه اسیر کرده و این بهیدی قلعه محبوس میکردند بعضی اوقات هم میکشند
 بعد از آن بجامع سلطان احمد و یا صوفیا و غیره پس با اسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه
 بلند و ساخته شده و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی

و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که عمارتی است عالی در همین جا است بعد به غلطه و یک اوغلی یعنی
 پراکه منزل زمستانی سفرای خارجه است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند رسیدیم بعد به عمارت طوله
 باغچه بشکماش هم میگویند رسیدیم که سلطان با حرم و والد سلطان و سایر خانواده سلطنت و شانهزادها
 آنجا می نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است
 از آنجا گذشته عمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است اهل بنای آن از سلطان محمود خان
 پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکر
 بیکر که منزل ماست دست راست طرف اناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکر یکی ساخته
 بآن اسم میخوانند عمارت عالی است چون جریان آب بغاز از بحر قرادونگیر به ما را راست و بسیار تند
 مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد و از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد
 کشتی مانده است مقابل عمارت لنگر بنیاد از عمارت گذشته برار قدم بالا تر رسد و بعد از چند دقیقه
 اعلی حضرت سلطان که در عمارت بیکر یکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شدند
 آمدند بکشتی ماروی سمنلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی ما پی
 آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین اوغلی پاشای سرعسکر و قایق ما بودند رسیدیم
 با سکه عمارت رفیتیم بیرون یکفوج سرباز موزیک با نچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان
 ما را بر وند بالا و اطاقها و عمارات منزل ما را نشان داده تعارفات زیادهای کرده مراجعت به عمارت
 خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز از قلاع
 و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی که بعضی از آن هم زره
 پوش است در بغاز دیده شد که جلوه عمارت سلطان و ایما لنگر انداخته اند خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار
 قایق شده ما صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفات چی باشی رفیتیم باز و دید سلطان به عمارت طوله
 باغچه عمارت بسیار خوبی است اغلب پلهها و دیوار و ستون و غیره از مرمر است سلطان تا پامی پله
 با استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفیتیم بالا قدری نشستیم صحبت شد بر خسته منزل
 آمده راحت شدیم عمارت بیکر یکی بسیار عمارت خوبی است پلهها و هزاره دیوار پلهها همه از مرمر است
 عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین همه بسیار خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و سنبله
 و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار عالی و خوب است با طاقها پارچه های اعلای فرنگی
 چسبانده اند پنجره ها همه بلور یکپارچه است خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک یک میتوان

نصیر سلطان عبدالعزیز پاشا و روم



SULTAN ABDUL AZIZ KHAN



باستانی ساعتی ده دفعه بالا و پائین کند و بر اندازد و هر جا هم بخاهد و اگذار و بدون جنت و ریزه و امداد می آید
 و بدون خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پلج را در لندن دیده بودیم بسیار خوب خیریت همه
 عمارات سلطان پلج را پیش آینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آن طرف هر کس راه
 برود هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد و در بین میتوان تشخیص داد و کلوده تفکات خوب
 از این طرف آن طرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است
 کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول و سیج حای و نیامیت
 مثلاً میتوان از نیکی دنیا چهل چراغ و میز و سندی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بر آن
 بنشیند یا حرکت کند و پایی عمارت و دم بغاز باز کرد و سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات
 از هر بلدی و کمال آسانی میتوان حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتوان
 با کشتی آمد و رفت کند تالار بسیار وسیع بازینت خوبی و عمارت بیکلری یکی است اغلب سقفها از چوب
 و تنگ است اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش طاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش
 فرنگی بر روی حصیر ماکشیده اند که از آن راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد و بعضی
 اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یک پلک پارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوب است
 ستونهای مرمر خوب دارد همه ملتهای عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد
 خزانههای کوچک مرمر که به خزانه شیرینی دارد آب سرد و گرم می آید چون بدنی بود حمام زرقه بودیم بجا مرفته
 بعد از حمام رفتیم پایین باغ عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه
 بر تپه ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چوبی کوچک و در مراتب باغ است
 روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود و دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه که بچنار می پیچد و بنه سبزه
 کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمر و سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلوط و الوچه و سیب
 و غیره دارد و باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی کلکاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای
 یال دار و فریق و غیره و در حوضها دیده شد بعضی مجسمه سب و بیرون از برنز و دیده شد سیج شش مرتبه همین طور
 باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و در این مراتب بالا هم عمارات
 و قصور عالی دارد که جزه همین عمارت بیکلری یکی است همه را کشتیم همه سببهای بسیار خوب دارد و حوضخانه بود
 حوض فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف طاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کله انجای بزرگ
 سه قطار حجاری کرده اند بالای کله انجای اول هر یک شیرانی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خوبی بکله انجا اول میریزد کله انجا اول



سیریز و تا آخر که مثل خوش کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا منقو و میشود بسیار تمیز و خوب است هوا
اطاق را سر و میکند در این مراتب بالا و باغات سلطان کبوتر خانها و کبوتر زیادی دارد خیلی و مسیح تحفین
آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میاید و دیگر طوطیا
مختلف رنگ رنگ و طول شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات و دیگر هم بود خیلی اینجا گشته بعد پانین آمده
فستیم عبارت مابین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلطه و محله قاسم پاشا یک بغاز و یکی
هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود و عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جبر
هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیت و چهارم

امروز بخار را منزل خود خور ویم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی مجبور
آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان باحوال پرسی و تهنیت و رود آمده بود بعد وکلای دولت
عثمانی و بعد از آن سفرای خارجه آمدند اول ایقنا تیوایچی کبیر دولت روس آمد و اطاق کوچک صحبت شد
جوان خوش روی خوش صحبتی است ریشتر متیر شد سبیل دارد و رفت بیرون الیوایچی کبیر انگلیس آمد چانه را میتر
در کونه ریش دارد و با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول و یکر با اتباع صف کشیده
کشید که پیاده بودند ایچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیت نفر میشدند معرفی کرد و بعد ایچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد
بعد نزدیک ایچی پیاده رفت با هر یک صحبتی شد سامی و زرای مختار و وکلای عثمانی از این قرار است وکلای و زرای عثمانی محمد رشید
پاشا شیروانی زاده صدر اعظم دخت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی پاشا وزیر خارجه احمد پاشا
وزیر بحریه چو پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر سوا
کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک و قزواری سلطان و زرای مختار و خارجه ایقنا تیوایچی کبیر روس الیوایچی کبیر انگلیس
شارژ و فرانسو و لوفایچی اطیش او همان ایچی المان کرمبرک ایچی باژیک کدو و سارژ و فرایطالیا بوکر ایچی سنجی و نیاسین
سجاعت بجزوب مانده با قایق رفتیم کشتی پر تو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالاسی بغاز سمت
بیوکدره از عمارت بیکریکی تا منتهای الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی سنجار نیساعت راه است عمارت
ویالیمهای خوبی که در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است طرف دست راست که سمت خاک است
عمارت کون سو که از بناهای سلطان عبد المجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است پلهها و دیوارها
همه از سنگ مرمر است مرمر منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اتاقها هم همه
از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم در این کلاه فرنگی

بسیار جای قشکی است رودخانه کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بنجار میشود و موسوم بکوک سویی یعنی آب که
 این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مردم باینکه در عمارات اسلامبول کار میشود و از محال
 ایتالیا می آورند عمارت عاقله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت و باغ خوبی است خانه شریف عبد
 المطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول مجبور است توقف است خانه مرحوم نواز پاشای وزیر
 خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه خانه راوف بیک و غیره طرف خاک آرد و باور دست چپخانه
 دولتی خارجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یا لی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
 یا لی فاطمه سلطان خانم و خرم حرم عبد المجید خان این دو یا لی در محل موسوم به امیرکان ساخته شده است
 خانه رشیدی پاشای صدر اعظم خلاصه رفتم تا بگویم که ره آب بغاز و ره ساخته و قدری سمت دست چپ رفته
 است که دور حجاب عمارت و کوه است و اسمش را بگویم که ره سیکویند یعنی دره بزرگ بر شستم و در محاذی
 عمارت کوک سوشتی ایستاد و سوار قایق شده به عمارت رفته همه را کشتیم بسیار قشک جانی بود و و بان
 بکشتی برگشته آمدیم منزل

روز بیست و پنجم

امروز به عمارت یا لی چراغان همان سلطان شستم رفتم و ماسکه صدر اعظم عثمانی دخت
 پاشا سر عسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولتی خارجه و غیره منتظر بودند با همه احوال پرسید شد سلطان و در پله ها بودند
 دست داده تعارف کرده رفتم بالا اول با طاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم ما هم بود
 بعد برخاسته رفتم با طاق دیگر بطر زعوب میزی گذاشته بودند روی سندھیا نشستیم نماز خوبی خورده شد
 با سلطان زیاده صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوالند تلکراف احوال پرسید با کرده و در آنجا احوال پرسید
 هم از سلطان کرده بودند همان تلکراف را امروز سلطان نشان داد و سلام پادشاه انگلیس را رساندم
 بعد از نماز رفتم با طاق دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتم منزل عصری از در باغ بالای عمارت
 سوار شده بگردش رفتم میخواستیم تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا کنیم
 از کوچه ها را ندیم آبادی و خانه های خوب تک تک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتم بالا آن
 سوار سبب بین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود و حالت کوه و گیاهها و هوا بسیار
 شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلارستانق ما زندان یک مقبره با جای یک نفر متولی بالای تپه بود
 بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدم قبر طولانی بود چشم
 انداز بپار با صفائی داشت پشت پشته سمت مشرق صحرائی وسیعی است که می رود به اناطولی ای



طهران بلکه الی چین وصل است که بهای پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای
مار مارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده و آمد و رفت میکردند پیدا بود و طرف شمال بیکدره
و بنغاز خلاصه بسیار خوب جانی بود و بعد از راه ویکر مابین آمده بکوچه سنک فرشی رسیدیم اسب حجت
راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم

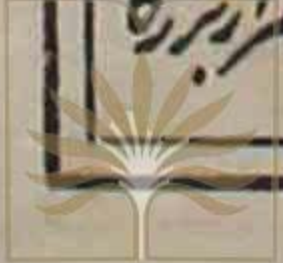
روز بیست و هشتم

نهار را منزل خورد و بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفارتخانه ایران قبل از
رفتن یوسف عهده الدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبی است بدین ما
آمد در اطاق نشیمن قدری صحبت شد نشان اقدس با جمایل آن که از اجله نشانهای دولتی است
بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شدیم و رفتیم بعمارت چراغان بیاز و دیدیم
غالدین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم با سکه شهر جمعیت زیاد می از مالی اسلامبول
و بهجه ایران و فرنگی و کشتیهای خشکی بودند بیکرویکی شهر که اسمش اسمعیل پاشا است و شهر امنی میگویند
با اجزای حکومت و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه رو بازی
شدیم کوچهها اگر چه بلند و پست است اما باز همه جا کالسکه میرود و راندیم تا رسیدیم مسجد ایا صوفیا
پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسید شد کمال پاشا با وزیر او
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنک ساخته اند حیاط مسجد بسیار
بزرگست کعبه و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کعبه تا زمین تخمینا باید هفتاد و نوزده
باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول بنده بوده بعد کلیسای نصارا
شده بعد از آنکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهت که از اول
مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره و چند جا
و عطا و نماز میکنند جانی در غلام کردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت می آیند
آنجا نماز میکنند که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریها از سنک و کسر
ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیهی از سنک دارد اما بهر و ایام
و مدت اوزمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست
کرده است مثل یک درخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر
در مسجد کرده بجا بخانه مسجد رفتیم قریب و هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی

بیان و تواریح و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده بهمانجا نشسته میخواند بعد رفتن مرتبه بالا یعنی وسط مسجد که دو رستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود اینجا هم می نشینند راه طولانی بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری اینجا کشته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شدیم رفتیم بسفارت خانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی از ایرانی و عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مردم داشت عمارتی است بسیار عالی با اسباب از پرده و سندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم شام در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود و بالباس رسمی رفتیم همه شاهزادگان و نوکرهای بزرگان و جمیع سفرا خارجی بودند و کلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستم صدر اعظم هم بود بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجی صف کشیده ایستاده بودند سلطان بمترجمی را شد پاشای وزیر خارجه اول با ایلی روس بعد انگلیس و سایر یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن ما بمترجمی صدر اعظم همانطور با سفر اصحبت کردیم اما من چندان محتاج ترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرانیم ساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که نیز شام گذاشته بودند من و سلطان و بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلی روس بعد انگلیس بعد از آن عضدالدوله حاکم السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک و غیره الی آخر بودند طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی اعضا و السلطنه نصره الدوله سرعسکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جبار و دیوار کوب همه با گاز روشن بودند این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است و در تالار ظلام گروش دار و در آن بالا موزیکانچها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک کوشها پر میشد و یکس با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر اعظمین سرعسکر پاشا ایلی روس ایلی انگلیس با طاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب تاریک بود در فتن قایق در بغاز احتیاط داشت

روز بیست و هشتم

امروز بخسار را منزل خوردیم بعد شام و فراسیانیول و خلفای ارامنه بجنور آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان



یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند غرضه ففصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس سبمی پوشیده عبد الله
عکاس که خوب عکس می اندازد و اصلش عیسوی و فرانسیسی بوده اسمش را عبد الله گذاشته است
چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم کشتی جنگی غریزه بالا پلین آنرا کشیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی
خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پاهای سوار واپور پر تو پیاله
شده رفتیم برای جزایر از بیمه شیشه های جنگی شلیک توپ کردند رسیدیم بحر ایرنج جزیره است و دماغه کوچک
و سه تا بالنسب بزرگ و رخت بلوط جنگلی زیاد و کوه های سبز و از بعضی بوته ها و علفها خانهای قشک
بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در آنجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم بآن کشتی بعضی اهتجانات
میکنند و در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشک است آب شیرین و چشمه ندارد و آبش از چاه است
در همه این جزایر روی هم رفته دویست هزار خانه میشود و در معاودت از ساحل آسیا و اسکداری آمدیم بعضی دماغه و آبادیها
که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقیناً کار تال مال تپه قریب آنجایی بعد کادی کوی که وصل شهر
و امحلات اسکداری میشود و یقیناً کار تال انکور زیادی عمل میآورند انکورش هم خوب است غرضی رسیدیم منزل

روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدیم سلطان آمدند رفتیم پایین با هم سوار اسب شده از در باغ بالای عمارت بیکری
بکالاسکه و بازی نشیتم آفتاب از پیش رو و بسیار تند وزنده بود و اندیم بطرف باغ و والد سلطان برای
صرف بخار خیلی راه بود و در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پله های عمارت بالا رفتیم عمارت
خوب ساده است اسباب طاق ممتاز و در و قدیمی نشسته رفتیم سر بخار بعد باز با طاق اول رفته
نشیتم خیلی صحت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کالاسکه شده برگشته از در پایین عمارت بیکری
آمدیم تا دم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشیتم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان
بسیار اطمینان دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعیم
همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر
تر و میکند این کشتیها اغلب مال کمپانی دو بخار جاست و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده بار
توان داخل و در هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده رختها
نشسته اند باقی دیگر پراز مرده است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مرمی که در قایقها نشسته عبور
و مرور میکنند بسیار خطر دارد و اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم می آورد

قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل ازین چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک بچه بچید
 نفر قایقی خلاص شده اند رسم قایقچیهایی بنغاز هم اینست که هر کس غرق بشود یا بر در میزند و کسی نمیفهمد کویا برای ایت
 که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و عمل آنها کساد نشود و سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند
 اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند و شب سر شام نشسته بودیم چند صدی شلیک توپ یانی
 آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کرده دیدیم اطراف بنغاز شعله آتش یا دیت معلوم شد که یا نقین شده است برج و علامت
 بلند می در شهر است هر شب قراول دارد و هر وقت جائی آتش بجای و قرار اینست که بجهت اخبار مردم هفت
 تیر توپ می اندازند که با داد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم یا شای
 آتش گرفته است چون خانه های اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که احتساب آتش مسکیر و خلاصه
 سوار قایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی چراغان فاصله است از روی کوچه
 پنی بهم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بنحو این بروند باغ از روی آن میروند با کالسکه از خیابان
 رانندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت تک تک خوب هم بالای تپهاست سنو
 ناتمام است عمله مشغول کار بودند و خوش سلطان در این باغ است طاوس زیاد می دیده شد چغندر
 بو و بزمای خوب داشت یک بر بسیار دیوانه بود که بچه بیری خورسیچیک از باغهای وحش فرمختان ندیده بودم
 متصل فرمایم کرد و در و تماشای می آمد یک بر عجیب و بیکر بود که تا بحال دیده نشده بود و خالهای سفید
 زیاد و ریش و پهل و داشت یعنی بدنش مثل سایر بسا و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالهای
 سفید علاوه بر آنها بود و خالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغان و طوطیهای خوش رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس
 مرغها بود و قفس طولانی خانه خانه که در هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار قنیر انواع مرغها بودند بخصوص قراول
 طلالی مملکت استرالیایا که قریب پنجاه شخص از آن در کل قفسها بودند و در فرنگ ازین نوع قراول بسیار کم دیدیم
 اقسام قراولهای هندو چین و افریق سم بود بعد از گردش پایین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم کبوتر خانه
 زیاد بود و کبوترها را نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پیل باغ بعمارت رفتیم ستونهای عمارت و اغلب آن
 دیوارها و زمین پایه همه مرمر است این نوع مرمر از معاون دریای مرمره می آورند که آن دریا بهین اسم موسوم
 است این مرمر و عجیب و اروعی خطوط سیاه رنگ بسیار دارد و بیکر قدر تراشند براق و صاف میشود و حقیقت یک نوع سنگی
 است اما ستونهای یکپارچه و فرش زمین کویصل بسیار بزرگ دارد و حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این حمامها مثل حمامها
 ایران در خارج و دور از عمارت و کوه نیست بلکه داخل عمارت سطحش با طاقها مسما و سیت زود گرم میشود و خراشهای مر
 کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکند آب گرم و سرد و خل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکشد همیشه که

سنگهای فرش حمام کرم شد و شیراب کرم را باز کرد و حمام کرم میشد و منبع شیراب هم در پشت حمام است که آنجا آب
 کرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن و الدله سلطان و صرمانه دیده
 شد بسیار عمارت عالی پراسبانی است از قرار یک گفتند پول زیادی که گفتند پول زیادی بود و ایام خرج این
 عمارت شده است بنامی اولش از سلطان محمود و خاست اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نو ساخته اند
 سرکس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه هم خوب میزند همه عمارات را او ساخته
 است حاضر بود و خوب آفتاب سوار قایق شده رفتم مترل شب حقه بازی را آورده بود و در تالار بساط حقه بازی
 چیده بعد از شام رفتم روی سندی نشستم مترل هم بود و در محقق چهارم و راست که با عکسهای ما و نوشجات
 بطرف ایران رفته است خلاصه حقه بازی بدتر کیسی بود و زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد و چند قطره از آن
 که بسیار غایت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بی سوراخی از بغلش بیرون آورده دست بر دواز
 چوب یکمخ قناری زنده در آورده و در مغ پریده آن طرف نشست بعد آنکشته را قوتی دست عضا و سلطنت
 بود گرفت گذاشت روی میز و ولیموی ترش بزرگی هم آورده روی میز گذاشته گفت که امر انتخاب میکنید
 یکی از آن دو لیمو انتخاب شد آن لیموی دیگر از میان برید که معلوم شود و تو لیمو دیگری نبوده است بعد آنکشته را
 برواشته تو دستش غیب کرد و بعد رفت آنخ قناری را هم که بقدر کجشکی بود آورد تو دستش بالید تا مفقود
 شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از تو لیمو آورده و آنکشته را
 هم بسیار محکم با تافته نازک سرخی بیای قناری بسته بود و دستمال صدر عظم را گرفت و او صانع الدله
 الدوله با چاقو و دستمال را بریده لوله کرد گذاشت تو طپانچه انداخت بعد یک بطری درست بعلبی را
 آورده گذاشت روی میز و دستمال دیگری گرفته او را هم صانع الدوله برید و سوزاند و دستمال را مالید
 بدستش غیب شد چهار صد و قاب سیکار که در جیب پیش خدمتها بود و گرفته گذاشت روی میز و گفت که
 انتخاب کنند صدر عظم بیکر انتخاب کرد و او دست حسام السلطنة قیسه در دستش بود و اول
 بطری شکست از میان بطری یک قتری زنده درآمد که دستمال صدر عظم بیایش بسته بود و بعینه
 همان دستمال بود که اسم صدر عظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از آن تو قناری
 سیکار دست حسام السلطنة و دستمال دیگری که بریده و سوخته بود و درست و بی غیب در آورد
 سه آنکشته از دم گرفت و او دست یکی از پیش خدمتها کیلاسی آورد و کتف مرغی را با سفیده و زرده
 تو کیلاسی شکست آنکشته را هم انداخت تو آن کلاه حکیم و یکسوز را گرفت آب کتف مرغی را
 با آنکشته با آن کیلاسی خالی کرد تو کلاه بعد کلاه را سر از بر کرد و آنکشته را هر یک بدسته کلی بسته از کلاه بیرون



افتاد توئی کلاه هم بهیچ وجه ترو تخم مرغی نشده بود باز انکشته شایزاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت رو
میز و بهندوانه آورد گفت یکبار انتخاب کنید انتخاب شد انکشته را دست گرفته عیب کرد و بهندوانه را برید از
توئی بهندوانه تخم مرغ درست نچته در آمد تخم را هم شکست یک کردوی بی عیبی در آمد کرد و را آورد و جلو ما
زمین گذاشت چکشی باین السلطنه و او این السلطنه با چکش بضر تمام شکست انکشته اعتضاد السلطنه از
توئی کرد و در آمد باز بجای غیب و یکرم زیاد کرد

روز بیست و پنجم

امروز بخار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دارالشوری دولت که مرد بسیار خوب نجیبی است بجنور آمد
این چند روز که نیامده ناخوش بود است و اما محمد علی پاشای مصری معروف است مرد پیریت بسیار
صاحب دولت است اورفته را شد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با و داده بودیم با و هم صحبت شد
و ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتم کشتی پر توپیا له نشسته بیای صدر اعظم رفتم قدری نشسته
قهوه خوریم یالی با صفائی دار و از بیکریکی تا یالی صدر اعظم خیلی راه است طرف دست چپ در خاک
اروب واقع است در محله ییکی کوی از آنجا میرود به طرابیه از آنجا به بیوک دره در معاودت با قایق الی منزل
آمدیم غروبی مبینند رسیدیم

روز دوشنبه غره شهر حجب المرجب

از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قزاق و نیکر صبح برخاسته بخار را منزل خوردم چهار ساعت از
دسته رفته باید بمارت سلطان برای وواع برویم مثل روز و و تشریفات بعمل آمدیم یالین سوار قایق شده
صدر اعظم میرزا ملک خان علی بیگ بسم بودند را ندیم رسیدیم با سکه توله با غچه صدر اعظم عثمانی
با همه وکلای دولت و ماسکه و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتم بالا و طاق
معین نشستم صدر اعظمین بسم بودند خیلی صحبت شد برخاسته آمدیم منزل ایلمچی کیر انگلیس بجنور آمد
قدری صحبت شد بعد از یک ساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفتم دست داده آمدیم بالا و طاق قدری نشستم باز صحبت
برخاسته رفتم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بودند نشسته را ندیم برای کشتی سلطانیه که از بندر می رفته
شده بودیم و انصافا عجیب کشتی خوبی است طرین با بار افریج و دیروز آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین تا چند دقیقه
روی سندی نشستم سلطان برخاستند الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیاساعت هم برای
کشیدن لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره و و ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وواع کرد
براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوک دره و طرابیه که منزل سیاق سفر است کشتیهای سفرای



خارج که بشایعت آمده بود و ندیدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبی است هر یک ملج
زیاد داشت همه بالای دکلها رفته بود و میکشیدند کشتی ایلمچی فرانسه و غیره همین طور کشتی مایتا و ایلمچی
روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بجنور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلمچی مقیم
لندن حاجی محسن خان ایلمچی مقیم اسلامبول و نریان خان که معاودت بیارین میکند با ایلمچی روس شدند
با اسلامبول طمسون صاحب شارژ و فرانکلیس که همه جا در این سفر با بود آنحضرم در اسلامبول ماند که برود
انگلیس باز خواهد آمد و اندیم از بغاز گذشتیم و آخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعات و سنگرهای
مستحکم ساخته اند همه جانوپ بود و شلیک کردند کشتی طلوع که از بند نیزی همراه ما بود چون خوب نبود
عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است اغلب توکرها اینجا هستند باین
تفصیل ایلمحانی حسنعلی خان جنرال و وزیر فریاد مجبراله و له نصر الملک شجاع السلطنه احتشام الدوله مسیوریشا رسا طو
خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تندر و نیست کم کم عقب مانده
بالآخره مفقود و الاثر شد که یک روز بعد از ما انشاء الله بپوتی برسد شب را با سودکی خوابیدیم ماه رجب
المرجب را تو می وریا دیدیم بروی خط حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه مشب شرف
پاشای همانا در پیچا ره از بنیت پله کشتی زمین خورده سرودستش شکسته است حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند
امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطانزاد و عمارت بجنور آورد خیلی صحبت کردم و دست چپ و پنجه را
باریک زد و رنگ ریشتر امیرا شد سبیل دارد و فرانسو خوب حرف میزند کویا اصلایونانی است از قحیم حکیم
سلطان بوده است

روز سه شنبه و ویم شمس رجب

صبح از خواب برخاستم هوا از رحمت خداوند تعالی مثال بهشت و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا
آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت اناتولی عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند
همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و درخت کاج هم داشت در بخله کوهها تک تک زراعت و آباد و پیدا میشود
بسیار کوههای خوب و درهای قشنگ و در عصری کم کم از سابل دور شدیم امشب سه ساعت از شب
بجاذی بندر سینوب میرسیم از کجا الی پوتی دیگر ساحل دیدیم نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند آشتیاری یافته است که بجاذی سینوب رسیدیم بادی از سمت
قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد و اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد امروز صبح تا ظهر که آب در پایی
آرام بود ما بهیچای بزرگ بقدریک سب از دریا آورده روی آب بازی میکردند

روز چهارشنبه سوم

دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب و دریا آرام بود و سواحل سیح پیدانیت صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد
 باز خوابیده سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله دریا هم آرام بود و در اسلامبول چای پاری از طهران رسید ازوزرا نوشجیات
 داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این
 دریا را که قره و نیکر است اسم گذاشته اند حقیقت دارد و اسم با ستمی است آبش بنظر خیلی از دریا های دیگر سیاه تر است
 و دروز از سواحل که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشک پریده کشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور
 شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی میکنند اگر چه ساحل پیدانیت اما از فراستی که خدا داده است رو
 بسمت دست راست که سواحل نامطولی است و نزدیکتر است میسرنند باز بر مسیک روند یکی از آنها را گرفته توی قفس
 انداختند آب خورده بعد از دقیقه مراد روز یک ساعت بخروب مانده باز بخار نه نزدیک شدیم و شهر و بندر طر اب
 پیداشد شهر و خانها را باد و برین دیدم شهر قشکی و دامنه کوه توی دره واقع است باز از کنار دره و در شدیم شب هنگام
 شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیداد هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که
 اثر بد در حالت دریا دارد و دریا را منقلب کرد و شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم و در آسمان همه بر تار یک بود
 و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد می آمد وسط آسمان باز بود و باد هم کمی می آمد خوابیدم الی صبح رعد و برق
 شدیدی بود بسیار مهیب و از همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وار و بندر بوقی بشویم و دیشب بواسطه انقلاب دریا همه جهت یک ساعت بیشتر خوابم نبرد و صبح زود
 برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی می آمد یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور تر زد
 بدریا صدای هزار توپ کرده آب دریا را از هم پاشید اگر این برق کشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد
 هوا بهمان طور بود یک ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد لله از دریا
 بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جک و کوه است هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه
 بکیلانات بود چون کشتی که مانده بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیکتر برو و ایستاد کشتی بودیم از
 دو باز پهلومی آید معلوم شد کشتی سیر است که عقب ما بود و میگفتند چون تندرو نیست ده ساعت از ما عقب
 تر خواهد آمد معلوم شد دیشب بعزت بدی دریا کشتی ما را بوسط دریا برده از نزدیک یکی بکناره اجتناب کرده بودند
 و در مقصد که پوتی باشد نرفته و آن کشتی چون باد از عقب بود باد بافی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است
 بسیار شکر کردیم که آنجا هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچک از طرف پوتی آمد که ما را بر و پرش میخکوف و کولونل بزرگ



هماننداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرسش بسیار خوشحال شدم اما دریا چون
 هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بجنگش سلطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه آورده
 نزدیک کشتیها بجهت خود دو مانع و بغل کشتی منجیکوف شکست اما نه زیاد و دفعه دیگر خواستند بجایند بلکه کشتی
 سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند و دریا قدری آرام شد آنوقت آورده بجهت وصل کردند قدری از
 بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادگان و نوکران بردند بان کشتی ما هم رفیق شرف پاشای سمان را را و دیگر
 سرش شکسته بازوی راست در رفته بسته بود و بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خورم
 بختی که عرضی از این کشتی بان کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفیقیم بان کشتی صنیع الدوله و کشتی سلطانیه ماند که با
 بارها بسیار و در جمعی هم ماندند بعد از نسیاحت رسیدیم بدین روضه خانه بونی که داخل دریا میشود و همش یون رودخانه بزرگی است
 اما کشتی از نیم فرسنگ پیشتر بختیواند برو و طرفین رودخانه آبادی کمی دارد و خانه مثل خانهای رعیت مانند رانی و کیدانی زمین
 رطوبتی و هوای بدی دارد و نوبه و تب در اینجا زیاد است کم شروع با باد می آید و اینجا کرده اند بندری بونی هم لنگرگاه خوب است
 بزرگ است و بیست و پنج مینو اندر رودخانه یا نزدیکت بناره بسیار باید دور را بر بندر بایستد و کشتیهای کوچک حمل نقل می
 و بار تجارتی را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است
 منتهی بکوه میشود و کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف بمرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون
 آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند که اندک میشل برادر امیر آطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است
 با صاحب منصبان و ژرناطها دم اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاهزاده و او در فرج نظامی را که
 از اسکله تالب کارایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعی از طوایف و ملل مختلفه ایستاده بودند چرخ لکری آرمی
 کز می مسلمان و غستانی از اهل باش اچق و فرنگی و غیره این ممالک جزء باش اچق است یعنی سربرهنه و اقداسم
 اینطور است کل االی باش اچق سربرهنه بستند ابدان و مرد و بچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تحت باش
 اچق شکر کو تایل است که باین تفلیس و پوتی است خلاصه بشاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافا شاهزاده
 بسیار خوبی است و زمانی که پطر بورغ بودم شاهزاده آنجا بنود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای من
 کوچکتر است از طرفین عارض لیش و اروچانه را میترشد چشمهایش بکود خوشحالت قد بلند مرا جاقوی بعد از نسیاحتی
 سوار کالسکه بخار شده را ندیم حکیم الممالک ماند که بارها را باراه آهن برساند مترجم جانشین بکلیا رف بلیس
 شاه میرخان فارسی فرانسو را خوب حرف میزد کالسکهها همه بجهت راه داشتند این راه آهن را تازه ساخت
 اندوای تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار رحمت کشیده اند برای سختن
 این راه زمینها همه جنگل و باطلای و پر آب است خشک کردن این طور زمین و ساختن راه آهن کار مشکل است



بعد از باطلایا همه جا کوه و دره است و راه متصل به میخورد و سربالا میرود و از رودخانه و پلها میگذرد و بعد
به تفلیس میاید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نیست تواند مثل ترخان می فرنگستان تندر و وساعتی و فرنگ
و نیم بیشتر میفرستیم خلاصه نجیاعت بغروب مانده براه افتادیم هوا بر و متصل باران شدید می آمد راه هم کوستان
و جنگل بود غروب می رسیدیم بیک استادیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه است
پیاده شده رفتیم با طاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه کرچی
باش اچی لباس عجیبی داشتند بهمان طرز لباس قشون قدیم قبا با ی کشا و سرخ سر شاخه مثل عمامه با ریم
سرخ بسته بودند و کمرشان یکت طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه لباس نواد فرانسه و طوائف ^{و زنان}
بود اما تنگشان از تنگهای سوزنی کارجه خانه طول بود سوار کالسکه شده راندیم شب را با راحت خوابیدیم صبح
بسیار زد و بشهر تفلیس نزدیک شده با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه ما ایستاد رفتیم
بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه رو باری شدیم هوا بسیار
سرد بود بواسطه آمدن باران با و بسیار سردی هم با کرد و خاک می آمد بنور چرخهای کوچی هم میسخت رسیدیم
در بشارت جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوال بررسی شد حاکم شهر ^{تفلیس} هم
با که خدایان و گلانتر آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته بودند ایستادیم تا نطق
یکفجر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد و بعد رفتیم بالا در انق پرینس اربیلیانف که از شاهزادگانی
کرچی است با بارون یکجا که کار گزار خارجه قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرینس اربیلیانف را
شناختم هفت سال قبل ازین که به بندر فرج آبا و مانذران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشیتهای جنگی روس
بآنجا آمده بود بعد جانشین اطلاق و منازل مارانشان داده خودش وقت بخار خورده خوابیدیم شهر تفلیس
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سمر کوه هم خانه هست رودخانه گرازمیان شهر میگذرد و در این فصل آتش
زاید بود طی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم
نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین کرچی است
این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کشف بوده حالا کم کم خانه و عمارات و مکتب خانه ها و کوچهای
وسیع سنگ فرش میازند قلعه کوه قاف که فرنگیان کا زیک میگویند از شهر پدید آمده و بسیار کوه بر تنگی است مملو
از برف بود و سواره غاوه ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر و لا و قفقاز آنطرف کوه و راه
سکو و حاجی ترخان است از خشکی و در تفلیس کوههای خشک دورتر از شهر جنگل دارد و هوای شهر خوب نیست
در تابستان و پائین بسیار گرم و مختلف است کاهی که باران در اطراف شهر بیاید بسیار سرد شد و بعد از گرم شود

بهایش تب و نوبه خیر است پناه بر آن نفع جمیع شهر است اغلب غراب و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی
 و کرچی و روسی و غستانی چرخس المان را منی میوه خوب از قبیل هندوانه انکور امر و دخیار و اردامر و رفتم دیدن ^{نشین}
 که در همین عمارت منزل ماست از چند طاق گذشته یک تالاری بود که بنای ایرانی ساخته بودند و کج بری کرده بودند
 با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب طاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک ایرانی قایمی کرمانی
 اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردامی اطاق از قالی بود پارچهای کلدوزی رشتی و رتسکا
 و بالش و روی میز و سندی و غیره بکار برده بودند این اسباب و صنایع ایرانی را برای اینکه مابین عمارت آمده
 ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در
 گوشه اطاق و او داشته اند اگر غفله کسی بر بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای اطاق آسلیه زیاد
 از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خوزین و برک بارکاب یراق اسب مرصع طلا
 و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک پیسوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود و طاقچه اطاقش بود
 همه اطاقها را کشیم از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوچهها داشت قدری نشسته بعد رفتم با طاق
 زوجه جانشین که متصل بهین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوک است
 که در شهر کار لسره المان با برادرش بخار خور دیم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد و پسر بزرگش چهارده
 ساله است اولادش در سیلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او و در و نما است بعد برخاسته با طاق
 خود آمدیم بلافاصله زن جانشین با جانشین باز دید آمدند شب را با جانشین بکالسه نشسته رفتم
 بتماشاخانه تا بستانی بنای بسیار محقریت سفید کاری چهل چراغ بر نژ داشت که با کاز روشن بودند
 تماشاخانه از صاحب منصبان روس و غیره بود همه جهت و ولایت نفر آدم میگیر و موزیک خوب زو
 بعد پرده بالا رفته چند اکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب
 نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بودند رقصا و جوانان روسی خوب و خوشکل بودند یک رقص
 فرانسه هم بود بسیار خوشکل و خوب میرقصید و وسالست اینجا آمده در آخر رقص ملتی روسیه را کردند و بعد
 از آن رقص کرچی که بسیار خوب بود و جمعی از کرچیه در و طرف ایستاده دست میزدند یک نفر طنبت و در
 نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه بر قاضی ایران در
 بین بازی که پرده افتاد و رفتم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادری که بالاسکوی
 باغ زده بودند نشستم بعضی از آنکهای کرچی و غیره را جانشین معرفی کرد و بمنزل رفته شام خوردیم
 در این بین منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بار بار را آوردند اما تعذر

غریبی از طوفان دریای مسیگر و نذ منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانی بعد از ماندن بود و نذ گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بیوقتی رفته بودیم و دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخارج
کوچک رو بکسار آب سلطانیه بچسباند ممکن نمیشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورد و هیچ پروشکسته
بود بالاخره بهر از رحمت کشتی کوچک را نزدیک آورد و همینکه موج آنرا بلند میکرد است یک لنگه
بار از آن کشتی باین کشتی میسراند خلاصه با هزار جان کندن بار و آدمرا حمل کرده بودند منشی حضوریت
اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا بهوایید و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قلعه کوه پرت شویم
الحمد لله تعالی که این انقلاب چند ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قما
و کربک به بندر پطروسکی رفته از آنجا با نزل برویم و در آن راه اخبار نموده عزا داده و کالسه و غیره
حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه داشت خواستم از باد کوبه سوار کشتی بشوم قرار شد با و نه
برویم بباد کوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بباد کوبه از آنجا ما هم سوار شد
بالتفاق برویم از نزل صنیع الدوله را ما مور کردیم که تقلیس مانده بار ما می را که بجا پاری نمیشد حل شود
باجمعی از همراهان با نزل برساند و زوجه و تقلیس بودیم که تقصیلش نوشته شد

روزشنه ششم

امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود بحضور رسید شش هیئت پسران هم دار و که همه بحضور آمده بودند عصری
با جانشین بکاس که نشسته شمع را قدری کشیدیم گرم بود و کرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهرالی باغ مجتهد
که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل تقلیس نظامی هستند و قراق قشونی شب در خانه جانشین شام همان
بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی از اهل قلم و نظام و غیره ایستاده بودند همه را جانشین
مستقری کرد و بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میرزا شستیم جانشین در دست چپ و زوجه
ایشان در دست راست و سایرین هم برآب محبت نشسته بودند بعد از شام برخاسته به بالکون
عمارت که مثل مهابی است و بیاب عمارت نکا میکند رفتیم چرخان بسیار خوبی در باغ بود استش بازی
متمنازی هم در روی کوه جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنخا و دخترهای خوشگل
کرچی و فرنگی و در باغ بودند بعد از استش بازی و رقص قراق که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپچه
می اندازند رفتیم باین باغ را گردش کردیم باز و بیازوی روجه جانشین داده بودیم کل خیا باغهای باغرا
گردش کردیم همه جانشین شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند ملکرانی از امیرا طور رسیده بود
جانشین با و خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز

از جانب خلیفه بزرگ امیر کلیسای ایروان کشتی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی
سید اسد الله محمد اصفهانی بعثیات میرفته در گذشت فوت شده است بسیار فوس خوردم

روز یکشنبه هجری

باید از آنیس برویم بیاد که به صبح زود برخاسته بخار خوردم معتمد الملک و شاهزادگان هم امروزاره
بطر و سکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحب منصبان قفقاز
حاضر بودند هیچ کالسکه هم برای ما حاضر نشده بود بجز کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده ارتو
شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه چار و دخانه کرماند و درست
چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد و هوا بسیار
گرم و گرد و خاک غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم و یک طرفین راه پیچیده آب و نبود تا چشم کار میکرد
صحرای کوه خاکی و لکیر بود مکرر در هر دو فرسنگی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا
شش فرسنگ ساخته یک ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است در
چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق و مسلمان حاضر بود
که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی بجز برونهار حاضر کرده بودند یک ساعت
بغروب مانده بود و بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از یک رودخانه که ششیم پیش از چاپارخانه
الکت پلی داشت ملحق به کر میشد سه ساعت از شب رفته برو دخانه اعتقار رسیدیم رودخانه بزرگیت اما
درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم با سم رودخانه موسوم کرده اند انظر ف رودخانه چاپارخانه
بود که باید شب را بخوابیم دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک
آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده و روز سهیم همین جا بوده است قدری از
از اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم بخوابد و تفلیس

روز دوشنبه هجری

باید برویم بشهر کهنه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک بدی بود اینجا محل نشین قزاق
تا آنراست این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانواد هستند اما از خانوارشان اینجا اثری معلوم نبود و نظر
دست راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت آن میرو و آبی دریاچه کوچکی ایروان دست چپ هم یک
رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدایم رسیدیم بچاپارخانه حسن سوازا اینجا بآن طرف خاک و محل طایفه
الدین لواست این طایفه هم پنج شهر از خانوار هستند حسن سورو دخانه ایست آب بسیار کمی داشت



قدری که رفیقیم بجایارخانه طلاوس چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بجایار
 خانه زکم آنجا بنهارخوردیم درجایارخانه ازطوایف آن حول وحوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده
 بودند جمیعاً حتی بچه های کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند بعد از بنهار رفیقیم بجایارخانه
 شکر در آنجا با دیگر طایفه شمس الدین لوتام میشود و خبر کجاست روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری
 محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین قلعه میکذر و آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد
 اما نصف پل خراب شده است این صحرا با هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بجایارخانه
 قره پراز آنجا رانده دو ساعت بغروب مانده بشهر کج رسیدیم حاکم بلوکات کج در زکم آمده بود
 با سواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسنگی شهر آمده بودند شهر کج و ورش باغات است و کو
 شهر خاکهای پست محقر قلعه قدیم کج که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز
 بسیار معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میکذر و اما حالا بسیار کم آب داشت
 پلی تازه ساخته اند آن طرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است این طرف مسلمان خانه حاکم در محله فرنگیهاست
 منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر
 بیشتر از بیست و هشت هزار نفر بنظر نیامد

روز ششم

باید برویم بطوریان جای که افحال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کج گذشته به صحرا افتادیم دست
 راست همان رشته کوه و یروزی الی سته فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شد نیم فرسنگ دور تر از
 شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم بکورت چای که
 که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکی کشیده است
 خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بجایارخانه قارقلی چار از آنجا بجایارخانه منگی چار
 رسیدیم که در کنار رودخانه است برای ما الاچقی زود آمد و در پیش ما رسید و کرم مثل حمام برای صد
 اعظم و غیره از برکت درخت اطامی ساخته بودند خوش می خورد اما در آنجا درختان بسیار کم بود
 جواهر خیل علی عقب مانده اند عمارت دوازده گانه که در آنجا بود تا جای آنجا که رسیدیم
 رسیدن آنجا بنهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور آنجا شده بود که در آنجا بود
 جوانی ارمنی و آنجا حاضر بود و اجازه شیل آنجا جزء اجازه شیل است اما کم خور
 عمقش هم بیش یکدفع نبود و کشتی هم بسته رویش تخته بنزدی نموده فرش کرده یک طناب قشوری از این طرف با آن طرف

براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و ققاول از یاد داشت از کوه تا نظر
 الی بادکوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد و چارخانه شرادیل قدری مکث کردم باز سوار شد
 رانیم و ساعت از شب رفته وار و شهر شاهی شدیم جمعیت زیادی بود همه چارچراغان کرده بودند
 مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدند و و سپرو بخشن یکی پنج و ساله دیگری هفت هشت ساله
 بالباس چرخسی و م و باران و بخشن ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده
 وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانی است مروی معتبر و صاحب دولت است
 این عمارت سابقا حاکم نشین شاهی بوده حالا لالایف خریده است مشرف است به شهر شاهی
 محله آسنه و فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانها توی دره و پایین است و دو سال قبل زلزله شدیدی شده
 این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبر بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد و جمعیتش ده یا نوزده
 هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میثو اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که
 آتاری از هر دو دخت و آب نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر می آید که از آن آب
 قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر است که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد
 رضام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است
 قبر مصطفی خان شیروانی اولادش در آنطرف شهر و تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز

خوبی وار و رتخته ساخته اند

رو چرخشیم یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدیم سوار شدیم جمعیت زیادی بنماشا آمده بودند زانیم
 تا به پست و بلند می دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این درای خشک دیده شدند گفتند ایل عباس است رسیدیم
 بچارخانه اول که اجبی جای است آب تلخی دارد بعد چارخانه مرزی که دهی است بزرگ رو سهامی نشینند
 بعد چارخانه نفی گری بعد چارخانه جنگی اینجا بخار خودیم بعد چارخانه بلنا بعد چارخانه ارباب رودخانه
 بهم داشت که بعین اسم موسوم است بعد چارخانه سمرانی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد
 باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است سافقی که امروز عبور شد محال قبرستان بگویند واقعا
 اسم با سمرانی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره باستقبال آمد و چارخانه
 سمرانی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده و دو ساعت از شب گذشته وار و شهر
 بادکوبه شدیم چون معدن نقره در بادکوبه است امشب همه جارا از صحرای شهر چراغ نقره روشن کرده بودند اگر چه



شب بود و شهر با کوبه را درست ندیدیم اما در هتایب معلوم بود که خانه های قشکی که تا زو بیکت فرکتان سخته اند و کنار دریاست عمارت حاکم بهم لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم بیای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاپی و شدیم اول کولونل بزرگ را دیدیم معلوم شد کشتیها با جبراهه و مسافری را و بطور و سکی هم مقارن و رود ما وارد بندر شده اند حاکم با کوبه صاحب منصبان نظامی و سلمی ایالت خود را معرفی کرد و عمارتی بطور فرنگی وار و بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطنین عجب بندر است که کشتی بزرگ قالب دریا می آید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز ایستد باین کشتی رسیدیم حاکم با کوبه و غیره آمده مرض شدند شاهزاده و غیره کبشتی موسوم به شاه سوار شدند صد اعظم و عمل خلوت و کولونل بزرگ و پرنس منجیکوف و بیکروف و کشتی ما بودند بهمان دریا یکی هم بودند نیم ساعت بعد کشتی برادافت و دریا آرام و خوب باد و میوزید شب را خوابیدیم ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب وارد و بار عاود و ایخان معمول است به گاومیش و غیره می بندند اما هر

عرا و از چوب ضخیم و بی آهن است

روز جمعه و وارده

نزدیک بعید مولو و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علی الصلوات والسلام است باید با تری بریم عصب بر خاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم و دوشه فرسنگ با تری مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد تری خواهیم شد کم کم برای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد و دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم مایوس نبودیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم به بخارا از عاشراده برای احترام ورود ما آمده بود و درین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که انطور حرکت بکند از کشتی ما ویکوچه توقعی است یک کشتی با دبابی بخاراتی هم که آنظر فرسنگ انداخته بود و بهمانطور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی جنگی با هزار صعوبت چند تیر توی انداخت برج انزلی و مردمی که در کنار بودند همه پیدابودند لیکن چون کشتی بزرگ زیاد و از این نیست تواند پیش رفت و داخل انزلی بشود لابد باید کبرجی و کشتی بخارا کو حکم مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشکی بیرون و باین طوفان شدید امکان نداشت لابد مایوسا از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پالین آمد و رفتیم باقی لباسها را کده با کمال دستنکی تن بقبضه داد و شستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین گندن باقی و است فراغ مخلوط کردند هر کس در گوشه افتاد که قدرت بر خاستن نداشت و وسایع است بغروب مانده بود و باران هم شدت می آمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت



حرکت میکرد که متصل هر دو کل از این طرف آن طرف آب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نماند که بر گردد و ما بدریا بریزیم سندلیها و میرد اسباب کشتی در هر حرکت روی هم میریخت با صدای عیب بدن کشتی از دور امواج صد امیکر و چیزی نماند بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیر وریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان را در رفتن نبود اضافه بر آن تختها کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم هیچ طور بند نخشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانه آوم که برج انزلی در دو قدمی پیدا است و شخص باین حالت باشد و لابد بشود که اگر سه روز اینطور بگذرد و آب کشتی پر شود و بند زنجیرها لشکران اینهمه نوکر و غیره که با انزلی آمد و اندچه بکینند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد و صف ندارد و من جسم قدری منقلب شد متصل عرق میکرد و در از شدت خیال و کرمای باد به سینه میوزد و سر فمیکردم شب و روز هم ابد خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود

متصل هم باران شدید می آمد

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمانطور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شبانه را و نلشسته از عقب رسید و لشکر انداخت تا شب همان طور هوا ابر و باران و طوفان بود و ساعت خوابیدم یکبار قال و مقال شد گفتند که چی آمده است برخاسته دیدم یک کرجی باد و از ده نفر و طلب شد آمده اند که از محبیه میبرند با نرلی دریا هم رو با رومی است و تدری خوشحال شدیم معتمد الملک جواب کاغذی که با نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهارم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد معتمد یقینان و میرزا عبد الله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا و بخوبی شد آب از دروازه بنا کرد و بدریا آمدن بالا خرد کشتی بخار ما دید و شد که از دروازه در آمد می آید تا کشتی رسید نزدیک این کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن از این کشتی بآن کشتی قدری دور تر از این نگاه داشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شد و اندیم برای کشتی بخار یک طوری دست ما را گرفته رفتم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باری تعالی را کرد و نفسی کشیدیم و او را سکه انزلی شدیم اشخاصیکه از طهران و رشت آمده بودند بخواست آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را هزار مرتبه کردم

شب آشنایی مفصلی شد

بعون الملک الوفا

خواهیدم الحمد لله تعالی

تمت الكتاب



روزنامه سفر مبارک اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار که بتاریخ
 بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰ از دارالخلافه طهران بمسافرت و تماشای کلیسا
 تشریف برده اند الی ورو و بهایون که بتاریخ پانزدهم شهر رجب سنه ۱۲۹۱
 بدارالخلافه طهران از روی چایچه و ستحلی خود و مبارک اعلی حضرت شاهنشاه مع تصاویر
 آنکه در روزنامه های ولایت مرقوم شده است مطابق النعل بالنعل با اتمام سن
 درگاه الحاج شیخ عبدالوهاب ولد مرحوم شیخ محمد موسی شیرازی در دارالحکومت بی
 بتاریخ بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱ بزیور طبع در آمده است که
 مطالعه کنندگان از مطالعه آن بهره وافر

وفیق کامل حاصل نمایند
 رستم الخروف الحاج
 محمد حسین توکل



واضح باد
 که حسب قانون بیست و یکم سنه
 رجبتری این کتاب بعمل آمده است
 تا معیاد معینه قانون احدی طبع
 کردن نمیتواند



NAIB-US

SULTANEH



SADR

AZIM



تصویر اقل الحاج شیخ عبدالوهاب شیرازی طبع کننده ایرکتاب



